و این اسلام و ما اصحاب او در مدینه ایمان آوردند چنانچه از سعید بن جبیر مرویست و ثعلبی در تفسیر خود
ذکر کرده است میر نور الله رحمه الله جواب دیگر هم گفته که متبادر از کتاب در السنه مطلق منصرف بقرآن کامل میشود
یعنی مراد از اهل کتاب یهود یا نصاری است و این کجا و آن کجا و اما ایمان کننده حلال و حرام و فرض و سنت
امیر المومنین باشد و مردم از و فرا گیرند بهتر باشد با علمای یهود کسانی که اعتمادی و اعتباری بسخن و گفتگوی
ایشان نباشد اگر انصاف باشد و عداوت نباشد آیت دیگر و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو
از فرزندان آدم از پشتهای ایشان ذریات ایشان را و ذریت آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب
بعضی و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای ایشان یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم من پروردگار شما
گفتند آری تو پروردگار مائی و ذکر آدم نکرد چه معلوم است که ذریت هم اوست و هم از صلب او بیرون آمدند گویند فرا
گرفت میثاق را از ذریت آدم بنعمان که وادی است نزدیک بعرفات و بعضی گفته در دهنا بوده است
و آن زمینی است در ولایت هند و این اخذ میثاق یا بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود یا بعد از خروج او از
بهشت که ذریات آدم را از اصلاب بر آورد در مثال مور چه خورد و نطق و عقل در ایشان آفرید و ربوبیت را
بر ایشان عرض کرد و قبول نمودند یا ارواح بشریه موجوده قبل از ابدان را چون اقرار بوجود اله از لوازم ذات
بود و از کسب مستغنی بمذهب بعضی این را اخذ میثاق نامیده اند و تعلق ببدن بعضی را مانع تذکر و یاد آوری شده
و بعضی را نشده و فرشتگان را بر آن گواه گرفته تا روز قیامت که منکر اقرار خود نشوند و غرض از ذکر آیه آنکه ابن شیرویه
در کتاب فردوس از حذیفه یمانی نقل کرده و جمهور اهل سنت از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود اگر
میدانستند مردمان که در چه وقت نام امیر المومنین بر علی علیه السلام اطلاق شده و کی او را امیر المومنین گفته اند هیچکس
منکر فضل و کمال او نمیشد نام نهادند او را امیر المومنین و حال آنکه آدم علیه السلام میانه روح و جسد بود یعنی
هنوز روح داخل جسد او نشده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلام را فرمودند و این آیت را
خواندند و بعد از آنکه بلفظ بلی رسیدند گفتند که قال الله تبارک و تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و در
یک نسخه و علی امیرکم یعنی در روز الست چون آن بارشاد حق و جواب واقع شد و ذریت آدم گفتند بلی خطاب

بایشان بگوید که من پروردگار شمایم و محمد صلی الله علیه و آله نبی و رسول شماست و علی علیه السلام امام شماست
یا امیر شما بنا بر اختلاف نسخ و هرگاه آنحضرت را پیش از وجود آدم امیر المومنین نامیده باشد یقین بامارت
مومنان و خلافت و امامت اولی خواهد بود از دیگران در علم و جود و هنگام امارت خلاصه مولانا حسن کاشی
رحمه الله در قصیده میگوید که پیدا نبود از گل آدم نشان هنوز کایزد بعرش نام علی آشکار کرد آیت دیگر
قول حق تعالی است و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین این آیه بیان حال
بهشتیان است که در بهشت در دل کسی حسد و بغض و کینه نمی باشد میفرماید بیرون میکنیم آنچه در سینهای
بندگان بوده از کینه که در دل داشته اند و در بهشت در می آیند در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در دوستی
و همزبانی و نشسته باشند بر تختهای زر و جواهر رو برروی بهم آورده در مسند احمد حنبل از ابن ابی اوفی
نقل کرده که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود بخدمت او رفتم اصحاب قصه
مواخات و برادری که حضرت میان یاران قرار داده بود در میان داشتند امیر المومنین علیه السلام
گفت یا رسول الله در آنوقت گوئی روح از تن من رفته بود و پشتم پست شده که شما هر یک
را از اصحاب را با دیگری برادر کردید و من التفاتی نفرمودید در خاطرم میگذشت که مبادا عتابی
در خاطر مبارک شما از من باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بآن خدائی که مرا براستی بخلق
فرستاده که ترا از برای خود گذاشته بودم چه تو از برای من بجای هرونی از برای موسی الا بعد از من
پیغمبری دیگر نخواهد بود و تو برادر و وارث و وزیر منی و تو و فاطمه با من خواهید بود در خانه من
در بهشت [illegible] توئی یار و رفیق من و چون این کلمات از زبان مبارکش شنیدند فرمودند که اخوانا
علی سرر متقابلین [illegible] متحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض یعنی برادرانی در بهشت بر تختها
میباشند رو برروی هم نشسته بدوستی حق تعالی روی یکدیگر را می بینند و از ابو هریره منقول است
که گفت شنیدم که علی علیه السلام رسول خدا را گفت یا رسول الله کدام یک از من و فاطمه را دوستتر میداری
جواب فرمود که فاطمه احب الی منک و انت اعز علی منها یعنی فاطمه دوستتر است سوی من از تو
و تو عزیزتری نزد من از وی و بعد از آن فرمود گویا می بینم که تو بر کنار حوض کوثر نشسته و مردمان را آب میدهی

و بر کنار آن حوض ابریقها هست از قسمی بعدد ستارهای آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در
بهشت چون برادران بر تختهای زر و جوهر رو بروی همه نشسته تو و شیعیان تو با من در بهشت خواهند بود و بعد از
آن خواند این آیه را که اخوانا علی سرر متقابلین ـ لا ینظر احدهم فی قفاء صاحبه یعنی برادران بر تختها رو بروی هم می
باشند که هیچکسی پس سر دیگری را نخواهد دید چه هر کس حرکت میکند تخت او نیز همراه او میگردد تا همه روی یکدیگر را
میدیده باشند و از حدیث اول ظاهر میشود که او بجای هارون است و مناسبتی و مثلیتی با رسول الله صلی الله علیه و آله
دارد که هیچکسی بغیر از و قابل و لایق برادری پیغمبر نیست و برادر و وزیر و وارث اوست علیه السلام نه دیگری و از
حدیث دوم فهمیده میشود که او از فاطمه عزیزتر است و ظاهر است که فاطمه از همه کس عزیزتر بود نزد آنحضرت پس او از
همه کس عزیزتر باشد و از همه افضل و او امام باشد نه دیگری آیت دیگر در سوره محمد است صلی الله علیه و آله ولتعرفنهم
فی لحن القول مضمون آیه با سابق و لاحق بیان حال منافقان است که نفاق را پنهان کردند از رسول بتصور
آنکه ظاهر نکردند حق تعالی کینها و مکرهای آنها را میفرماید و اگر خواهیم ایشانرا بنمائیم و علامات آنها ظاهر
کنیم پس تو بشناسی ایشانرا بعلامات ایشان آنکه بر کینه و نفاق و هر آینه بشناسی تو ایشانرا در کج ادای سخن از
صوادر جهت تعریض و توریه و خدای تعالی میداند کردار هر کسی را و مناسب آن جزا خواهد داد آورده اند
که بعد از نزول این آیت هیچ اهل انکاری و نفاقی نبود الا که آنحضرت بشناخت او را و در خلوت با امیر المؤمنین
علیه السلام تفصیل حالات آینده و کردار قوم جمیعا با وی گفت و وصیت بصبر فرمود حافظ ابو نعیم
و جمهور اهل سنت از ابو سعید خدری و غیره نقل کرده اند که مراد لتعرفنهم فی لحن القول بغض و عداوت
و دشمنی منافقانست امیر المؤمنین را علیه السلام و در کتاب کشف الغمه از حافظ ابو بکر موسی
بن مردویه نقل کرده که او در کتاب مناقب خود ذکر نموده که از جمله آیات نازله در شان امیر المؤمنین
علیه السلام یکی اینست و وجه استدلال باین آیت آنست که کسی که گردانیده باشد حق تعالی دشمنی او را دلیل
نفاق و کفر و برگشتن از دین حق نخواهد بود الا کسی که نبی یا امام و لا اقل افضل خلایق بعد از نبی صلی الله
علیه و آله خود خواهد بود و در حق غیر آنحضرت از صحابه واقع نشده و از برای دیگری ثابت نگشته که دشمنی
او سبب کفر شده باشد و حکیم الهی حکیم سنائی در بیان آنکه دشمنی او کاری آسان نیست فرموده

نزد عاقل حکیم چون آید * انکه بر مرتضی برون آید * بغی بر وردن از حکیمی نیست * علی آزردن از حلیمی نیست
هر که گو باش من نخواهم دوست * جانب هر که با علی نه نکوست * بلکه یک فن ز باغهای بهشت * دور دوراند درخور او سرشت
هر که چون خاک نیست بر در او * گر فرشته است خاک بر سر او * آیت دیگر قول حق تعالی است در سوره بقره الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون
نزول این آیه در شان صابران است میفرماید انانکه چون ایشانرا برسد زحمتی و مکروهی گویند ما از آن
خداوندیم و هرچه از و بما رسد بآن راضی و شاکریم و ما بسوی حق باز گردیدگانیم اعتراف و اعتقاد و
و بازگشت داریم آن گروه که در مصیبتها آن کلمه بر زبان آرند یعنی رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشان است
رحمتها از پروردگار ایشان رحمت بی دریغ و نعمت بهشت و آن گروه هند نه غیر ایشان راه یافتگان
برضا و تسلیم و یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم و اجر جزیل است در تفسیر ثعلبی و نقاش و غیرهما مذکور است
که این آیت در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد در حالتی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه باو
رسید و او بکلمه استرجاع تکلم نمود و در تفسیر زواره مسطور است که مرویست از صادق علیه السلام که چون
خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه رضوان الله بامیر المومنین علیه السلام رسید فرمود که انا لله و انا الیه راجعون
و پیش از ان کسی این کلمه را در حال مصیبت نگفته بود حق تعالی جل ذکره این آیت فرستاد و فرمود این کلمه را
سنتی گردانیدم تا هر مصیبت زده که بآنحضرت اقتدا کند و این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت
باشد و وجه استدلال باین آیت بر مطلوب از دو وجه است اول آنکه متوجه بودن صلوات و رحمت از
جانب حق تعالی بشخصی بتنهائی مخصوص بمعصوم است و اینجا رحمت الهی مخصوص بآنحضرت و این دال است
بر عصمت او علیه السلام و چون عصمت ثابت شد امامت ثابتست وجه دوم حصر کمال اهتدا و
راه یافتن بندگان و راه نمودن او علیه السلام در اولئک هم المهتدون چنانچه در آیه انما انت منذر
ولکل قوم هاد و در آیه انا هدیناه السبیل گذشت و این دلالت بر افضلیت دارد و هرگاه افضل باشد
اولی و احق بامامت خواهد بود و در باب اول گذشت که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
فما لکم کیف تحکمون آیت دیگر سلام علی آل یس است یعنی سلام بر آل یس و قوم او چنانچه گویند فلانیان

وبعضی گفته اند الیاسین هم نام اوست چون سینا و سینین و طاز قرا نافع و ابن عامر و یعقوب آل یاسین خوانده اند

و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که مراد از آل یس آل محمد است صلوات علیهم چرا که یس نامی از

نامهای بزرگوار آنحضرتست و میر نور الله رحمة الله علیه در احقاق الحق فرموده که چون حق تعالی درین سوره

مبارکه مخصوص ساخته است چند پیغمبر را بسلام مثل نوح و ابراهیم و موسی و هارون گفته است سلام علی نوح

فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون پس گفته است سلام علی آل یسین و ختم سوره را

بسلام علی المرسلین کرده و روشن است که سلام برایشان منتظم در اثنای سلام بر انبیا و مرسلین دلالت

صریح دارد بر اینکه ایشان در درجه پیغمبرانند پس البته باید که معصوم باشند و عصمت نفی است در امامت

و اقلا نص در افضلیت خود است امیر المومنین علیه السلام در میان آل او با قرار افضل است پس از سایر

امت افضل و اولی باشد بعد از ان فرموده که مؤید حرف ماست آنچه ابن حجر در صواعق از فخر الدین رازی

نقل کرده و گفته که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در پنج چیز مساوی آنحضرت اند و با او برابر یکی در

اسلام که حق تعالی فرمود السلام علیک یا ایها النبی و گفته سلام علی آل یس و یکی در صلوات بر او و بر ایشان در

تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و یکی در طهارت و نظافت و پاکیزگی که آنحضرت را مخاطب ساخته که طه

یعنی یا طاهر و در شان ایشان فرموده و یطهرکم تطهیرا و یکی در تحریم صدقه که چنانچه بر آنحضرت حرام است

بر ایشان هم حرام است و یکی در محبت که در شان او فرموده فاتبعونی یحببکم الله مرا دوست دارید

تا خدای تعالی شما را دوست دارد و در شان ایشان آمده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی یعنی از شما اجری در نبوت نمیخواهم الا آنکه اهل بیت مرا دوست دارید و الله اعلم

آیت دیگر وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

چون قریش میگفتند که حق تعالی باید که ملکی را برسالت فرستد تا خلق را دعوت نماید رد قول ایشان

را این آیت فرستاد یعنی ما نفرستادیم پیش از فرستادن تو مگر آدمیان را بزبان ملایکه وحی فرستادیم

و سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را پس بپرسید از اهل ذکر که

کتابهاست یعنی علمای ایشان را اگر نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بوده اند و حافظ

محمد بن موسی شیرازی که از علماء اهل سنت است و از مشاهیر ایشان از تفاسیر اهل سنت بر آورده و از ابن
عباس نقل نموده که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام که ایشان اهل ذکر
و علم و عقل و بیان اند و ایشانند اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل نزول ملائکه بخدا اقسم که مؤمن را
نام ننهادند مؤمن الا بجهت کرامت و عزت امیر المومنین علیه السلام و بعینه روایت کرده همین حرف را
سفیان ثوری از سدی از حارث از ابن عباس و وجه استدلال باین آیت آنست که انکسی که حق سبحانه
و تعالی اهل ذکر گفته باشد و سایر امت را امر نموده بسؤال کردن از و نخواهد بود الا امام و هادی و رهنما
و نایب بن عالم او را اگر امیر المومنین خوانند رواست آدم او را اگر امام المتقین گوید سزاست ایت
دیگر ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله است که از اهل سنت ابن حجر در کتاب صواعق
گفته که ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت فرمود فی هذه الایه نحن
الناس و الله یعنی درین آیت لفظ ناسی که واقع شده مراد الهی از ان مائیم بخدا اقسم است چه مراد
آنست که آیا مردمان حسد میبرند بر آن چیزی که خدای تعالی داده است مردم را آن مردمی که مردمان
بر ایشان حسد میبرند اهل بیت اند علیهم السلام و وجه دلالت بر مدعی اینکه کسی که محسود مردم باشد
خصوصا در امر دین البته افضل خواهد بود آیت دیگر حسبنا الله و نعم الوکیل است که چون ابو سفیان
از غزوه احد برگشت بطایفه که متوجه مدینه بودند مبالغه نمود که چون محمد یاران او بینید ازینان بترسانند
و چون آن خبر بلشکر اسلام رسید گفتند حق تعالی ما را یاری دهنده و کفایت کننده بس است و او نیکو کار
گذار است و در کشف الغمه مذکور است و ابن مردویه نیز گفته که از اکابر حفاظ اهل سنت است و ابو
رافع که از علمای ایشان است نقل نموده اند که چون ابو سفیان از مدینه یکمنزل دور شد خبر آوردند که برگشته و
پشیمان شده و قصد آمدن بمدینه دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المومنین را علیه السلام فرستاد
که ملاحظه نماید که ایشان بر شتران سوارند و اسبان را کتل میکشند یا بالعکس و چون حضرت امیر با ایشان
رسید دید که بر شتران سوارند دانست که بمکه میروند و در اثنای رفتن جمعی با آن حضرت رسیدند و از شوکت
و قوت لشکر کفار مذکور ساختند و گفتند ان الناس قد جمعوا لکم یعنی جمعیت کرده اند که بر سر شما بیایند

و غرض آن بود که اهل اسلام را بترسانند آنحضرت از ایشان دغدغه نا کرده و نترسیده گفت
حسبنا الله و نعم الوکیل و وجه دلالت این آیت بر مقصود آنکه بمقتضای قول حق تعالی که گفت فاخشوهم
فزادهم ایمانا یعنی ترسانیدند ایشان را و هیچ خللی در اخلاص ایشان راه نیافت بلکه در یقین
شجاع‌تر و اعتقادش خالص‌تر و مثبوت‌تر در دین قایم‌تر خواهد بود از دیگران پس او افضل باشد
و تقدیم مفضول بر فاضل آیت دیگر حق تعالی است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
و من قبله کتاب موسی یعنی آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار خود که او را دلالت بر راه راست کند
و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد و آن قرانست
برابر باشد با کسی که ریاست طلبید و عملی نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل
کتابند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از طریق اهل بیت علیه السلام
مرویست که صاحب بینه رسول الله و شاهد امیر المومنین است صلوات الله علیهما و آنکه پیش
از قرآن تابع او بوده توریه که کتاب موسی است علیه السلام حجه او در تصدیق نبی امی و بشارت
بوجود او تابع یعنی موافق قرآنست و ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبد الله اسدی
و مجاهد و امام فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده که مراد از شاهد امیر المومنین علی بن ابی طالب است
و معنی آنکه در یتلوه یعنی در پهلوی اوست شاهدی که از جنس اوست چه من در منه از برای بیان
جنس است یعنی این شاهد از محمد است صلی الله علیه و آله و شک نیست که گواه نبی بر امت او باید که
اعدل و اشرف خلایق باشد خصوصا وقتی که از او باشد و لفظ یتلوه دلیل است بر آنکه علی علیه السلام
دوم رسول است بی‌فاصله زیرا که تالی آنست که در پهلوی چیزی باشد پس هر که نه مقدم توان داشت
بر و غیر او را و دیگری را تالی ساختن و موید مطلوب است حدیث انت منی و انا منک و شرف
این اختصاص بغیر از آن حضرت دیگری نیافت و این انت نیز باعتراف خصم دالی است
ظاهر و حجتی است باهر آیت دیگر من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه
و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا در تفاسیر اهل بیت و غیرهم مسطور است که این آیت در شان امیر

المؤمنین و حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن الحارث نازل شده میفرماید آنانی که بخدا و رسول در روز قیامت
ایمان آورده اند دو قسم اند قسمی آنند که بعهدی که با خدا و رسول بسته بودند وفا نمودند و ثبات ورزیدند
تا شهید شدند چون حمزه که در احد شربت شهادت چشید و جعفر طیار که در جنگ موته شهادت یافت و قسمی آنند
که انتظار شهادت دارند و آرزوی آن مینمایند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ایشان تغیر عهد
نداده اند و سخن خود [illegible] دیگر نساختند بخلاف آن جماعتی که نه در معرکه ثبات قدم ورزیدند و نه آرزوی
این مرتبه هم کردند بلکه در جنگها کار ایشان گریختن بود و در هر وقت بیمی انتظار حکومت و ریاست داشتند و از امیر آ
المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود در وقت تلاوت این آیت فینا نزلت والله وانا المنتظر وما بدلت
تبدیلا یعنی بخدا قسم است که این آیت در شان ما نازل شد و آن انتظار کشنده که حق تعالی فرموده منم
و آنکه تبدیل سخن خود نکرده من بودم و بالجمله مراد از استشهاد باین آیت آنست که صادق العهد منتظر حضرت
امیر المؤمنین است علیه السلام و کسی که حق تعالی او را باین دو صفت ستوده باید که نسبتی بدیگران نخواهد داشت
و مستحق خلافت و نیابت او خواهد بود نه دیگری آیت دیگر افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن
هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا آنکسی که هرچه فرستاده باشد بسوی تو پروردگار تو همه را داند مثل کسی است
که نابینا باشد مثل و انکار قرآن کند صریحا چون ابوجهل یا قلبا چون منافقان این دو طایفه مانند هم نیستند
و پند پذیر نمیشوند بقرآن مگر صاحبان عقل صافی حاصل کلام آنکه حق تعالی مثل زده است بحال امیر المؤمنین علیه السلام
در نیکی حال آنکه علم بهرچه خداوند فرستاده باشد او را باشد با حال جاهلی که اندر او بینا نیست و انتفعی را صاحبان
عقل درست میدانند چنانچه نیشابوری گفته که انما ینتفع بالامثال الذین یمیزون القشر من اللباب یعنی نفع
از امثال و مواعظ العالم نامی یابد که مغز را از پوست جدا تواند نمود چنانچه حکیم الهی سنائی گوید شعر
عاشقان جان و دل فدا کردند ذکر او روز و شب غذا کردند سگ دون همت استخوان جوید نیک پی مغز
مغز جان جوید خس نه بیند مگر که صورت نغز مغز داند که چیست آن مغز آیت دیگر آیه اول سوره
عنکبوت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون الف اشارت باسم الله و لام
بلطیف و میم بمجید یعنی منم الله لطیف مجید آیا پنداشتند مردمان که بانیکه بگویند ایمان آوردیم فرو گذاشته شوند

ودست از ایشان بدارند وحال آنکه با وامر و نواهی آزموده نشوند تا در نفس و مالی مبتلا نکردند و بجهاد و هجرت
امتحان ننمایند و مخلص از منافق و بی صبر از صابر متمیز نکردند و از جمله آنچه امت بآن آزموده میشوند قرآن است و عترت
طاهره و فرمان برداری ایشان بر امت ثقیل بود و لهذا قرآن و عترت را ثقلین گفته اند و سید و اهل عترت
امیر المومنین است علیه السلام و ممتحن شدند با و طایفه ئی که ناکثین و قاسطین و مارقین اند چنانچه آنحضرت
خود فرموده اند که انا دابة الارض یعنی همچنانکه دابة الارض باعث امتیاز مسلمانان است از کفار من نیز سبب
امتیاز خلقانم از یکدیگر و مرویست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آیت را بر اصحاب خواندند
امیر المومنین علیه السلام سوال نموده گفت یا رسول الله ما هذه الفتنة یعنی این فتنه کدام است و بچه چیز
آزموده میشوند امت شما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی بک و انت مخاصم فاعد للخصومة
یعنی یا علی بتو آزموده میشوند و ترا دشمن خواهند داشت و دشمنی خواهند کرد تو هم مستعد خصومت و دشمنی
ایشان می باش و حاصل آیت چنانچه فخر الدین رازی و نیشاپوری تصریح بآن کرده اند آنست که از
مردم بمجرد تلفظ بکلمه اسلام راضی نمیشوند بلکه بانواع تکالیف مامور میشوند و ممتحن میکردند و اولی
آنچه از ما فیش محبت و متابعت آنحضرت است و این فضیلتی است افضل همه فضایل و کمالیست اکمل
جمیع کمالات با جبرئیل از ثنا گفتی هم گفتی چو مصطفی گفتی آیت دیگر و ان تظاهرا علیه فان الله
هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین سبب نزول این آیت آن بود که حضرت رسالت پناه با بعضی از
ازواج گفت که آن تحریم ماریه است یا عسل یا حکایت خلافت اول و دوم و امر باخفای آن فرمود
و عایشه و حفصه آنرا اشکار کردند و حق تعالی فرستاد و اگر توبه کنید و در آزار رسول خدا نکوشید شما را
بهتر باشد و اگر در آزار دل آنحضرت هم پشت شوید بدرستی که حق تعالی یار و مددکار است و جبرئیل رفیق
اوست در مددکاری و شایستگان از مؤمنان که اتباع و اعوان ویند مراد امیر المومنین است علیه السلام
مجاهد گفته که صالح المؤمنین آنحضرت است و طبرسی نقل میکند که مرویست از خاص و عام که چون این آیه آمد
رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود ای مردمان صالح المؤمنین این
مرد است و صاحب کشف الغمه از عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و از حافظ ابوبکر بن مردویه از ابن

عباس و همچنین سدی در تفسیرش از ابن عباس و ثعلبی در تفسیر ملک جمیع مفسران اهل سنت نقل
کرده اند که مراد از صالح المؤمنین امیر المومنین است علیه السلام و تحقیق مقام آنست که مراد بصالح
اصلح است بدلالت عرف و استعمال بجهت آنکه هر گاه گویند فلانی عالم قوم است یا زاهد قبیله مراد آنست که اعلم
و ازهد است و عرب چون گوید فلان شجاع القوم غرض آنست که اشجعهم فلانی شجاع قوم است یعنی از همه شجاع
تر است و یقین است در جائی که حق تعالی گوید که من و جبرئیل مددکار رسولیم و ثالثی را با خود یار کند البته آنکسی
اصلح و اقوی و اشرف خواهد بود و لایق بمحل کلام است که ضعیف الحال یا متوسطی را اراده نماید و البته اگر حاکم
یا پادشاهی دشمنی از دشمنان خود را تهدید مینماید که فلانی یار و مددکار منست بکسی تهدید میکند که از و
مشهورتر و معروفتر باشد چنانچه حضرت امیر معویه را تهدید بمالک اشتر نمود مالک آنست که حضرت امیر
علیه السلام چون خبر فوت او را شنید گفت مالک از برای من چنان بود که من از برای رسول الله صلی الله علیه
و الغرض اینکه آیت را دلالت تمام است بر افضلیتی که مقصود ماست و مناقشه را مجال نیست و کسی
نمیتواند گفت که مومنان بر دیگران نیز اطلاق کرده میشود و پس نص در مقصود نباشد چه هر گاه مراد از
صالح اصلح باشد افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل قبیح آیت دیگر در آخر سوره مبارکه فتح آیت
میفرماید فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهٖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ظاهر آیت تمثیل حال اسلام است که در اول ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت
گرفت بشاخ درختی ضعیف که در اول از زمین خورد و ضعیف بر می آید و آهسته قوی و مستطر میشود
و بر ساق خود قرار میگیرد تا بحدی که در تعجب می آرد مزارعان را و اسلام نیز در تعجب می اندازد عالمیان را
و بخشم می آرد کافران را بجهت یکجهتی و یکرنگی اهل اسلام که وعده کرده است حق تعالی از برای آنانکه
ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند آمرزش گناهان و مزدهای عظیم از نعیم بهشت و آنچه از
برای ایشان آماده شده و علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف الصدق این آیت را اسم
دلیل ساخته برین مطلب که اثبات امامت امیر المومنین است علیه السلام آذل علی سوقه و از حسن
بصری نقل کرده که او گفته مراد از استوی از راست شدن اسلام است بشمشیر علی بن ابی طالب و نیشابوری

نیز در تفسیر خود از عکرمه نقل نموده است موافق آنچه از حسن نقل شده هرگاه استوار دین اسلام بقوت
بازو و شمشیر آنحضرت شده باشد یقین افضل خواهد بود و کسی را انکار آن نمیرسد چه از جمله حروب
آنحضرت یکی احد است که از جانست تا ببین از آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
بگوش جهانیان میرسید و دوم یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار که چون کفار مدد و معاونت و ثبات
قدم آنحضرت را در دنیا دیدند و شنیدند که چه نعمتها از برای او آماده است در آخرت بخشم آمدند و بغض
و حسد و کینه را زیاده کردند پس مراد آنچه سبب تعجب و باعث خشم گشته آنحضرت است و این نیز بر افضلیت دلالت
دارد که دیگری بغیر از آنحضرت را این مرتبه نبود که تعجبی یا خشمی با و تعلق گیرد و دلیل سیم وعد الله الذین امنوا و عملوا
الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما است چه از ابن عباس مرویست و در شواهد التنزیل که از تصنیفات یکی از
اکابر علمای اهل سنت است مسطور و در میان علما مشهور که بعد از نزول این آیت جمعی از رسول الله صلی الله علیه و آله
پرسیدند که یا رسول الله این آیت در شان که نازل شده در جواب ایشان فرمود که در روز قیامت علمی
از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید مومنان و آنکسان که بعد از
بعثت محمد ایمان آورده اند و باو گرویده پس علی علیه السلام قد راست میکند و آن علم نور را بدست او
میدهند و در زیر آن علم جمیع مهاجر و انصار حاضر میشوند و غیری در آن میان جا نخواهد داشت و با ایشان ندا میرسد
که صفت شما را بیان کرده ام و منزلهای شما را در بهشت قرار داده و شما را نزد من آمرزش گناهان و مزدی
بزرگ است و علی علیه السلام با آن جماعت که در زیر آن لوا جمعند داخل بهشت میگردند و هر کس بمنزل خود میرود
و علی علیه السلام بار دیگر بجای خود باز میگردد و جمیع امت را بر وعرض میکنند و بهشتیان را رخصت بهشت
میدهد و دوزخیان را بطرف دوزخ میفرستد چنانچه حق تعالی در آیت دیگر اشاره بحال این دو کرده نموده
که الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم اجرهم و نورهم بیان حال تابعان و پیروان و دوستان آنحضرت است
و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم اشارت بحال دشمنان و منافقان یعنی آنانکه ایمان
آورده اند عمل نیکو کردند مزد ایشان بایشان میرسد و پاداش آن می یابند و آنهاکه منکر شدند آیات و دلایل
ما را تکذیب کردند آنان اصحاب جحیم اند آیت دیگر هم درین سوره مبارکه است و الذین معه اشداء علی

الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود که صفاتی که درین آیت وافی هدایت مذکور است مخصوص بآنحضرت است و در دیگران هر یک آن یافت نمیشود و تفصیل آن بعد ازین ان شاء الله در احادیث خواهد آمد و برخی در باب مناقب مذکور خواهد شد مجمل آنکه غلظت و شدت او بر کفار و تواضع و فروتنی با مومنان و بسیاری رکوع و سجود و طلب فضل و زیادتی اجر و خشنودی از باری تعالی و ظاهر بودن اثر عبادت از جبین مبین آنحضرت که چون خورشیدی می تابید و هر یک بحدی است که قلم از بیان آن عاجز است چه مرویست که امام زین العابدین را که از کثرت عبادت سجاد و ذو الثفنات میگفتند یعنی بسیار سجود و صاحب پینهها که که هفت عضو سجده آنحضرت پینه بسته بود میفرمود که عبادت من در برابر عبادت آنحضرت قدری ندارد و از احادیث ظاهر خواهد شد که آنحضرت در هر یک را ازین صفات بمرتبه است که دیگری را قدرت رسیدن بآن مرتبه نیست پس او اعبد باشد چنانچه خواجه نیز در تجرید اشارت بآن نموده گفته و لانه اعبدهم و هر گاه اعبد باشد افضل است و چون افضل است تقدیم غیر بر او جایز نیست آیت دیگر و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین و المهاجرین و این آیت نص است در امامت آنحضرت از جهت آنکه دلالت دارد بر آنکه اولی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی است که در وی این سه صفت باشد از ایمان و خویشی و مهاجرت و اجماع اهل اسلام است بر اینکه بعد از رسول سه کس بودند که در امامت ایشان خلاف شد ابی بکر و عباس و امیر المومنین عباس اگر چه مومن و خویش بود اما مهاجر نبود و ابو بکر بر تقدیر صحت ایمان و هجرتش از اولی الارحام نبود پس متعین شد که اولی بامامت و خلافت آنحضرت باشد آیت دیگر هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم است و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که او فرمود مراد از آنکس که امر بعدل مینماید و بر راه راست ثابت قدم است امیر المومنین است علیه السلام و حق تعالی درین آیت مثل زده از برای ذات بی شبه خود و فیضهای که از وی بندگان رسیده و خواهد رسید از نعمتهای دینی و دنیائی و از برای بتانی که معبود کفار اند

و نفع دنیوی خود از ان متصور نیست و در آخرت بسبب پرستش آنها کمال ضرر خواهند یافت بخلاف مرتضی
علی علیه السلام که اطاعت و متابعت او سبب نفع دنیا و آخرت نه متابعت کسانی که نه در آن نفع دنیاست
و نه نفع آخرة و شک نیست که کسی که حق تعالی ها و از برای نفس خود مثل زده باشد و اجب است که در اعلی
درجات قدرت و علم و سخاوت و استقامت باشد چون چنین باشد افضل خواهد بود و چون افضل باشد
تقدیم غیری بر او جایز نخواهد بود و آیت دیگر قول حق تعالی است در سوره رعد الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب اشارتست بشادی و خرمی و راحت و فرح یا نام بهشت است یا طوبی درخت و مشهور آنست
که درختی است در بهشت یعنی آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان را زندگانی خوش است و نیکو باز
گشتی است باز گشت ایشان و از ابن سیرین مرویست که طوبی درختی است در جنت که بیخ آن در حجره امیر
المؤمنین است علیه السلام و در بهشت هیچ حجره نیست که شاخی از آن در آن حجره نباشد شیخ طبرسی رحمه الله
در تفسیر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود طوبی شجرة اصلها فی دار علی و فرعها
علی اهل الجنة یعنی درختی است که بیخ آن درخت خانه منست و شاخهای آن در خانهای بهشتیان
و بار دیگر فرمود که اصلها فی دار علی و فضولی از جهل و نادانی پرسید که شما یکبار فرمودید که بیخ آن در خانه
منست و الحال میگوئید بیخ آن در خانه علی است و حضرت در جواب فرمود که ندانسته که خانه من و خانه علی
یکی است و این دلیل ظاهر است بر آنکه آنحضرت اشرف و افضل خلایق است و تقدیم او بر همه واجب آیت
دیگر و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی و از آنها که آفریده ایم از برای بهشت گروهی اند که اند
که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت گشته اند صفت ایشان آنست که راه مینمایند بحق و بحق عدل
میکنند در احکام خود و آنحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان
و محبان ایشان و این گروه نسبت بدیگران اندک اند چه فرقه ناجیه یکی است از هفتاد و سه فرقه
و حافظ ابن مردویه از راویان نقل کرده و او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
ستفرق هذه الامة علی ثلث و سبعین فرقة اثنان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله
و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم انا و شیعتی یعنی زود باشد که امت متفرق بهفتاد و سه فرقه شوند

و هفتاد و دو از آن در آتش اند و یکی از آن در بهشت و آن یک فرقه آنانند که حق تعالی در شان ایشان
این آیت فرستاده مراد از آن منم و شیعیان من و فخر الدین رازی گفته است که اکثر مفسرین بر آنند که
مراد از امت درین آیت قوم محمد اند علیه السلام و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که در جواب
سایلی که از لفظ امت درین آیت سوال کرده بود فرمود مراد محمد است صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار نه غیر
این دو گروه و از انس بن مالک مرویست که گفت من حاضر بودم و شنیدم که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله این آیت را تلاوت نمود و فرمود بدرستی که از امت من قومی از امروز تا روزی که عیسی علیه
السلام از آسمان نزول نماید بر حق اند و در راه حق ثبات قدم خواهند ورزید و تا امروز هرگز دنیا
از وجود این طایفه خالی نخواهد بود و حاصل کلام درین مقام آنکه از آیت و روایت مفهوم میشود که بعضی
از امت محمدی بر حق بوده و خواهند بود و مقتضای جمع میان این دو آیت و روایت مرویه از ابن مردویه
آنست که مراد بطایفه مذکوره و امت مسطوره امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان و محبان آنحضرت
باشند و ظاهر و هویداست که خلفای ثلث و متابعان و پیروان ایشان هرگز از شیعه علی نبوده و نیستند و نخواهند
بود و مخالفت و مباینت میان این گروه و شیعیان آنحضرت در هر عصر و زمانی کمال ظهور داشته و دارد و
قاضی ابن خلکان در تاریخ خود در بیان احوال خسران مآل علی بن جهم قرشی ناصبی گفته است که علی بن جهم را
در دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام معذور باید داشت از آنجهت که محبت علی با تسنن جمع نمیشود چه
سنی حقیقی آنست که بواسطه کشته شدن عثمان از بغض و عداوت علی خالی نباشد و هرگاه این طایفه
بر حقند البته باید که آن فرقه نیز باطل باشند چرا که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که حق در دو طرف و دو جهت
مختلفه نمی باشد و همین دلیل مدعای ما را کفایتست آیت دیگر و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک
منه یصدون یعنی چون زده شد عیسی ابن مریم مثل قوم از آن فزع کنند و آوازها بر دارند امام فخر رازی
در تفسیر این آیت را سه قول نقل کرده یکی آنکه مشرکان گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس
روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشد یا شبهه کردند که چون رواست که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید

که ملائکه بنات و دختران خدا باشند دیگی اینکه بود از آیت وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را
نیز مردمان خدائی پرستند هر گاه عیسی در آتش باشد بس ما و خدایان ما هم چه شود اگر در آتش باشیم و رسول
علیه السلام با او خطاب نمود که چه جاهل بوده تو از لفظ ما صاحب عقل نمی خواهند و عیسی از صاحبان عقل است
و این آیت نازل شد و علامه حلی رحمه الله نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله مرتضی علی علیه السلام گفت
که در تو مشابهی تمام است بعیسی علیه السلام که بعضی در محبت او غلو کردند و هلاک شدند و بعضی در
دشمنی او بهلاک افتادند منافقان باهم گفتند که امروز علی را بعیسی مانند کرد راضی نمی شود که علی را بغیر از
عیسی بدیگری تشبیه کند و این آیت نازل شد و هر گاه حال او و حال عیسی و حکم او حکم عیسی باشد البته افضل خواهد
بود و تقدیم غیر افضل بر افضل جایز نیست و احمد حنبل در مسند خود حدیث مذکور را هشت طریق نقل کرده یکی .
از آنها اینست که رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که ترا مشابهی است بعیسی که یهود او را
دشمن داشتند تا بهلاکت رسیدند و نصاری در دوستی او افراط نمودند تا آنکه مرتبه از برای او اقرار دادند که
او را آن مرتبه نبود و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یهلک فیّ رجلان محب مفرط یطرینی بما لیس فیّ و مبغض
یحمله شنآنی علی ان یبهتنی یعنی هلاک خواهند شد بسبب من آن دوستانی که در محبت من افراط نمایند و مرتبه
که مرا نباشد از برای من اثبات کنند و دشمنانی که دشمنی من ایشان را بر آن دارد که نسبت دهند بمن چیزهای
که نکرده باشم و همچنین ابن مغازلی در کتاب مناقب و محمد بن عبد الواحد آمدی در جزو سیوم از کتاب جواهر الکلام
و ابن عبد ربه در کتاب عقد ذکر کرده اند همین مضمون را بعبارات مختلف و این معلوم است و آیات و معجزات
و آنچه از آنحضرت بظهور رسیده مثل کندن در از خیبر و بر داشتن سنگ از آن سر چاه و کشتن عمر عبدود
و بدو نیم کردن اژدها در گهواره و خبرهای که از غیب داده و آثاری که از او بظهور آمده و بعضی گذشت
و بعضی خواهد آمد سبب آن شد که حال آنحضرت بر عقلا مشتبه شد تا آنکه بعضی فاطر الارض و السموات و خالق
الاحیاء و الاموات گفتند و دانستند چنانکه در باب عیسی علیه السلام نیز اشتباه افتاد که آیا عبد است یا معبود
و خالق است یا مخلوق و چنانچه شافعی گفته که مات شافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله یعنی بر

بوشافعي تا وقت مردن ظاهر نشد که پروردگار او علی است یا رب او الله است و مردمان را نسبت بآنحضرت حالات

با نصیریه اند که میگویند محیی و ممیت و رازق و مانع است یا خوارج اند و نواصب که در حیات او تیغ برو کشیدند

و در ممات سبّش میکردند و آنچه لایق بحال خودشان بود نسبت باو میکفتند یا مقتصد و میانه رو اند که خدا کش

نمیدانند و با این هم نمیشوند که از رسول دیگری برو مقدم شود و بقول فرزدق شاعر رحمه الله که گفته است شعر

کم بین من شک فی امامته و بین من قیل انه الله نسبت او با ابی بکر این نسبت است که در امامت او شک است

و در خدائی این والسلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم

لما یحییکم یعنی ای مومنان اجابت کنید خدا را و فرستاده او را چون بخوانند شما را بآنچیزی که شما را زنده کرداند

یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است یا جهاد که سبب بقای

دایم است یا ولایت امیر المومنین علیه السلام چنانچه بعضی از امامیه و ابن مردویه از اهل سنت بر آن رفته اند

و بنا برین یا مراد از دلالت خلافت و امامت است چنانچه ظاهر است و متبادر بفهم پس دلالت میکند آیت

بر وجوب اطاعت آنحضرت و اعتقاد خلافت او چه ظاهر امر دلالت بر وجوب دارد و امام فخر رازی

هم تصریح بآن نموده یا مراد نصرت و محبت است لازم می آید تفضیل او بر غیر او از امت زیرا که

نصرت غیر آنحضرت هیچ فردی از امت را واجب نیست و بر هر تقدیری مطلب ثابتست آیت دیگر

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا یعنی هر که بیاید و بکند نیکوئی پس

مر او راست ده بار مانند آن یا مراد تعیین عدد نیست بلکه غرض اظهار زیادتی بخشش مثل آنست

و محققان گفته اند تا ده نیکی بکسبی نرسد یک نیکی بفعل نمی آید و از ایجاد و آفرینش در احسن تقویم

و تربیت و رزق و بعثت و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول

حسنه و هر یک حسنه موقوف برین ده است و هر که بکند سیئه یعنی فعل بدی پس جزا داده نمیشود مگر مانند آن

و وجه دلالت این آیت بمطلوب آنکه از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود الحسنة حبنا اهل البیت

والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار یعنی حسنه دوستی اهل البیت است و سیئه دشمنی ما کسی

که با دشمنی ما بعرصه محشر در آید با مر خدای تعالی او را نگونسار در اندازند در آتش دوزخ و حرف در دوستی تنهاست

چرا که دوست داشتن جمیع مؤمنین حسنه است بلا حرف در دشمنی ایشان است چه در دشمنی غیر ائمه معصومین

علیهم السلام این قسم وعیدی و باین طریق داخل دوزخ کردنی نشده است و این دلالت بر افضلیت دارد چرا

که این مرتبه ایشانست علیهم السلام چون آنحضرت در میان ائمه و اهل بیت افضل است در دشمنی او عذاب بیشتر

خواهد بود و دلالت بر مطلوب بیشتر خواهد داشت آیت دیگر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا

یعنی ما کتابهای گذشته را با نبیهای پیشین فرستادیم و میراث دادیم قرآن را یعنی بآخر آنچه آنرا بآنها کی

برگزیدهای ما اند عطا کنیم بعد از تو یعنی علمای امت تو چه در حدیث است که العلماء ورثة الانبیاء و در طریق اهل البیت

علیهم السلام آمده که مراد ائمه معصومین اند چه وصف اصطفا و برگزیدن بایشان لایق است و بحقیقه ورثه انبیا و قدوه

علما ایشانند که عارفند بحقایق و دقایق قرآنی و چون میراث مالی را گویند که بی تعب بدست آید و قرآن بمحض عنایت

الهی بایشان رسیده آنرا میراث خوانده و از اهل سنت حافظ ابوبکر بن مردویه با امامیه اتفاق کرده که این آیه در

شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و مراد الذین اصطفینا آنحضرت است و یکی از معاندین گفته که علی بن ابی طالب

از جمله وارثان کتابست چه عالم بحقایق آن بود و نص بر مطلوب شما نیست و غرضش از این گفتگو آنست که ابا بکر و عمر را

هم درین میراث شریک کنند اما کسانی که خود معترفند بآنکه جاهل ترین مردمان بودند حتی آنکه ابا بکر معنی اب و کلاله را ندانسته است

و عمر بر سر منبر مسکت جمیع زنان و زنها فقیه تر از عمر ند در میراث انبیا چون شراکت داشته باشند و تفصیل جهل ایشان

انشاء الله بعد ازین خواهد آمد و هرگاه آنحضرت برگزیده خدا و وارث علم انبیا باشد افضل است و تقدیم غیر افضل بر افضل

جایز نیست آیت دیگر حق تعالی در سوره مبارکه رعد فرموده و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب

و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد تا آخر آیه بیان آثار قدرت خود کرده که قطعهای زمین را

بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت و در بوستانها است از انگور و خرما و دیگر کشتها بعضی درختان چند شاخ از یک

اصل و بعضی نه چنان و همه از یکی آب میخورند و رنگ و طعم و شکلهاشان مختلف و اینها آثار صنع و قدرتست جابر بن

عبدالله انصاری نقل کرده که چون این آیت نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی مردمان از اشجار

متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و صاحب کشف الغمه نیز همین روایت را از حافظ ابوبکر بن مردویه بهمین طریق

نقل نموده و چون قرآن ظاهری و باطنی است ظاهرش آنست که اول مذکور شد و باطنش آنکه جابر نقل کرده و این

و این کنایه است از اتحاد نبی و وصی صلوات الله علیهما مثل درختی که دو ثمر داشته باشد و از یک بیخ آب خورد
از فیض و عنایت الهی و در احادیث نیز همین مضمون مکرر واقع شده از انجمله انکه میفرماید خلقت انا و علی من نور واحد
یعنی خلق کرده شده ایم من و علی هر دو از یک نور چنانچه حکیم سنائی گفته شعر هر دو یک قبله و خردشان دو
هر دو یک روح و کالبدشان دو * هر دو یک دُر ز یک صدف بودند * دو رونده چو اختر گردون * دو برادر
چو موسی و هرون * ایت دیگر انا و من اتبعنی که مراد امیرالمومنین علیه السلام مراد از متابعت پیروی و فرمان
برداری ظاهری و باطنی است که شایبه از غرض با آن نبوده باشد و این نوع متابعت دیگری رسول الله را
نکرد بلکه مخصوص با نحضرت بود و این دلیل بر افضلیت است آیت دیگر واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
که خلیل الرحمان علیه السلام از جمله حاجاتی که از قاضی الحاجات از برای خود مسئلت نمود یکی آن بود
که آلهی جاری گردان نام نیک مرا بر زبان انهائی که از پس من آیند و دعاش بعز اجابت رسیده جمیع امم ثنای
آنحضرت میگویند یا انکه چون ولایت امیرالمومنین را بر وعرض کردند گفت خدایا بگردان او را از ذریت من
که مراد از لسان صدق مردی صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای تجدید اصل دین من راست گوئی از ذریت من
در آخرین امتان که مرتضی علی است علیه السلام و این روایت را ابن مردویه نیز از اهل سنت روایت
کرده است و بعضی گفته اند از حق تعالی سوال نمود که بگرداند از ذریت او در اخر الزمان داعی و خواننده
بسوی ملت او که مراد محمد رسول الله و اهل بیت او باشد و فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق بر محمد
و آل یا حمل نمودن بر امیرالمومنین علیه السلام و بهر تقدیر مطلب افضلیت آنحضرت است ثنایت و تقدیم او
بر دیگران واجب تکمیل ختم آیات قرآنی را علاوه زنگ در گوش ز ارباب بصیرت مینماید در مسند
حنبل مسطور است که ابن عباس رضی الله عنه گفت ما فی القران ایة الا و علی راسها و قایدها و شریفها
و امیرها یعنی هیچ ایه از ایت قرآنی نیست مگر انکه علی علیه السلام راس و رئیس آنست یعنی عمده در نزول
آن ایه آنحضرت و قاید آنست یعنی کشنده او و باعث نازل شدن آنست و شریف آنست یعنی بزرگ شده بسبب آن
ایت است و امیر آنست یعنی امر کنند با آن ایت آنحضرت است و ایضا از ابن عباس مرویست که فرمود
لقد عاتب الله تعالی اصحاب محمد صلی الله علیه و اله و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی بتحقیق که حق تعالی قران مجید

عتاب نموده و سخن از سر خشم و حجت گرفته با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و یاران و هم صحبتان او گفته لیکن امیر المؤمنین
علیه السلام را در قرآن یاد نکرده مگر به نیکی و حرمت و نام نبرده مگر به عزت و نیز از ابن عباس مرویست که فرمود ما
نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی علیه السلام یعنی نازل نشده است در شان هیچ احدی در قرآن مجید از
آیات قرآنی و تنزیلات سبحانی آنقدر که در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و هم از ابن عباس
رضی الله عنه مرویست که فرمود ما انزل الله آیة فیها یا ایها الذین آمنوا الا علی راسها و امیرها یعنی فرو
نفرستاد حق تعالی آیتی از آیات کلام مجید را که مومنان را مخاطب ساخته باشد و یا ایها الذین آمنوا گفته
باشد مگر آنکه آنحضرت سرکرده الجماعت و امیر الطایفه است که مشرف بشرف خطاب عزت جل ذکره شده اند
پس بنابر آنچه مذکور شد ملا حسن کاشی گفته هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتیست از کمال لطف و احسان
خاصه در شان شماست مبالغه نکرده و اغراقی ننموده و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است که مجاهد که
از اکابر مفسران اهل سنت است اعتراف نموده که نزل فی علی سبعون آیة یعنی هفتاد آیت نزد ما بصحت
رسیده که در شان علی علیه السلام نازل شده و در مناقب خوارزمی هم قریب باین مذکور است و این آیات
که مجملی دیگر بحسب آنها مید انتوانسته اند کرد و چون در زمان خلفای بنی عباس بودند و اکثر ایشان عقیده
تشیع داشتند از برای دفع تهمت عداوت و ناصبی بودند اعتراف باین نموده اند تا آنکه حق تعالی
بموجب الفضل ما شهدت به الاعداء حقی و راستی تمام بر زبان قلم و زبان قلم ایشان جاری گردانیده
تا روز قیامت حجت باشد و انکار نتوانند نمود و اما علمای مذهب حقه اثنا عشریه بعضی سیصد و شصت
آیت و بعضی ششصد و هشتاد آیت از آیات کلام ربانی که هر یک دلیل خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
میتواند شد استخراج نموده اند و اگر تتبع کاملی بعمل آید زیاده برین نیز میتوان یافت و از امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در مثالب
و مطاعن مخالفین ایشان و ثلث دیگر ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین است و باطنش
در ذکر اسرار و معارف ربانیه است که آن نیز نسبت بفائز بعوارف و معارف اهل بیت است علیهم السلام
بنابرین رعایة للاختصار اکتفا بهمین قدر از آیات نمود و چون از دلایل نقل قرآن است با اخبار نبی

چنانکه بعجاله بنظر آمده ذکر نموده شد از احادیث نیز اگر چه غیر متناهیست و مخالف و موالف در آن باب
تصنیفات ساخته اند و کتابها پرداخته بقلیلی از اخبار متواتره داله بر امامت که مجمع علیه فریقین باشد
از روی اختصار اقتصار مرود الحدیث الاول علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف الصدق ذکر
نموده و گفته و روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند خود و گفته که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده
کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم
ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی یعنی من و علی یک نور بودیم در نزدیکی حق تعالی پیشی از مخلوق شدن آدم
صفی علیه السلام بچهارده هزار سال پس چون خدای تعالی آدم را خلق نمود آن نور را منقسم بدو قسم ساخت
یک قسم از آن منم و یکی علی علیه السلام و در حدیث دیگر از ابن مغازلی شافعی منقولست چنین مذکور است
که فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلافه این روایت با روایت اولی تا بلفظ فلما خلق موافق است و از آنجا معنی تتمه روایت اینست
که پس چون خلق کرد حق تعالی آدم را آن نور را با او ترکیب داد و بصلب آدم در آورد و از صلبی
بصلبی بهمان طریق که بود انتقال میفرمود تا آنکه بعبد المطلب رسید پس در من نبوت و در علی خلافت
بظهور آمد و درین خبری که مغازلی نقل کرده از جابر بن عبد الله نیز مرویست و این زیادتی هم دارد
که چون بلفظ عبد المطلب میرسد میگوید حتی قسمها جزئین جزؤ فی صلب عبد الله و جزؤ فی صلب
ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا یعنی در صلب عبد المطلب خدای تعالی جدا کرد نور او بدو
حصه شد حصه نبوت بود بصلب عبد الله در آمد و از و من بظهور آمدم و حصه که خلافت بود بصلب
ابی طالب منتقل شد و علی علیه السلام از آن بوجود آمد و این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق
کرده اند بر نقل آن هر دو فریق شیعه و سنی و صریح است در خلافت آنحضرت و تمام است که اتفاق در اثبات
مدعی و حدیث دیگر بهمین مضمون بروایت ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری از حضرت صادق
علیه السلام از حضرت امیر المومنین علیه السلام مذکور است که آنحضرت میفرموده ان الله خلق نور محمد و نوری
من قبل خلق الخلق بادبعمایه الف عام و اربعة و عشرین الف عام و خلق منه اثنی عشر حجابا یعنی حق تعالی

خلق کرد نور محمد و نور مرا پیش از انکه خلق را خلق کند بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و در روایتی دیگر از جمله روایات مشهوره

که در اکثر مصنفات مذکور است و زبان معجز بیان حضرت رسالت محل ظهور آن گشته انکه کنت و علی نورا بین یدی

الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم یزل یتخصص فی النور حتی اذا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین

الف سنة ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله و الخلق کلهم صنایع لنا یعنی نور من و نور علی بچهارده

هزار سال پیش از خلق عرش خلق شده بود و آن نور بحال خود بود تا بعد از هشتاد هزار سال خلایق را از آن

نور خلق نمود پس ما صنایع و خلق کرده شده خداییم و هر چه غیر از ماست از جهت ما خلق شده است مفاد روایت

آنست که نور ایشان سبب ابداع کاینات و موجب ایجاد مخلوقات بوده و بطفیل ایشان از تنگنای عدم بفضای

وسیع وجود انتقال نموده اند بتفصیلی که اهل عرفان بیان کرده اند که اول رقم ایجاد که بقلم صنع بر ورق هستی نگاشته

شده آن دو نور است و انتزاع انوار وجودات همه مخلوقات از آن شده در بدو آفرینش دوازده هزار سال مقام

قرب الهی طی نموده پس بچهار قسم شده عرش و کرسی و حمله عرش و خزنه کرسی خلق شده و قسم چهارم دوازده هزار سال

در مقام محبت متوقف بوده پس بچهار قسم شد قلم و لوح و جنت تصویر یافته و قسم چهارم دوازده هزار سالی

در ساحت خوف توقف داشته بعد از آن بچهار قسم شده ملایکه و آفتاب و ماه و کواکب بعرصه ظهور آمده و قسم چهارم

دوازده هزار سال در مقام رجا بوده پس بچهار قسم شده مشکوة انوار عقول کامله و علوم شامله و عصمت و توفیق

وجود یافته و قسم چهارم بعد از اقامت دوازده هزار سال در مقام حیا صد و بیست و چهار هزار قطره از آن

متقاطر گشته هر قطره روح پیغمبری شده و از ارواح ایشان نور اولیا و سعدا و شهدا و صلحا و اهل ایمان

و ارباب طاعت مخلع بخلعت وجود گردیدند و بعد از آن دوازده هزار حجاب آفرید و جزو چهارم آن نور را

در هر حجابی هزار سال موقوف داشته بعبودیت اشتغال نمودند و آن حجب حجابهای کرامت و سعادت

و هیبت و رحمت و رافت و علم و حلم و صبر و وقار و سکینه و صدق و رضا و یقین است و چون مذکور

بر تختگاه ظهور تمکن یافت حق تعالی آن را در زمین تعبیه نموده انوار آن بمشرق و مغرب رسید بنابرین

ذرات کاینات خواه انواع اشخاص از آن دو نور که مظهر انوار موجوداتست در حیطه ظهور یافته باشد و از

ابن عباس مرویست که فرمود کنا جلوسا عند رسول الله فاقبل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا

بمن خلق قبل انبه ادم باربعين الف عام فقلنا يا رسول الله اكان ابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقني وعليا
نورا واحدا قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفين ثم خلق الاشيا من نوري ونور علي ثم جعلنا عن يمين العرش
ثم خلق الملئكة وسبحنا فسبحت الملايكة وهللنا فهللت الملايكة وكبرنا فكبروا فكل شئ سبح الله وكبر فان ذلك من تعليمي وتعليم علي
يعني ما انشته بوديم حضرت رسالت صلى الله عليه واله كه امير المومنين علي عليه السلام بسلام رسول الله صلى الله عليه واله
آمد پس آنحضرت فرحان وشاد ان گشته فرمود كه خوش آمد كسي كه پيش از پدرش چهل هزار سال مخلوق شده پس يكي
از ما باشاره ديگران از روي تعجب گفت يا رسول الله آيا مي باشد پسري كه پيش از پدر مخلوق شود حضرت رسالت
منقبت صلى الله عليه واله تبسم فرموده گفت بلي پدر رستي كه خداي تعالى خلق كرد مرا وعلي را از يك نور پيش از آفريدن
آدم باين مدت كه گفتم وبعد از آن آن نور را بدو نصف منقسم كردانيد وهمه مخلوقات را خلق كرد از نور من ونور
علي وما را در طرف راست عرش قرار داد پس ملايكه را آفريد وچون ما بتسبيح خداوند مشغول ميشديم وسبحان الله
بر زبان بر انديم ملائكه هم تسبيح ميكردند وهر گاه ما تهليل مينموديم ولا اله الا الله ميگفتم ايشان نيز ميگفتند ودر وقتي كه
ما حق تعالى را ببزرگي وعظمت ياد نموده ما بعد اكبر تكبير ميكرديم ملايكه نيز تكبير ياد مينمودند وهر چيزي وهر شخصي از ملايكه
وجن وانس ونباتات وجمادات وحيوانات كه حق تعالى را تسبيح كرده وتهليل نموده وتكبير گفته از تعليم من و
بتعليم علي است وملايكه كرام همه شاگردان آنحضرت اند واين مقام نيز محل تعجب واعتراض اهل سنت ميتواند بود
كه علي وابابكر هر دو معلم بودند چرا علي را بخلافت اولي ميدانند وتفاوتي كه هست اينكه مكتب ومدرس او
آسمان بود وشاگردان حمله عرش وملايكه مقربين ومكتب اين دكه از دكهاي بازار واهل مكتب ده پانزده
از اطفال مشركين واين تفاوت چندان نيست حديث ديگر در مسند احمد حنبل وكتاب حلية الاولياء تصنيف
حافظ ابو نعيم وجمع بين الصحيحين وتفسير ثعلبي وكتاب احمد بن موفق خوارزمي وديگر كتب مخالفين مذكور است
كه چون در اوايل زمان بعثت اين آيت نازل گشت كه وانذر عشيرتك الاقربين يعني خبر ده وآگاه
دان وبترسان خويشان نزديك خود را حضرت رسالت پناه صلى الله عليه واله بر طبق فرموده الهي اولاد
عبد المطلب كه چهل نفر بودند طلب نموده واز اندكي گوشت پختني ونان وقدري ماست كه خورش يك كس تواند شد
ايشان را ضيافت نمود با آنكه هر يك از آن قوم هر بار شتر بچه يا گوساله يا گوسفندي بزرگ را با يك مشك دوغ ميخوردند

از آن طعام سیر و مملو شدند و آن طعام بحال اول بود که گویا هیچ نقصانی بآن نرسیده و بعد از اظهار این معجزه که

سیر کردن جمع کثیر از طعام قلیل باشد حکایت بعثت و رسالت خود را برایشان عرض کرده باسلام دعوت فرمود

و بگفتن کلمتین شهادتین مأمور ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت و حصول مقاصد و مقامات

و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران و دخول بهشت و وصول بدرجات قرب بارگاه احدیت بشارت

داده فرمود که هر چه گفتم هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت من امداد نموده مطیع و فرمان بردار من شود

آن شخص برادر من و وزیر و وصی و وارث و خلیفه و جانشین من بعد از من باشد و هیچکس از آن چهل نفر که

حاضر بودند متوجه جواب نشدند مگر امیر المومنین علیه السلام که متقبل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام

امور آنحضرت شده تا سه مرتبه این صحبت بفعل آمد و در هر مرتبه حضرت امیر المومنین علیه السلام بقبول آنچه اظهار

فرموده بود مبادرت نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مژده برادری و جانشینی و وصیت و غیرها داده

مسرور و خوشوقت ساخته هر بار چون جماعت مذکوره از خدمت حضرت رسالت بیرون رفتند بطریق استهزا

ابوطالب را تهنیت نمودند که چون پسر برادرت پسر ترا در دین خود داخل گردانیده او را امیر و وزیر و سردار

نمود تو نیز باید که در دین وی داخل گردی حکایت بطول انجامیده ذکر تمامی باعث طول کلام میشود و بر اهل

عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث را دلالت تمام از همه آیات و احادیث مشتمل بر مطلوب که

امامت و خلافت آنحضرت است هست چه بعد از آنکه در آن قسم مجلسی سه بار وعده خلافت باو نموده و او

نیز بآنچه گفته وفا کرده باشد دیگری را دعوی خلافت نمودن عقلاً و نقلاً و شرعاً و عرفاً معقولیت ندارد و اگر

بجای سیم بنشستند بغیر از آنکه تعدی و غصب و ظلم باشد وجهی ندارد و با وجود او امامت و رهنمای دیگری

نیز سر و بقول کاشی رحمه الله که شعر رهنمای که جز علی باشد ره نماید ولی بسوی سقر خلافت غصب را

ثمره به ازین نخواهد بود حدیث دیگر در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که سلمان

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله من وصیک یعنی کیست وصی تو

آنحضرت در جواب گفت که یا سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون پس حضرت فرمود

که بدرستی که وصی من و وارث من که قضا دین من کند و وعدهای مرا وفا نماید و بانجام رساند علی بن ابی طالب است

علیه السلام در کتاب کشف الغمه همین حدیث را از ابی سعید خدری از سلمان رضی الله عنه باین طریق نقل
نموده که سلمان گفته است گفتم یا رسول الله هر پیغمبری را وصی بوده است و آن ساعت مرا جواب نداد و بعد
از آنکه مرا دید گفت یا سلمان و من بشتاب گفتم لبیک یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود گفتم
بلی یوشع بن نون پرسید که چرا او را وصی گردانید گفتم از جهت آنکه او عالمترین قوم بود در آن روز
گفت پس بدرستی که وصی من و محل سر من و موضع راز من و بهترین آنکسانی که بمانند بعد از من که بانجام
رساند وعده مرا و قضا نماید دین مرا علی بن ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی از سلمان
باین روش نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله از من پرسید که هل تدری من کان وصی موسی یعنی
آیا میدانی تو که کدام شخص بود وصی موسی من در جواب گفتم که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بود
فرمود فان وصیّی فی اهلی و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب یعنی پس بدرستی که وصی من در اهل بیت
من و بهترین کسی که از من بماند بعد از من علی بن ابی طالب است علیه السلام و بعضی از معاندین درین
دلیل مناقشه کرده که اگر از وصی معنی نگهداشتن قاعدهای شرع و رسانیدن علم و معرفت و صاحب
علم و هدایت بودن خواسته اید قبول است که علی وصی رسول بود باین معنی و اگر از وصی خلافت میخواهید
قبول نداریم چرا که وصی اگر نص هم بمعنی میبود صحابه رسول مخالفت نمیکردند و اگر صحابه مخالفت مینمودند
دیگران اطاعت نمیکردند و بر فرضی که دیگران هم اطاعت مینمودند طایفه انصار چون راضی میشدند پس
مشخص شد که مراد از وصی معنی اولست و جواب آنست آنکه معنی اول بمعنی ثانی که خلافت است برمیگردد چه معنی خلیفه
نیست الا کسی که وصیت کرده باشد او را نبی بعلم و هدایت و حفظ قوانین شریعت و کجا بود این حفظ
و هدایت و علم خلفای ثلث را که در کار خیر آن بودند چه جای آنکه ضبط معانی کتاب و سنت توانند نمود
و بعد از تسلیم میگوییم وصی بمعنی امام و خلیفه است و دلیل برین آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی
علیه السلام را بمنزله یوشع گردانیده است در وصایت و امامت از موسی علیه السلام و ظاهر است که یوشع
وصی و امام و خلیفه بود بعد از موسی چنانکه علما و صاحبان تواریخ تصریح کرده اند از آنجمله محمد شهرستانی
در کتاب ملل و نحل گفته است چون موسی از حق تعالی درخواست که هرون را با من شریک گردان و گفت اشرکه

فی امری خدای تعالی هرون را با او در آن امر شریک گردانید و او وصی بود چون دنیا را وداع نمود وصایت
بیوشع منتقل شد که بطریق ودیعت با او باشد تا آنکه به پسران هرون شبیر و شبر سپارد و در کشف الغمه در کتاب
مناقب چندین حدیث دیگر بهمین مضمون منقولست رعایة للاختصار بهمین سه حدیث اقتصار نمود چه اثبات
مدعای ما کافیست در خانه اگر کسست یک حرف بسست و حدیث دیگر که نزدیک است بحدیث مذکور حدیثی است
که ابن مغازلی شافعی بسند خود از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که آنحضرت فرمود لکل نبی وصی و وارث
وان وصیّی و وارثی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی بدرستی که هر پیغمبری را وصی و میراث بری بوده و بدرستی که وصی
و میراث برنده از من علی بن ابی طالب است و معنی وصیت در زبان عرب بمعنی وصل کردن و بهم پیوستن نیز آمده است
و در عرف آنست که تصرف که وصیت کننده را بود بعد از وی همان نحو تصرف مر آن شخص دیگر را که وصی است باشد پس
وصی یعنی کسی که اولی متصرف باشد از دیگران در امور و احوال وصیت کننده در هر امری و هر کاری که باشد بلی اگر
در جائی اضافه بچیزی کنند گویند وصی طفل در امری آنجا مخصوص همان امر خواهد بود و در ما نحن فیه همه جا مطلق است
حدیث دیگر قول رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب بامیر المومنین علیه السلام نموده فرمود انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که هرون از برای موسی بود چیزی که هست
اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و این حدیث در تصانیف موافقین و مخالفین بتکرار مذکور شده بتقریبات مختلفه
و این روایت از روایات مشهوره بین الطرفین است که علمای جانبین بمناسبات دوستی و دشمنی اهل بیت
ذکر کرده اند و در اکثر روایات تاکید آن معنی را بر زبان معجز بیان رسالت صلی الله علیه و آله در رود یافته که یا علی
انت اخی و وصیّی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و اگر انصاف باشد این حدیث نیز از احادیث متواتره است
و غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله از خطاب انت منی الخ و اثبات خلافت امیر المومنین است علیه السلام بر روشنترین
وجهی که دلالت بر مطلوب داشته باشد چرا که فرموده هر حالتی و منزلتی که هرون را نسبت بموسی بود امیر المومنین را
نسبت بمن حاصل است و درین عبارت چندین فایده فهمیده میشود اول نص بخلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان برادری
که بغیر ما بین آنحضرت و حضرت امیر مقرر و منعقد شده بود سیم اظهار مرتبه امیر و استعداد درجه و
نبوت که اگر بعد از زمان رسالت رسول صلی الله علیه و آله دیگری را ممکن بودی که بمرتبه نبوت سرافراز گردد

البته در مادهٔ امیر المؤمنین محقق میشود چهارم آنکه هرگاه امیر المؤمنین را بعد از رحلت حضرت رسالت مرتبه
نبوت ممکن باشد وسزاوار آن تواند بود البته بطریق اولی شایستهٔ مرتبه خلافت و امامت وجانشینی خواهد
بود پنجم آنکه چون حضرت هرون در حیات موسی علیهما السلام خلیفه وشریک موسی بوده حضرت امیر المؤمنین
نیز در زمان حیات نبوی بخلافت آنحضرت مخصوص شده لیکن تصرفش در کارها همه امت ازین سبب که خلیفه است
وقتی که رسول در میان نباشد چون رسول خدا صلی الله علیه واله این جهان را بدرود کرد او را بر مسند خلافت
قرار باید گرفت فایده ششم آنکه هرون اگر بعد از موسی علیهما السلام میماند البته خلافت باو متعلق بود چه هرگاه
در حین حیات شریک بوده باشد بعد از آن بطریق اولی حق اوست حضرت امیر نیز استحقاق خلافت رسول
بعد از انقضای زمان رسالت داشته باین مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام آنکه حضرت رسالت منقبت
صلی الله علیه واله درین حدیث از برای امیر المؤمنین صلی الله علیه اثبات کرده منازل و مرتبه هرونی را بدلیل
استثنا واین صریح است در امامت وخلافت آنحضرت بگواهی دوست ودشمن ودر مسند احمد حنبل و
در صحیح بخاری وصحیح مسلم ودر هر یک از چند طریق نقل نموده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله چون بغزوه
تبوک میرفتند آنحضرت را در مدینه گذاشتند واو بخدمت حضرت آمده گفت نمیخواستم که شما بجهادی روید ومن
در خدمت نباشم ورسول خدا فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و
در ضمن احادیث دیگر چنانچه بتقریبات مذکور شده انشاء الله مذکور خواهد شد حدیث دیگر که در ثبوت
و وضوح چون آفتاب جهانتاب بر معموره وخراب زمین اهل استعداد می تابد روایت متواتره روز
غدیر است که کسی را انکار آن نمیرسد مگر بعضی گمراهان که از دل سیاهی اهلبیت نورانی شدن بر تو آن نور
نداشته اند وآن حدیث در صحیح بخاری وصحیح مسلم ونسائی وابی داود واحمد حنبل وکتاب مناقب
ابن مغازلی وتفسیر ثعلبی وکتاب وسیله وغیرها بطرق مختلفه مذکور است وابن طلحه گفته که حکایت غدیر بعد
روایت از طریق اهل سنت نقل نموده شده ودر قانون دین محمدی جزئی که اثبات آن از آثار واخبار
تواند شد اتفاق آنست که هیچ یک بمعامله غدیر نمیرسد وچیزی دیگر باین شایه معلوم نیست که مذکور طرفین شده باشد
ومسئله که در شهرت وصحت هم عنان وجود واجب ودلیل نبوت باشد اگر کسی در آن مناقشه نماید علاج او نیست الا شمشیر وخصم

او نیست مگر صاحب روز غدیر و ابن جوزی در کتابی که آن را خصایص نام کرده بعد از ذکر روز غدیر گفته که روی
هذا الحدیث من الصحابة عمر بن الخطاب و براء بن العازب و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبد الله و العباس و عبد الله
بن عباس و الحسین بن علی علیهما السلام و ابن مسعود و عمار یاسر و ابو ذر الغفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران بن
الحصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و حذیفه و زید بن ارقم و عبد الرحمن
و زید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و زید بن الحصین و حبشی ابن الحرب و سعد بن
جناده و عمر بن شرحبیل و جابر بن سمره و مالک ابن الحویرث و ابو وهب التابع و عبد الله بن ربیعه که اینها همه صحابی اند و این
حدیث را روایت نموده اند و اگر بذکر کتب و روایاتی که این حدیث در آن مذکور است ذکر کرده اند مشغول شویم مطلب را
فراموش باید کرد و حدیث آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم بعد از آنکه خطبه طولانی ادا فرموده بود
گفت یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم و چون مردمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و تتمه حدیث و الخ عمر بن خطاب
در مقام تهنیت گفته بود و معنی حدیث چون در ضمن آیت یا ایها الرسول بلغ مذکور شده بود ذکر آن را موجب
تکرار دانسته بهمان اکتفا نمود لیکن چون روایتی بل حکایتی از محمد بن طلحه شامی شافعی که با وجود تسنن مردی
دانشمند با انصاف بوده و چون دیگران کمر عداوت اهل بیت در میان جان بسته و یکبارگی از دین بیگانه نشده
از قلم جسته بود و الحال بخاطر آمد حیف آمد که گوش زد ارباب بصیرت نشود بذکر جرئت نمود امیدواری به درگاه
باری آنکه المزد در آخر عمر بینایی تمام یافته باشد و خود را از آتش دوزخ خلاص نموده در کتاب مطالب
السئول فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات اوست از صحیح ترمذی از زید بن ارقم حدیث غدیر را
روایت نموده و گفته که روزی امیر المؤمنین از جمعی که در خدمت او حاضر بودند پرسید که کسی در میان شما
هست که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت شنیده باشد سیزده نفر از آنجماعت شهادت دادند
که ما عبارت کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدیم و بعد از آن افاده
نموده که چون لفظ من در من کنت افاده عموم میکند دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول مولی و صاحب اختیار
او بوده علی بن ابی طالب نیز مولی و صاحب اختیار او باشد و بعد از آن بیان نموده که چون لفظ مولی

در قرآن عزیز از روی مجاز در معینهای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوست و وارث و غیرها بنابرین
حضرت رسالت بتصریح یعنی مولی و صاحب و اولی بتصرف ننموده یکی از الفاظ مذکوره مقید نساخته تا دانسته
شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنست که هر نسبتی که میان نبی و فرد فرد از افراد امت بوده بعینه همان نسبت
میانه امیر المومنین علیه السلام و هر شخص واقع خواهد بود و معنی من کنت مولاه آنست که هر که من اولی باو از و بوده ام
امیر المومنین نیز چنین است و بعد از ان گفته حدیث صریح است در انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر
المومنین را علیه السلام بمنقبتی و مرتبه و درجه مخصوص که بغیر از آنحضرت بهیچکس از جانب باین قسم مرتبه اختصاص نداشته
باشد و باین نحو منزلتی فایز نگشته و مضمون این حدیث از اسرار ربانیست که حق تعالی در آیت مباهله مندرج
گردانیده و حضرت درین حدیث اشاره بآن فرموده چه آنجا حق تعالی نفس نبی و ولی را شبیه و نظیر یکدیگر دانسته هر دو را
در یک کلمه جمع ساخته و بضمیری که اضافه است متصل ساخته فرموده انفسنا و انفسکم و درین حدیث حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله خواسته که ثابت نماید که انچه ذات نبوی بآن موصوفست و درجه که الله تعالی باو کرامت
فرموده علی علیه السلام بآن اتصاف دارد و صاحب آن مرتبه و منزلت است لهذا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم
جمیع امت گردد که چنانچه حضرت رسالت منقبت اولی المومنین و ناصر و دوست و صاحب اختیار مومنان است امیر
المومنین علیه السلام نیز بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف معینه است و در اخر افادات فرموده
که و هذه مرتبة سامیة و منزلة نامیة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصّه صلی الله علیه و آله به دون غیره فلهذا صار ذلک
الیوم عید او موسم سرور لاولیائه یعنی این مرتبه سامی و منزلتی نامیست و درجه بلند و محل ارجمند که مخصوص ساخته آن
حضرت رسالت آن را بامیر المومنین علیه السلام و ازینجهت گردیده است این روز عید روز خوشحالی بجهت
دوستان آنحضرت و ختم افاداتش در آن مقام باین شده که از متتبع آیات قرآنی و افادات نبوی ظاهر میشود
که هر صفت کمال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اثبات آن بجهت ابن عم خود علی علیه السلام نموده تا اول بار حق تعالی
ذات مرتضوی را بآن صفت خوانده نشنوده حضرت رسالت اظهار آن نفرموده و اگر اراده آن داشته تا از جانب
عزت امر بان نشده آنحضرت جرأت کشف آن نکرده از انجمله چون حضرت عزت انجا که علی را نام رسول خوانده
و گفته هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین چه مراد از صالح المومنین علی است حضرت رسول نیز درینجا بروی امر الهی نموده

در تعیین امامت او متکلم بکلمه شده که یکی از معانیش نام است تا چنانچه حق تعالی او را نام خوانده آنحضرت نیز او را اشاره
بآن نموده او را امام گفته باشد تا اینجا کلام آن مرد عزیز است و مؤید این افاده آخرین اوست قول حافظ ابونعیم در
کتاب حلیة الاولیاء چه نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مجلسی تشریف داشت و امیر المؤمنین علیه السلام
بخدمت آنحضرت رفته چون چشم حضرت رسالت پناه بر جمال ولایت مآب افتاد فرمود که مرحبا بسید المرسلین
و امام المتقین و چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات مخصوصه نفس نفیس سید البشر بود و حق تعالی
امیر المؤمنین را نفس رسول خوانده و گفته در آیه انفسنا و انفسکم آنحضرت نیز موافقت گفته الهی او را بهمان
وصفی که از اوصاف ذات خجسته صفات بود نام برده و هیچ صفتی از صفات خجسته نباشد که نبی علیه السلام
بجهت علی اثبات نماید مگر که اشاره ربانیه بآن شده باشد و ابونعیم هم تایید قول خود را از انس بن مالک روایت
نموده و او از ابوهریره نقل کرده است که ابوهریره گفته روزی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
حاضر بودم که آنحضرت متوجه من بخطاب نموده فرمود یا اباهریره میان من و خدای تعالی در باره علی عهدیست
و آن عهد اینست که علی علیه السلام راهنمای بندگان منست و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طائفه
که مرا اطاعت مینمایند و از عایشه نیز روایت نموده اند که گفت روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را
یک یک نام میبرد و تعریف هر یک بصفتی که مناسب حال او بود میکرد من گفتم عجب است که علی را تعریف نکردی فرمود
ویحک علی تعرف احد نفسه یعنی وای بر تو هرگز کسی خود را تعریف کرده است چنانچه عزیزی گفته علی را قدر پیغمبر شناسد
که هر کس خویش را بهتر شناسد و حدیث دیگر که علامه حلی رحمه الله آنرا در کتاب منهاج الکرامه دلیلی بر امامت شمرده
حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از آنکه امر وصایت تمام شد مسلمانان را امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین
خود سلام کرده و خیمه نصب کرده که جمیع لشکر فوج فوج آمده بر آنحضرت باین طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین
سلام کرده مبارکباد گفتند و تهنیت نمودند و بعد از آنکه مردمان از امر سلام فرمودند بآن متوجه بیان فضل این
کلام تکلم نمود که انه سید المسلمین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین و هو ولی کل مؤمن بعدی و ان علیا منی
و انا منه و هو ولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی بدرستی که علی علیه السلام سید و بهتر مسلمانان و امام و پیشوای متقیان
و کشنده کافران و راهنمای مومنان است بتهنیت که چنانچه اسپان پیشانی سفید دست و پا سفید در میان اسپان شناسند

آن گروه هم در میان مردمان سفید روئی و محبت او نشانه ایمانست و علی صاحب اختیار هر مومنی است بعد از من و
بدرستی که علی از منست و من از علیم و او مولای مومنین و مومنات است بعد از آنکه من از میان شما بیرون روم
و ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام بر مطلوب دارد و هر که حدیث اول را نقل کرده و قصه روز غدیر را بیان
نموده باید که همه را از تمامی واقعه است بیان نماید و مرویست که در آن روز جبرئیل علیه السلام بصورت شخصی خوش خلق و هیأت
نیکو لباس معطر بسوی خوش در آن مجلس حاضر شده بعد از اتمام امر وصایت فرمود که والله ما رایت کالیوم قط ما اشد ما
اکد لابن عمه انه عقد عقدا لا یحله الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم و ویل طویل لمن حل عقده یعنی والله که ندیدم هیچ امروز
روزی و نشنیدم هرگز چه بحیثیتی چگونه تاکیدی از برای پسر عم خود عقد ولایت نمود بدرستی که حل این عقده
نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود مگر کسی که از خدا و رسول برگشته باشد حسرت عظیم خواهد بود کسی را که حل
این عقده کند و عمر از جمله جمعی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت شنید و چون اخگر نیم سوخته
بخدمت رسول آمده آنچه شنیده بود در خدمت حضرت رسالت پناه بر طبق عرض نهاد پس آنحضرت فرمود که
ای عمر شناختی که آن جوان که بود و عمر بجهل خود معترف شده گفت نه نشناختم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آن شخص جبرئیل امین علیه السلام بود بپرهیز ای عمر از آنکه تو گشاینده آن گره باشی بدرستی که اگر تو
حل آن عقده نمایی یقین خدا و رسول او و مومنان جمیعا از تو بری و بیزار خواهند بود و بر اهل انصاف
پوشیده نیست که بمقتضای فحوای عبارات جبرئیل و کلمات نبوی حکم بکفر کسی که حل آن عقده نموده و گره
را گشوده واجب و لازم مینماید والسلام علی من اتبع الهدی حدیث دیگر که از اوایل است حدیث
متعلق بقصه خیبر است که در مسند احمد حنبل از چند طریق روایت شده و در صحیح بخاری و مسلم نیز از طرق
متعدده مرویست و در باقی صحاح سته مسطور و در فصول مهمه نور الدین علی مالکی مذکور است و مضمون
خبر و حاصل واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله متوجه قلاع خیبر شد اراده الهی
بمقتضای خواهش رسالت پناهی بظهور اعزاز مرتضوی کماهی تعلق گرفته چون امر محاصره بطول انجامید
و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکوه نمودند ابوبکر را سردار گردانیده بجنگ فرستادند و او و بسیاری از لشکر اسلام
بدایره شهادت در آورده با قلیلی هزیمت نمود و روز دیگر عمر خطاب بامر مذکور مامور شده بسنت ابوبکر عمل نموده

ناموس اسلام را بباد داد چنانچه در صحیح بخاری مذکور است فرجع هو ایضا منهزما یعنی او نیز گریخته برگشت
روز سیوم که نور نصرت از جبینش لایح بود و در صحبتش این مهم را بشاه ولایت نامزد فرمودند در شام
روز گذشته بزبان الهام بیان حضرت رسالت رفت که فردا این علم را بدست کسی دهم که از جمله صفات
پسندیده او اینست که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول خدا را دوست دارد و او کرار
غیر فرار باشد یعنی ستیزنده و ناگریزنده باشد و چون اصحاب این عبارت آبدار از رسول مختار شنیدند هر یک
بتصور آنکه منقبت عالی و منزلت متعالی حایز گردند تمام شب در فکر بودند و صبح زود همگی حاضر درگاه رسالت پناه
شدند و همه بامید آنکه برجوع آن مفتخر شوند منتظر بوده خاطر جمع داشتند که مراد حضرت رسول علی نیست
که بجهت درد چشم نور بصر او در معرض زوال است و بخود درمانده از این سعادت عظمی بهره نخواهد یافت
و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خیمه مبارکه بیرون آمده و فضای دلگشای رسالت را از پرتو
نور ولایت خالی دید فرمود که این علی بن ابی طالب یعنی کجاست علی که او را نمی بینم حاضران همه یکبار
جواب دادند که رمدی عظیم و درد چشم عظیم صعب دارد پس امر شد که امیر مومنان و واقف اسرار
و نهان را حاضر بارگاه ملایک پناه گردانند و چون حاضر شد حضرت خیر البشر سر آن سرور را در کنار گرفته
آب دهن مبارک را در چشم او فکنده شفای عاجل آن درد را از رب العزت مسئلت نموده فی الحال
بامر ملک متعال آن الم بنوعی رفع شد که گویا هرگز درد چشم نداشته پس رایت را بشاه خطه ولایت داده
فرمود که قدم در راه گذار که حق تعالی این قلعه را بر تو مفتوح گرداند و حضرت امیر علیه السلام فرمود که
یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم تا مثل ما شوند یعنی مسلمان گردند و حضرت رسول فرمود که در مقاتله
تعجیل منمای و برو تا بساحت ایشان فرود آیی پس اول باسلامشان دعوت نمای و خبردار کن در حقوق
که خداوند را بر ایشان لازم است و بخدا سوگند که اگر یک شخص را حق تعالی بواسطه تو هدایت دهد و بشرف
اسلام رساند بهتر است از شتران سرخ موی باشد که در راه حق صدقه کنی پس زره خود را در وی پوشانید و
ذو الفقار بر میانش بسته رایت بدستش داد و پس حضرت علی علیه السلام قدم در راه نهاد چنانچه حکیم سنایی
گفته شعر کس ندیدم برزم در بستنش ۞ منهزم شرک از یک انگشتنش ۞ خیبر از تیغ او خراب شده ۞ سر آتش کام سراب شده

چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار کردانید یکی از احبار بر بالای حصار آنحضرت را دیده پرسید که ای صاحب رایت کیستی و چه نام داری جواب داد که انا علی ابن ابی طالب و یهودی آواز بر آورد که غلبتم و ما انزل علی موسی یعنی بتورات قسم که مغلوب شدید و اول حارث با فوجی بر آمده حرب آغاز نموده دو نفر از اهل اسلام را شهید کرده حیدر کرار بیک ضرب او را بدوزخ فرستاد و مرحب که از اشجع رشیدی برادر حارث بود با جمعی از مشاهیر مکمل و مسلح بیرون آمده بکین برادر پا در میدان نهاد و رجزی خواند و آن ملعون از جبابره عرب و از ابطال گران مشهور بود که در شجاعت مانند نداشت دو زره پوشیده و دو تیغ حمایل کرده و مغفری از فولاد بر سر و دو عمامه بر سر بسته و بر سر آن خودی از سنگ نیزه در دست سنانش بوزن سه من چون کسی از اهل اسلام را تاب مقابله و مقاتله او نبود شاه مردان در مقابلش آمده در برابر رجز او بزبان معجز بیان راند که انا الذی سمتنی امی حیدره و چنانچه شیخ طوسی در امالی ذکر نموده مرحب رو بگریز نهاده شیطان بصورت یکی از احبار خود را باو نموده از سبب گریختن پرسید گفت مادرم را در خواب دید که شیری بر تو حمله خواهد کرد فلان کاهنه گفت از کسی که نامش شیر باشد یا خصلت شیر داشته باشد احتراز کن و شیطان گفت مگر حیدر در دنیا همین یکی است در دنیا کسی با تو برابری میتواند کرد که بر سخن زنان اعتماد کرده و عار فرار بر خود پسندیده حمیت جاهلیتش دامن گیر شده گول شیطان خورد که گفت برگرد که من از عقب تو جمیع شجاعان را میفرستم و دست جلادت از آستین وقاحت بر آورد خواست شمشیری حواله حضرت کند که حیدر کرار ذو الفقار آبدار را بر او چنان فرود آورد که خود و مغفر گذشته تا بقربوس زین رسید یهودیان چون آن ضرب دست دیدند رعبی تمام و خوفی لا کلام در دلهاشان افتاده ساعتی بتلاش مشغول بودند و چون هفت کس از دلاوران و شجاعان بقتل آمدند باقی رو بهزیمت نهاده بقلعه در آمدند و آنحضرت خشمناک در عقب ایشان روان شده یهودان بی باک در را بخاک مذلت مرانداخت تا بدر حصار رسیده در را بر کند و بعضی گفته اند یهودی تیغ حواله آنحضرت کرده سپر از دست مبارکش بیفتاد و در غضب شده در را بر کنده سپر خود ساخت و از جابر بن عبد الله منقول است که چون مسلمانان خواستند که داخل قلعه شوند خندق وسیع حایل بود آنحضرت

بمیان خندق رفته در را پل ساخت تا تمامی عسکر نصرت آیت گذشته داخل قلعه شدند و حضرت رسالت پناه
چون رسیده ملاحظه فرمود که آن در را بر دست دارد و مردمان میگذرند تعجب نمود و جبرئیل نازل شده
امر فرمود که منظر به بتهٔ خندق کنند چون نگاه کردند دیدند که از قدمهای آنحضرت تا زمین فاصله بسیار است
تعجب زیاده شد جبرئیل فرمود تعجب مکنید که ملایکه کرام بر بالها مرا در هم استوار کرده اند و قدم حضرت بر بالای
آنهاست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون در حصار را بجنبانید تمامی آن حصین بلرزید
که صفیه دختر حیی بن اخطب از تخت افتاده روی او مجروح گشت و مردم سایر قلاع چون چنان
امری غریب و صورتی عجیب مشاهده نمودند فریاد الامان بر آوردند و شاه مردان بامر رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم را امان داد و اکثری مسلمان شدند چنانچه فردوسی گفته شهی که تا بدو انگشت در ز خیبر کند
ر آمد از پی اسلام صد هزار انگشت * بلی که بود که شد فتح خیبر از و * که کرد در در آن قلعه استوار انگشت
کسی که دست بدامان حیدر و آلش * نزد بسا که بدندان کند فگار انگشت * و در کتب معتبره مذکور است
که روزی جبرئیل در حضور رسالت پناه از روی تعجب در علی علیه السلام نگاه میکرد و تبسم میفرمود حضرت
رسالت گفت یا روح الامین منشا تعجب و تبسم چیست فرمود یا رسول الله مامور شدم که هفت شهرستان
قوم لوط را ببالا برده سرنگون کنم و من بحدی انها را ببالا بر آوردم که ملایکه آسمان آواز خروسان
و سکان آنها را شنیدند پس سرنگون ساختم و در وقتی که او شمشیر بلند ساخته بود که بر مرحب فرود
آرد ندا رسید که شمشیر علی را نگهدار که نزدیکست اثر آن بماهی حامل گاو زمین رسد من رسیده نگهداشتم
و انیقدر تعجب که از این کشیدم از آن نکشیدم الحال آن بخاطرم آمده تعجب کردم مخفی نماند که این حدیث
بمفهوم دلالت بر چند فایده دارد یکی آنکه نه ابابکر و عمر خدا و رسول را دوست میدارند و نه بر عکس
و این مستلزم کفر است چه بر وجهی که اکابر علما و محققین خصوصا امام غزالی و صاحب کشاف تحقیق
فرموده اند مراد از محبت بنده بخداوند آنست که فرمان برداری اوامر و نواهی خالق ذوالجلال
و دور بودن از معصیت و قبایح افعال و خواهش و در یافتن مقام قرب و کمالات نفسانی
و دوری از متابعت هواهای نفسی و شیطانی بنحوی مرکوز خاطر بنده شود که چیزی دیگر مطلقا

منظور او ثبات و مراد از محبت الهی بنده را باز داشتن بنده است از گناه و معصیت و رهنمونی باعمال خیر و مثوبت

و پاک گردانیدن او از کدورات جسمانی و نزدیک ساختنش بدرگاه قرب ربانی و چون ارتفاع نقیضین

محالست هرگاه شخصی از هر آنچه لازم محبت الهیست بی نصیب باشد البته بنقیض آن متصف خواهد بود که

نافرمانیست و نکردن اوامر و کردن نواهی و مبین داشتن بتحصیل کمالات و از جانب حق تعالی چون امور مذکوره

منتفی و نایاب باشد هم نقیض آن وجود خواهد داشت و چون از طرفین محبت و لوازم محبت معدوم باشد عداوت

و هر چه لازم عداوتست ثابت خواهد بود و پس ظاهر شد که صدور این کلام از سید انام دلالت تمام دارد بر آنکه ساحت

اعتقاد ابوبکر و عمر از پرتو لمعات محبت الهی خالی و از ظلمت شقاوت جبلی پرست با این حال بکدام علاقه و رابطه نیابت

حق تعالی و جانشینی رسول او صلی الله علیه و آله لایق توانند بود و فایده دوم آنکه چون محبت خدا و رسول نسبت با ایشان

و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف شد معلوم است که آنچه در مدت عمر از ایشان صادر شده مخالف فرمودهٔ خدا

و رسول بوده چرا که حق تعالی فرموده است قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی یا محمد بگو که اگر خدا را دوست

میدارید اطاعت من نمایید تا بجهت اطاعت که مرا کنید حق تعالی شما را دوست دارد پس مدار محبت طرفین بر متابعت

رسول است و اوامر و نواهی قرینه دوستی و چون ایشان ابوی از آن بشام نرسیده بود در نزول آیات قرانی و تردد جبرئیل

و مواعظ و نصایح پیغمبر در روز غدیر و غیره را اصلا اعتبار نکرده متابعت هوای نفس را پیش نهاد خاطر کرده هر چه خواسته

کردند و همانا که حضرت رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان روشن شود که ایشان دشمن خدا و رسول اند

و در روز سرداری را بنام ایشان کرد تا سیم روز ظاهر شود که از دولت محبت خدا و رسول بی بهره و بی نصیب اند

فایده دیگر آنکه چون محبت کامله میانه امیر المومنین و حق سبحانه در جه کمال یافته بود غرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

از حدیث لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا آن بوده که بر عالمیان روشن گردد که در لوازم اختصاص وی بخلافت رسول الله

صلی الله علیه و آله و نیابت الهی و دیگر حالات احدی الصفات که جز تائید الهی صورت نبندد تعجب ننموده بر معاصی

خلافت دین و ملت دست حل ننمایند چنانکه در احیای اموات و علم بغیبیات که از آنحضرت صادر شده جمعی از عقلا

بسبب آن گمراه شده اند و از شعرای عرب شخصی گفته شعر احیائک الموتی و علمک مخبرا بالغیبات عذرت فیک من غلا

یعنی دو چیز آن شده که از جانب آنانی که در باره مرتضی علی غلو کرده اند عذر توان گفت یکی زنده گردانیدن مردگان

که بکرار از آن حضرت واقع شد و یکی خبر دادن او از غیب چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی بتقریبات مذکور خواهد شد

ان شاء الله و مرویست که چون درجه محبت و محبوبیت تصاعد یافت بجبرئیل امر شد که طبقات ملایکه را بشنواند که انی

احب علیا فاحبوه لحبی و این عبارت مشتمل است بر امر ملایکه عموما بمحبت علی علیه السلام حاصل مضمون کلام اینست

که من پروردگار عالمیانم علی را دوست میدارم پس شما دوست دارید او را بسبب دوست داشتن من او را

یا مراد اینکه او را دوست دارید بسبب محبتی که بمن دارید پس محبت ملایکه بحق تعالی سبب محبت ایشان بعلی بن ابی

طالب باشد و این اشارت است بکمال اعزاز مرتضوی نزد الله تعالی و اشاره باینکه هر چه سبب دوستی خدای تعالی است

همان چیز علت دوستی علی علیه السلام است و مشعر باینکه محبت الله تعالی خالی از محبت آنحضرت نیست و اگر خالی باشد

محبت الهی نخواهد بود و فاید دیگر اینکه محبت میانه خدا و ولی او بجایی رسیده که تعبیر از ایمان بمحبت آنحضرت

و از کفر بانکار آن والا رتبت نموده چنانچه فرموده من یکفر بالایمان فقد حبط عمله یعنی هر که ترک کننده محبت آنحضرت

شود یا انکار ایمان نماید که در ین مقام مراد ذات وحدت سمات مرتضوی است چنانچه در کتب معتبره

مذکور است و بنابرین اعمال و افعال هر که ظاهرا بصورت عبادت دینی صدور یافته بی محبت آنحضرت

بی محبت آنحضرت تمامی ساقط شده و احباط یافته بخسران زده بصحرای محشر خواهد بود و از آنجا که محبت حاصله

میان محب و محبوب است جمعی که از دلالت آنحضرت برگشته نقض عهد و میثاق روز غدیر نموده اند بزبان

محرمان سرادق جلال کبریائی مخصوص بلفظ لعن از رحمت الهی اند که اولئک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون

بر قول بزرگان امامیه که بعضی از مخالفین نقل نموده اند مراد از آن ناکثان عهود روز غدیر اند و مناسب

مقام است و عبارت منقح آیت حضرت رسول الله که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس

فلیکن له حبیبا و من ابغضه فلیکن له مبغضا یعنی بار خدایا هر که او را دوست دارد از مردمان تو او را دوست دار

و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار که بعد از آن فرموده انت ولی فی الدنیا والاخره یعنی علی ولی و صاحب اختیار منست

در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و صحیح مسلم مذکور است و هم

در رساله صراط مستقیم از تصانیف شیخ روزبهان از بزرگان اهل کشف منقولست که اگر خواهید که بلندی

مرتبه و درجه امیرالمومنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسندنشین تخت سلونی را معلوم کنید در آیه تفکر

قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم تامل نمايند كه مفسرين علما و محققين عرفا گفته اند مقصود الهی از خطاب بحضرت رسالت
پناهی آنست كه بگو و برسان بندگان من ظاهر گردان كه مرا هدايت نمود الله تعالی بمحبت علی بن ابی طالب و اين مرتبه بالاترين مراتب
ممكنه بشريه است كه خاتم النبوه بامر خالق البريه اظهار مراتب آنحضرت نمايد و نموده چنانچه محمد بن محمود ذكر باي شافعی در كتاب
خود نقل كرده كه حضرت رسالت در سجده شكر مستغرق بوده كه الهی بحق علی وليك اغفر لمحبينه يعنی خدايا بحق علی كه ولی تست بيامرز محبان را
كه نبی است و ازين بهتر ابن جوزی نقل نموده كه در روز مباهله چون رسول الثقلين امير المؤمنين و فاطمه و سبطين را داخل
عبای خود كرده بودند دست مبارك بدعا برداشت كه اللهم احشرنی فی زمرة محبيهم يعنی بار الهی حشر كن مرا در زمره طايفه كه دوستدار
اين جمع باشند و ازين نقل نتيجه محبت و حال محبان اهل بيت ظاهر ميگردد و اكثر مفسرين و محدثين خصوصا نيشاپوری و واحدی
نقل كرده اند كه چون فتح خيبر شده چشم مبارك رسول بر جمال شاه ولايت افتاد در شان او فقره چند بر زبان الهام بيان آورد
كه ترجمه اش اينست اگر بيم آن نبودی كه گروهی از امت من درباره وی گمراه گردند چنانچه نصاری در ماده عيسی شدند
بعضی از حقايق عظيمه و دقايق خفيه آن جز الخليفه را اظهار ميكردم تا گذار آنحضرت بر هر طايفه كه واقع ميشد قدری از خاك
قدم او را برگرفته بآن فخر ميكردند و از بقيه آبی كه از وضوی او ميماند شفای بيماران خود را در آن می يافتند و كافی است
ترا يا علی اينكه تو از منی و من از توام و تويی صاحب اختيار امور امت من بعد از من و روح تو روح من است و گوشت
تو گوشت منست و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و جنگ با تو جنگ با منست و صلح با تو صلح با من و دوست تو
دوست منست و دشمن تو دشمن من و من و تو از يك درخت و يك بيخ و يك نوع ايم و ذمه مرا تو از حقوق بری ميگردانی و بر
سنت من با دشمنان مقاتله خواهی كرد و اجرای احكام شريعت خواهی نمود و در آخرت همراه من تو خواهی بود و بر سر
حوض كوثر خليفه و جانشين من تو باشی و تويی اول كسی كه از امت من با من در بهشت در آيد و تويی و شيعيان و دوستان
تو بچند خصلت از اهل قيامت ممتاز باشند يكی آنكه بر منبرهای نور قرار داشته باشند و يكی آنكه رو سفيد بصحرای محشر در
آيند و يكی آنكه در بهشت با تو همسايه باشند و تويی كه حق با تست يعنی آنچه رضای حق تعالی است بآن عمل ميكنی و حق از
تو جدا نيست يعنی غير حق تعالی بر زبان و دل و خاطر تو تمكين ندارد و تويی كه ايمان مخلوط و ممزوج است بگوشت تو چنانچه
با گوشت و خون من امتزاج يافته و اگر كسی ديده بصيرت از غبار عداوت امير المؤمنين نابينا نشده در اين حديث تامل نمايد بيقين
ميداند كه كسی را كه آفرينش او با رسول در صورت و معنی بجايی رسيده است كه مرا از گريبان هم امثله و مشابهت برآورده

و کلمهٔ دوم وجه اسمی محو گشته مضایقه در نیابت و خلافت که کمترین حالتی است نسبت بکمالات او از کمال عناد و عین
ناانصافی است مدعای ما را همین دلیل کافی است حدیث دیگر که مخالف و موالف همه بر آن اتفاق دارند حدیث
روز احزاب است که بغزای خندق نیز شهرت دارد که چون عمرو بن عبدود عامری مبارز طلبید امیر المومنین علیه السلام
از معسکر همایون بیرون رفت که با او مقابله نماید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که برز الایمان کله الی الکفر کله یعنی
تمام اسلام با تمام کفر برابر شده است و چون عمرو را بیکضربت بدوزخ فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آواز
تکبیر او را شنیده یقین شد که عمرو کشته شده فرمود لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی در ستی که
این یکضربت که علی علیه السلام در روز خندق کار فرموده ثواب آن زیاده میکند بر عبادتی که آدمیان و جنیان بکنند تا روز
قیامت و این حکایت از آن مشهورتر است که محتاج بیان باشد و چون هر یک از این دو حدیث دلالت تمام بر افضلیت
آنحضرت دارد و تقدم غیر بر او تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل ابین ازین دلالت بر مطلوب میتواند بود
که لضربة علی تا آخر من حیث المعنی شامل عبادت جمیع اتقیا و اولیا و علماست تا روز قیامت و در آن تعجبی نیست
چه اگر عمرو بن عبدود در آن روز زنده و الفقار حمایت آثار او کشته نمیشد اساس دین نبوی استحکام نمییافت و آفتاب
عالمتاب شرایع احمدی در حجاب سحاب متوقف میبود چنانچه سنائی گفته تیغ او کفر کل برآرنده در دین را نگاه
دارنده هر عدو را که ذوالفقار زد پای نام بر دستش زننده خدای حدیث دیگر که در مسند احمد حنبل و در
صحاح سته و مناقب خوارزمی و فصول مهمه جمیعا مذکور است و در همه جا از چنین طریق نقل نموده اند که در روز احد چون
با رسول الله صلی الله علیه و آله کسی دیگر نماند بغیر از امیر المومنین و سه چهار دیگر از یاران و در روایتی آنکه بغیر از آنحضرت
هیچکس نمانده بود و علی علیه السلام بهر طرف حمله میبرد و کفار را بخاک خواری می انداخت جبرئیل نازل شده گفت
یا رسول الله ملایکه همه در تعجب اند از یاری و هواداری که امروز علی با تو کرده و میکند پس آنحضرت گفت ان
علیا منی و انا منه پس جبرئیل گفت انا منکما یا رسول الله و در همان مسند و همان کتابها مذکور است باین عبارت
دیگر که ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل من بعدی لا یؤدی عنی الا انا او علی و تقریبی معنی هر دو گذشت
و این نیز در همه جا مذکور است که در آن روز از چاشت تا پسین از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی
و لا سیف الا ذوالفقار بگوش اهل زمین میرسید خلاف در این است که آیا گوینده جبرئیل امین بود یا

با ملائکی دیگر یاری مأمور بود در کشف الغمه مذکور است که عکرمه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که در اثنای
کشش و کوشش چون جمعی از کفار را ابکر برآوردم بهر طرف که نگاه کردم رسول خدا را ندیدم گمان کردم
که مگر بشومی نفاق و افعال یاران بآسمانش برده اند پس غلاف شمشیر را شکسته عزم نمودم که مقاتله نمایم تا کشته
شوم و بر کفار حمله نمودم و پراکنده ساختم و دیدم که رسول خدا در میان در کوی بیهوش افتاده آنحضرت را
از آنجا برآوردم چون نظرش بر من افتاد فرمود که از یاران چه خبر داری گفتم راه فرار پیش گرفته از دین بیگانه
شدند و ترا دشمن گذاشتند درین حرف بودیم که فوجی رو برسول کرده آمدند فرمود که یا علی شر این جمع را از من
دفع کن من بر راست و چپ ایشان حمله نمودم و چندی را کشتم تا باقی منهزم شدند و چون باز بخدمتش آمدم
فرمود که اما تسمع مدحک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی و یقول لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
یعنی آیا نمی‌شنوی مدح و ثنای خود را از آسمان بدرستی که ملکی رضوان نام ندا میکند و میگوید لا فتی الا علی
و لا سیف الا ذو الفقار از خوشحالی گریستم و برین نعمت حق تعالی را شکر نمودم و ازین روایت ظاهر میشود که
ندا کننده غیر از جبرئیل باشد و زید بن وهب گوید که از ابن مسعود پرسیدم قصه احد را گفت با رسول خدا کسی نماند
الا علی علیه السلام و بعد از ساعتی ابو دجانه و سهل بن حنیف و عاصم بن ثابت برگشتند گفتم ابابکر و عمر کجا بودند
گفت از گریختگان بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت او بعد از سه روز پیدا شد و چون آمد رسول علیه السلام
با و گفتند خوش رفتی عریضی کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی گفت منهم از رفتها بودم و بعد
میگویم از سهل بن حنیف شنیدم گفتم ماندن علی به تنهای در آن مقام محل تعجب است گفت ملائکه نیز از این تعجب
که تو میکنی در آنوقت میکردند نمیدانی که جبرئیل در حال عروج این ندا میکرد و میرفت که لا فتی الا علی و لا سیف
الا ذو الفقار پس پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از آنکه مردم این ندا را شنیدند و از رسول خدا پرسیدند
و این روایت دلالت بر آنکه ندا کننده جبرئیل باشد چنانکه حکیم سنائی گفته شعر آمد از سدره جبرئیل امین
لا فتی زد مر او را تحسین و ملا حسن نیز در صفت بندا اشاره نموده شعر آن زمان روح القدس گوید بصد حسن انکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و منع جمع هم نیست شاید رضوان و جبرئیل هر دو ندا کرده باشند و از حافظ
ابو محمد بن عبد العزیز مرویست که در کتاب خود از قیس بن سعد روایت نموده که او از پدر خود شنیده که او گفت از

از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که فرمود که در آن روز شانزده زخم بمن رسیده و در زخم آخرین قوت بشری ضعیف شده
نشستم و جوانی خوش روی خوشبوی بازوی مرا گرفته از جا بر داشت و گفت برین کفار حمله کن که در طاعت خدا و
رسول اند هر دو از تو راضی اند بعد از انکه بخدمت رسول آمده احوال را عرض کردم فرمود آن جوان را شناختی گفتم
بدحیه کلبی شبیه بود گفت یا علی چشم تو روشن باد که آن جوان جبرئیل امین بود آمده مرا خبر داد و ایضاً از عکرمه مرویست
که از عبد الله بن عباس نقل کرده که چهار چیز مر علی علیه السلام را بود که هیچکس را آن نصیب نشده یکی انکه اول بار از عرب
و عجم بغیر از و کسی با رسول خدا نماز نکرده و یکی انکه همیشه علم دار رسول در هر معرکه او بود و یکی انکه در روز احد که بروز
مهراس مشهورست کسی بغیر از و با رسول خدا نماند و یکی انکه در روز دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر با ان حضرت
و آن ثواب بهره مندی نیافت و مهراس نام چاهی است در احد و چون جنگی در آنجا واقع شده از آنجهت آن روز را روز
مهراس گفته اند حدیث دیگر در اکثر کتب فریقین حتی در مسند ابن حنبل از چند طریق مرویست انکه در اوایل اسلام
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هر کدام از خانه خود دری بمسجد رسول گشوده بودند که در وقت تردد و وضو و نماز
باسانی حرکت توانند کرد و بعد از مدتی امر الهی به بستن درها صادر شده که درها همگی مسدود گردد الا در علی علیه السلام بود
و چون مردمان درین باب حرفها میگفتند و بگوش رسالت نیز رسید بمنبر بر آمده بعد از حمد الهی فرمود بخدای که مرا بحق
فرستاده که من از پیش خود حکم به بستن آن درها و نه بستن این نکرده ام ولیکن چون از جانب الله تعالی مامور شدم
متابع آن گشتم و بشما رسانیدم و بدرستی که حق تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام انکه بنا کن مسجدی پاکیزه که ساکن نگردد در آن
مگر تو و برادر تو هرون و بمن حق فرستاد که مسجدی از آلودگیها پاک بنا کن که در انجا مقام نتواند داشته باشد مگر تو و برادر تو علی و
هر دو پسران علی و هم در مسند احمد حنبل از حذیفه مرویست که چون اصحاب رسول بمدینه آمدند اول در مسجد میخوابیدند
و از ان ممنوع شدند پس در دور مسجد آنحضرت صلی الله علیه و آله خانها ساختند و درهای خانها را بمسجد کردند تا آمد شد
آسانتر و با آنحضرت نزدیکتر باشند و چون چندی برین گذشت امر الهی شرف نفاذ یافت که درها بسته شود حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را امر نمودند که این حکم را باصحاب برساند و هر یک چون می شنیدند که امر الهی است میگفتند سمعاً
و طاعةً بغیر شنیدیم و فرمان بردار ایم و امیر المومنین علیه السلام متفکر شد که آیا او نیز موافقت اصحاب نماید یا در را بحال خود
بگذارد در حال انکه حضرت از خانهای خود خانه بامیر المومنین داده بودند و چون خبر متفکر بودن او برسالت پناه رسید فرمود ٦

که یا علی اسکن طاهراً مطهراً یعنی ساکن باش یا علی در خانه خود با پاکی و پاکیزگی و چون این خبر بحمزه عم حضرت رسید دلگیر شده
بحضرت رسالت خطاب نمود که ما را از مسجد بیرون میکنی و طفلان بنی عبد المطلب را میگذاری حضرت رسول علیه السلام
باو گفت اگر این امر با من میبود هیچکس را از این امر نمیکردم بخدا قسم است که این عطا از جانب الله بعلی شده و بدرستی
که تو بر خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول بشارت باد ترا و چون حضرت او را بشارت داد در جنگ
احد بدرجه شهادت رسید و جمعی از اصحاب را این معنی خوش نیامد و بر ایشان گران بود که علی را این زیادتی بر ایشان
باشد چه عمر مکرر التماس نمود که دریچه از خانه او بمسجد باشد و آخر بسوراخی که روشنائی دهد راضی شد و حق تعالی رخصت
نداد و باهم در نشستند و در حق علی سخنان میگفتند تا آنکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسید و بعد از خطبه بلیغ نما
ادا نموده بمضمون این کلمات تکلم فرمود که بر جمعی گران آمده است که درهای خانهاشان بسته شده است
و علی را خانه بحال خود مانده بخدا قسم است که من ایشان را از مسجد بیرون نکرده ام من و علی را در مسجد ساکن نساخته ام
چنانچه حق تعالی بموسی وحی فرستاده بود که بغیر از هرون و ذریت او را جایز نیست که در مسجد موسی ساکن باشند
علی را از من چون برادر هست و بجای هرونست از برای موسی و ذریت او که بجای ذریت هرون شوند وحی فرستاده
که در مسجد من بهر نحو خواهند باشند و غیر از ایشان را بهیچ وجه رخصت نداده و هر که باین معنی راضی نباشد و برو گران آید
و اشارت بطرف شام نمود یعنی هر که بحکم خدا راضی نشود رو براه شام کند و هم در آن مسند از سعد وقاص روایت
کرده که گفت علی را مناقب چند بود که هیچکس را نبود از الجمله یکی علم دادن باو بود در روز خیبر و یکی سد ابواب صحابه و
مفتوح گذاشتن در خانه او و مرویست که عباس عم حضرت هر چند التماس نمود که بجهت اعزاز و امتیاز او از دیگران
خانه او متصل بمسجد باشد التماس او درجه قبول نیافت و باین راضی شد که سوراخی از خانه او بمسجد باشد که از دو
نگاه توان کرد آن نیز اجابت نشد تا آنکه باین راضی شد که ناودان خانه را بطرف مسجد نصب نمایند که در وقت
باران از بام خانه عباس آب بفضای مسجد ریزد و همین باعث امتیاز و اعتبار او شود و بنصب میزاب
رخصت صادر شد عباس بآن مفتخر و سرافراز گردید و حضرت رسالت بجهت رضاجوئی عم بدست مبارک خود
نصب ناودان فرموده بر زبان معجز بیان راندند که لعنت الهی بر کسی که این ناودان را بکند و بلعن و دوری
از رحمت ربانی گرفتار باد و هر که عم من عباس را ایذائی یا اهانتی رساند یا آنکه او را بنحوی برنجاند و تفصیل این

حکایتی در مطاعن بیان کرده خواهد شد ان شاء الله و بر اصحاب عقل و عرفان پوشیده نخواهد بود که امتیاز آنحضرت
در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات وحدت سماتش بمزید الطاف ربانی و انعطاف سبحانی کو دلیل انست
بر آنکه او مستحق تفویض امور الهی است و غیر او را بر مسند صاحب اختیاری نشاندن کار خدا که موقوف باشاره ربانیه است جای ممکن نبوده
جانشینی حضرت رسالت منحصر در آن حضرت است که در مدینه علم است و بی دوستی او در ره فوز و فلاح بسته بقول سنائی گر
در خیبر بکند شوی بتول * در دین را باد و بر در رسول * چون توانست جاه کفر اهانت * جاه دین را نگاه داند داشت
حدیث دیگر که در مسند احمد حنبل و مناقب و دیگر کتب مذکور است و در آیت نیز مثل آن گذشت و در احادیث قریب
بآن گذشته و بعد ازین نیز بتقریب ان شاء الله خواهد آمد اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با میر المومنین علیه السلام گفت مثل
تو مثل عیسی علیه السلام است که یهود او را بدشمن داشتن تا بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری دوستش داشتند
تا بحدی که بمقامی او را رسانیدند که مقام او نبود و اهلیت آن نداشت و تصدیق قول آنحضرت را حال امیر المومنین علیه السلام
بانجا رسید که خوارج بامامتش راضی نبودند و نصیریه اعتقاد خدائی بآنحضرت داشتند و یکبار بجای خدای مستحق معبود پرستش
می پرستیدند و یکبار با معاویه اش می سنجیدند چنانچه خود بزبان الهام بیان فرموده که الدهر انزلنی و انزلنی حتی یقال معاویه و علی
یعنی دهر و زمان مرتبه مرا در پستی و زبونی بجائی رسانید که با معاویه هم برابر کردند اما بقول سنائی که گفته * الله الله
بر علی مرتضی خوانی امیر * با تو در آن میتوانند گفتنی قنبر داشتن * ازین برابر کردن نه مانند قدر او می کاهد و نه نقصانی او بر مسند
بر دامن کبریائیش نشیند کرد * حدیث دیگر در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح السته و مناقب خوارزمی منقول است
و اکابر محدثین درین حدیث رسالها نوشته اند و بسر حد تواتر رسیده چنانچه میگویند سی و پنج کس از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله از انس بن مالک و غیر او روایت نموده اند حدیث طیر است که شخصی مرغ بریانی بجهت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بطریق هدیه آورد و آنحضرت بطریق مناجات از قاضی حاجات درخواست
فرمود که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر یعنی بار الها بیار بسوی من کسی را که دوسترین خلقان
و مردمان باشد نزد تو که بخورد با من ازین مرغ بریان و چون دعا با تمام رسید امیر المومنین علیه السلام آمده در خانه را
زد انس بن مالک که دربان آنحضرت بود رخصت در آمدن خانه نداده گفت پیغمبر بشغلی مشغول است و چون امیر المومنین
برگشت بار دیگر رسول خدا از حق تعالی همان مسئلت نمود و باز علی علیه السلام آمده در زد و انس همان جواب او را

برگردانید و سیم بار نیز پیغمبر دعا کرد و علی آمد و انس از خدا و رسول شرم ناکرده آنحضرت را محروم ساخت
و رسول خدا در انتظار رسید و بار چهارم چون انس همان جواب بگوشش رسید او آواز را بلند کرد تا
رسول خدا شنیده او را طلبید و چون درآمد فرمود که یا علی چه باعث شد که دیر آمدی و حال آنکه من مدتی است
انتظار میبرم گفت یا رسول الله این بار چهارم است که می آیم و هر بار انس مرا بر میگرداند که رسول الله بحاجتی
و کاری مشغول است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله انس را طلبیده گفت ترا چه برین داشت
که علی را هر بار باز گردانی گفت چون دعای شما را می شنیدم آرزوی آن میکردم که آن دعا در حق یکی
از انصار باجابت رسد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود افی الانصار خیر من علی او فی الانصار
افضل من علی یعنی آیا در گروه انصار بهتر از علی کسی هست آیا در جماعت انصار فاضلتر از علی شخصی گمان داری و هر
بگواهی رسول الله حق تعالی او را از همه کس دوستتر دارد با وجود او خلافت و امامت دیگری راضی نخواهد بود
و محبت مرتبه ایست بلند و درجه ایست ارجمند که متکلمان آن را اراده میدانند و حکما عنایتش میگویند و
اهل ذوق و عرفان میل و عشقش میخوانند و حرکات افلاک و عبادات ملائکه و جنبش نفوس و شناسایی
عقول و ثبات زمین و قیام موالید و تحمل امانت انسان و زندگی حیوان همه محبت است ز بام آسمان
تا مرکز خاک ❁ اگر صد ره بپای وهم و ادراک ❁ فرود آییم یا بالا شتابیم ❁ ز میلش ذره بیرون نیابیم
و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی علیها فبی یسمع و بی یبصر
و بی یاخذ و بی یعطی و بی یقوم و بی یقعد فاذا سألنی اعطیته و اذا استعاذ بی اعذته یعنی پیوسته بنده
من نزدیک میشود بمن بسبب کردن سنتها تا بحدی که او را دوست دارم ~~پس چون او را دوست دارم~~
پس چون او را دوست داشتم من گوش او و چشم او و دو دست او و پای او میشوم پس بمن میشنود و بمن
می بیند و بمن میگیرد و بمن میدهد و ایستادن و نشستن او بمن می شود یعنی کرده او کرده منست و گفته او گفته
منست و چیزی که خلاف رضای من باشد از و بظهور نمی آید پس هر گاه از من سؤال کند محرومش نمیکنم
و از عطای خودش بهره مندی میدهم و اگر بمن پناه آرد پناهش میشوم و در امان خودش نگه میدارم و از هیچ

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده چون حق تعالی بنده را دوست دارد منادی او ندا میکند که حق تعالی فلانی را دوست
دارد باید که آسمانیان و زمینیان او را دوست دارند چنانچه روایت کرده اند که روزی بهلول مجلس محمد بن سلیمان
عباسی درآمد با شخصی در امامت امیر المؤمنین علیه السلام گفتگوی نمود چون بیرون رفت محمد بن سلیمان گفت لا اله
الا الله لقد رزق الله علی بن ابی طالب لکل ذی لب یعنی خدای تعالی هر جا صاحب دلیست دل او را تمام مرد
محبت و ولای علی بن ابی طالب گردانیده است و در روایتی که خوارزمی در مناقب نقل کرده اینست که چون
رسول الله صلی الله علیه و آله انس را مخاطب ساخته فرمود ما حملک علی ما صنعت یا انس یعنی چه چیز ترا برین
داشت که این عمل کردی ای انس جواب داد که سمعت دعاک فاحببت ان یکون فی رجل من قومی یعنی دعای
ترا شنیدم و دوست داشتم که درشان یکی از خویشان من باجابت رسد پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان
الرجل قد یحب قومه یعنی بدرستی که هر کسی قوم و خویشان خود را دوست میدارد و بهر تقدیر آخر روایت اینست که فجاء
علی و اکل معه یعنی پس علی علیه السلام آمد و مرغ بریان را با آن سرور تناول نمود و ازینجا ظاهر شد که بعد از رسول خدا هیچکس را
آن مقام مرتبه که علی علیه السلام را نزد الله تعالی بود نبود چنانچه محمد بن شهر آشوب مازندرانی از رواة اهل سنت نقل کرده
از انس مالک از رسول صلی الله علیه و آله و در رواة شیعه نقل کرده اند از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی
الله علیه السلام که آنحضرت فرمود حق تعالی خلق کرده و آفریده است از نور روی علی بن ابی طالب هفتاد هزار ملک را
که استغفار کنند و طلب آمرزش نمایند از برای او و از برای دوستداران او تا روز قیامت و از سؤال آنحضرت
از حق تعالی که خدایا بفرست کسی را که دوسترین خلقان باشد نزد تو و فرستادن حق تعالی علی علیه السلام را ظاهر میشود
که امیر المؤمنین علیه السلام دوستر است نزد خدای تعالی از همه مخلوقات و ازینجا لازم نمی آید که از رسول الله صلی الله
علیه و آله نیز دوستر باشد چه اجماع امت است بر آنکه آنحضرت دوستر است نزد الله تعالی از کل مخلوقات پس آن حضرت
باجماع مستثنی شده و دیگر آنکه سوال آنحضرت قرینه آنست که مراد ماسوای اوست صلعم و ملایکه خود باین راضی اند کسی الم رسد
که از جانب ایشان مضایقه نماید درین مقام کسی که اظهار عناد وی کرده دست و پای زده صاحب مواقف است که گفته حدیث
مقید آن نیست که علی در همه چیز نزد الله تعالی دوستر باشد چرا که میتوان تفسیر نمود و بر سید که دوستر است در همه چیز
نزد الله تعالی یا در بعضی چیزها پس جایز باشد که محبت چون مترتب بر ثواب است در بعضی چیزها ثواب او بیشتر و در بعضی کمتر باشد

ولیکن چنین نباشد دلالت بر افضلیت مطلق نمیکند و جوابش آنکه احب لفظ عام است یا مطلق کسی که آنرا
مقید یا مخصوص سازد یا مخصوص بخبر نبی کرداند بروست که دلیلی بیارد چراکه عام و مطلق بدلیل مخصوص و مقید میشود
و دیگر آنکه اگر مراد حضرت احب من جمیع الوجوه نباشد چون هیچ مومنی نیست که از وجهی و در وقتی نزد الله
تعالی احب نیست پس قول رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده اللهم ائتنی باحب خلقک در نیمقام بیفایده
خواهد بود و یکی از شعرای عرب را بیتی نیکو بر زبان جاری شده گفته شعر و فی الطایر المشوی اوعی دلالة
لو استیقظوا من غفلة و سبات یعنی در حدیث مرغ بریان دلالت وافی کافی بر امامت آنحضرت است اگر کسی
از خواب غفلت بیدار شود و سبات خواب بیمار است حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده و
صحیح مسلم و مناقب بلکه اکثر کتب مخالف بان ناطق است انا مدینة العلم و علی بابها است و دیگر کلام معجز
نظام سلونی قبل ان تفقدونی است که از وفور علم و اطلاع او بر معارف و احکام از جانب رسول بان
فخر و مفتخر گشته و دیگری از اصحاب را قدرت و جرئت بر سلونی گفتن نبوده و از جابر بن عبد الله
انصاری نقل است که رسول صلوات الله علیه و آله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و در بعضی روایات باین طریق است که حضرت رسالت خطاب بامیر المومنین علیه السلام کرده
فرمود که یا علی انا مدینة و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب و از ابن عباس
مرویست که رسول خدا صلعم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها و ایضا از
ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب و مضمون هم
اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطریق کنایت نفس شریف خود را که منبع علم و معرفت و حشم
دین و شریعت است شهر علم و خانه معرفت و حکمت الهی نامیده و خبر داده کافه امت خود را که رسیدن بان شهر
یا بان خانه مملو از علم و حکمت و بهره مندی یافتن از ان و وصول بحضرت رحمان ممکن نیست الا
بسبب آنحضرت و داخل شدن در آن شهر یا خانه از دری دیگر امکان ندارد و هر شهری و هر خانه را دری است
و در این خانه و این شهر اوست علیه السلام و اشارت فرموده بقول حق تعالی که فرموده و أتوا البیوت
من ابوابها یعنی هر کدام خواهید که بخانه در آئید اول ببینید که در خانه کجا و کدام است و بخانها از درها

در اینست که هر خانه را دری است و چنانچه کسی که از غیر در بخانه در آید اگر از مال و منال
آنخانه منتفع نرسد او را دزد و سارق و عاصی میگویند شخصی هم که از غیر این در باب خانه در آید
و علم و حکمت و مسایل دینی و معارف یقینی را از غیر آنحضرت کسب نماید یا اخذ کند سارق و
عاصی است و از آن علم و معرفت بهره‌مندی نخواهد یافت و از جمله دزدان و عاصیان خواهد بود و مخلصان
و مریدان ابابکر و عمر چون دیده اند که این حدیث در صحت و شهرت بجای رسیده که ناخن در آن بند نمیتوان کرد
یکبار رفته اند و بینه بران جامه زده گفته اند و ابابکر محرابها و چون دیده اند که محراب را در مدینه و خانه دخلی
نیست و نسبتی ندارد و محراب در مسجد میباشد وضع حدیث دیگر کرده اند و حدیث را حدیث فردوس نام نهاده و از
مواخذه روز قیامت میندیشیده شهرت داده اند که پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و ابابکر اساسها و عمر حیطانها و
عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینهٔ علمم و ابابکر بنیاد و پنج شهر است و عمر دیوار و عثمان سقف آن و علی در مدینه است
و بعد از ان بانهم راضی نشده افاده نموده اند که ضرورة ان کلا من الاساس و الحیطان و السقف اعلی من الباب
یعنی این بدیهیست که هر یک از پی و دیوار و سقف بلندتر از در است و بر هر که اندک فهمی دارد پوشیده نیست
که این کلام با آنکه بفرسنگها از فصاحت دور است سخن در بلندی و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت است و پی
و دیوار و سقف را در آن مدخلی نیست و شهر سقف نمیدارد و اساس در مدینه مستعمل نشده و ممکن است که دیوار
و سقف از زر و سیم و خاره و علف و کاس و باس باشند اما در عرب مثل است که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت یعنی هر گاه حیا
و شرم نداری هر چه خواهی بکن و هر نامعقول که دلت خواهد بگو و از جمعی که در مجلس بهشت آیین پادشاه جمجاه یعنی صاحبقران
ثانی ادام الله ایام عدالته حاضر بوده اند یکی از فضلای اهل سنت شنیده شده که شبی از شبها که خاص و عام و علما و زهاد
و اکابر و اهالی در پایه سریر سلطنت حاضر بودند یکی از علما اهل سنت این حدیث را نقل نمود و دو سه دیگر تصدیق صحتش
کردند یکی از ظرفا پیش آمده گفت این حدیث را تتمه هست ذکر کردن آن از اجه وجه باشد و چون پرسیدند که تتمه چیست گفت
و موریه مزبلتها پادشاه و حضار خنده‌ها کرده و تبسمها نموده صحت و سقم اصل حدیث هم بر همگان ظاهر شد و چون آن
شخص از مقربان بود و ناقلان حدیث توجه خاطر بندگان صاحبقران را بمویه دانسته بودند متعرض او نتوانستند شد مجلس امان گشت
و صاحب کشف الغمه از حافظ ابو نعیم از ترمذی در صفت امیر المومنین علیه السلام نقل نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینه

العلم وعلی بابها و از بغوی در صحاح روایت نموده که گفت انا دار الحکمة وعلی بابها و از ابن عباس نقل کرده که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و فردوسی طوسی در شاهنامه
از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله بنظم آورده و تصدیق آن نموده که فرموده منم شهر علم و علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
و خوارزمی در مناقب از ابی البختری نقل نموده که گفت روزی امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در کوفه بر منبر پیراهن
رسول الله صلی الله علیه و آله در بر و عمامه آن سرور بر سر و شمشیر آن تاجور بر کمر او انگشترین آن ید الله در انگشت هدایت
اشارت به سینه بی کینه خود نموده فرمود که سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب
رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوحی الیّ فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة
بتوریتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون
الکتاب افلا تعقلون جوانح جمع جانحه و آن ضلع مابین ترائب است که میان دو پستان باشد و جم بمعنی بسیار است
و سفط ظرف را گویند و لعاب آب دهن و زق دانه دادن مرغ است بچه را یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه مرا
نیابید بدرستی که میانه دو بال و دو پهلو یعنی سینه من علم بسیار است و این گنجینه و ظرف علم است این از برکت لعاب
دهن مبارک رسول خدا است این عالم علم لدنی چنانچه مرغ بچه خود را دانه دهد بکام جان من رسانیده و چشانیده
بی آنکه وحی بمن آید بخدا قسم که اگر مسندی از برای من بگسترانید و بر آن نشینم هر آینه فتوی دهم اهل تورات را بتورات
ایشان و اهل انجیل را بانجیل بزبان آیند بگویند راست گفته است علی فتوی داده است بآن روشنی که حق تعالی
ما را فرستاده است و شما تلاوت میکنید کتاب خدا را آیا بکنه آن نمیرسید که اگر تعقل معنی آن میکردید تصدیق
بقول من مینمودید و در کشف الغمه از ابو الطفیل نقل کرده است که حاضر بودم در وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام
خطبه میخواند و میگفت سلونی فوالله لا تسألون عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا و انا
اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل یعنی سوال کنید از من بخدا قسم است که هیچ چیز سوال نکنید
از من الا آنکه خبر دهم شما را و هر چه پرسید بگویم و سوال کنید از من کتاب خدا را که بخدا قسم است که هیچ آیه از آن
نیست که ندانم من که در شب فرود آمده یا در روز و در کوه نازل شده یا دشت و در زمین هموار یا ناهموار و در بعضی

روایات سلونی عما دون العرش واقع شده یعنی سوال کنید از من از هر آنچه که پائین تر از عرش اعظم است
که از عرش و بالای عرش موافق حوصله و شنیدن شما نیست حاصل که شخصی را که مکرر سلونی فرماید بلکسی که اقیلونی
گوید یعنی اقاله کنید و بیعت مرا فسخ نمائید که من خود را قابل این مرتبه نمیدانم و شما مرا امروز برین کار داشته اید
و از انکه گوید چهار کتاب خدائی را خواهید از برای شما تفسیر نمایم و بیان نمایم با کسی که گوید همه زنها در خانها مسایل
واجبه ضروریه را از من بهتر میدانند باهم برابر داشتن و قابل خلافت و جانشینی رسول خدا دانستن
هیچ کم از آن نیست که مسیلمه کذاب را لایق مرتبه نبوت و مسند پیغمبری دانند چنانچه شاعر گفته است شعر امام نص
خدا باید و وصی رسول نه آنکسی که تو اش نام میبری بگزاف یقین بدان که سلونی نه چون اقیلونی است
چرا بدین روی ای خواجه از ره انصاف حدیث دیگر که در جمع بین الصحاح الستة مذکور است انکه رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار که اول او را دعا کرد برحمت و گفت رحمت کند
حق تعالی علی را و بعد از ان فرمود که بار خدایا حق را بگردان با او بهر طریق که او بگردد و هر گاه حق همیشه با کسی باشد
و بهر طرف که میل کند حق بانطرف میل کند یقین اقتدا باو واجب خواهد بود و اطاعت او لازم و جمهور اهل سنت
نقل نموده اند که بعد از ان رو بعمار کرده گفت ستکون فی امتی بعدی هناة و اختلاف حتی یختلف السیف
بینهم حتی یقتل بعضهم بعضا و تبرأ بعضهم من بعضهم یا عمار تقتلک الفئة الباغیة وانت اذ ذاک مع الحق والحق
معک ان علیا لن یدلک فی ردی ولن یخرجک من هدی یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیا علی عدوه قلده
الله یوم القیمة وشاحین من درّ ومن تقلد سیفا اعان به عدوه قلده الله یوم القیمة وشاحین من نار فاذا رأیت
ذلک فعلیک بهذا الذی عن یمینی یعنی علیا علیه السلام فان سلک الناس کلهم وادیا وسلک علی وادیا فاسلک وادی
علی وخل الناس طرا یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی وطاعتی من طاعة الله
هنات داهیة و امر عظیم است جمع هنوات و وشاح بضم و کسر را در و مروارید و جواهری که بر رشته
کشند و عقد سازند بجهت حمایل یعنی زود باشد که در امت من بعد از انکه از میان ایشان بروم اختلاف عظیم
و مناقشات بهم رسد تا انکه کار بشمشیر کشد و یکدیگر را کشته باشند و جدا الهی از هم آزرده و مطلبیده باشند یا عمار
خواهند گشت گروهی که باغی و یاغی درگاه اله باشند و از دین برگشته و در ان حال تو با حق خواهی بود و حق با تو یا عمار

بجهت آنکه علی ترا دلالت بخیری میکند که خیر تو در آن نباشد نخواهد کرد و ترا از راه راست و هر چه موجب هدایت
تو باشد بیرون نخواهد برد اگر خواهی گمراه نشوی برو و او را از دست مگذار یا عمار بدانکه کسی که حمایل کند
شمشیری را به نیت آنکه علی را مدد نماید حق تعالی در روز قیامت دو عقد از در و مروارید بهشت را حمایل
او نماید و شخصی که تیغ بر کمر بندد به قصد آنکه با علی جنگ کند دو حمایل از دانهای آتش بگردنش آویزند در روز
جزا یا عمار هرگاه به بینی تو آن روز را یعنی روزی را که گروهی با علی در مجادله باشند پس زنهار که تو با این
شخص باشی که بر طرف راست منست و آن علی بود علیه السلام یا عمار اگر به بینی که مردمان همه براهی میروند و علی
تنها براهی زنهار که از آن راه برو که علی میرود و جمیع مردمان را بگذار و باین فریفته مشو که جمیع مردم چون
براهی بروند غلط نخواهند کرد که البته راه راست آنست که علی میرود یا عمار بدان و درستی که علی همیشه بر راه
راست بوده و خواهد بود و هدایت کننده است یا عمار بدانکه ~~[illegible]~~ علی فرمان برداری منست و فرمان
برداری من فرمان برداری حق تعالی است و روایت کرده است احمد بن موسی بن مردویه از جمهور اهل سنت
او بچندین طریق از عایشه که او گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق است و از هم جدائی ندارند تا آنکه
بر کنار حوض کوثر بمن رسند و مرا به بینند و مراد از حق قرآن است و چون درین حدیث واقع شده
که لن یفترقا و لن از برای نفی دوام است در مستقبل نزد اهل عربیت پس واجبست آنکه حق و قرآن هر دو
با علی باشند و از وجدا نشوند و هرگاه حق و قرآن همیشه با او باشند و از وجدا نشوند امامت او ثابت
خواهد بود و امامت غیر او باطل و یکی از مخالفین گفته است این دلیل امامت خلفای ثلثه است
بجهت آنکه حق با علی بود و علی با ایشان بود و از ایشان جدا نبود و نصیحت ایشان میکرد و تابعیت
ایشان مینمود پس حق هم با ایشان باشد و جواب آنکه اگر مراد اینست که در مدینه بود مقبول است
لیکن تابع کسی نبود و اگر مشکلی می افتاد حل آن مینمود و اگر طلب نصیحتی میکردند بد الحق آن بود بجا
می آورد و بعد از آن و ممات او چون در مدینه ساکن بود با اهل نفاق بسر میکرد و بعد ازین انشاء الله تعالی
بتفصیل مبین خواهد شد و عمار خود چنانچه رسول فرموده بود در صفین بدرجه شهادت رسید

و چون عمار شهادت یافت جمعی که این حدیث را شنیده بودند نزد معویه و عمرو عاص رفتند که پس فئه باغیه
ماییم که عمار را کشته ایم معویه با عمرو عاص خود را و قوم خود را تسلی دادند که هر که باعث کشته شدن او شده
او را بجنگ آورده او عمار را کشته است و چون این حکایت بعبد الله عباس رسید گفت پس شاید پیغمبر خدا
حمزه را کشته باشد و حکیم سنایی گفتگوی ایشان را در حدیقه بنظم آورده گفت عمار پس همانا نیست
قاتل او بد آنکه ملعون است ◦ همه تیغ و سپر بیفکندند ◦ خود و مغفر ز سر بیفکندند ◦ عمرو عاص این حدیث چون بشنید
بجز از مکر هیچ چاره ندید ◦ گفت ظن شما خطا ست چنین ◦ این همه گفتگو چرا است چنین ◦ آنکه صد سالها را
بحرب آرد ◦ بیشکی او کشته انگارد ◦ پس علی بود قاتل عمار ◦ نیست بر ما ملامتی زین کار ◦ جمله راضی شدند و بشنیدند
رونق کار خود در ان دیدند ◦ حدیث دیگر که در جمع بین الصحیحین و در سنن ترمذی مذکور است و خطیب
دمشقی در کتاب خود آورده و در اکثر کتب مخالف و موالف مسطور است در مسجد خوابیدن و ردا از دوش افتادن
و گرد بر او نشستن و پاک کردن آن از رسول خدا بدست مبارک خود و مکرر اجلس ابا تراب است چنانچه در باب
اول در بیان اسامی و کنای آنحضرت گذشت و اگر این از جمله فضایل تا مینبود و موجب امتیاز و افتخار
نمیشد باین کنیت شهرت نمی یافت و آنحضرت باین فخر نمیکرد و دوست و دشمن در باب مناقب ذکر نمیکردند
چنانچه خاقانی هم در تحفة العراقین گفته ◦ چند آنکه تراب بوتراب است ◦ آبستن نافهای ناب است
جنت رقمی ز تربت اوست ◦ تبت اثری ز تربت اوست ◦ و کاتبی در آن قصیده مشهوره مطلع را
مزین باین کنیت ساخته گفته ◦ ای دل سخن ز دست و دل بوتراب کن ◦ آباد ساز کعبه و خیبر خراب کن
حدیث دیگر که علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق از جمهور اهل سنت نقل نموده و گفته که بچندین طریق
از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده اند اینست که ان رسول الله صلی الله علیه و آله حمل علیا حتی
کسر الاصنام من فوق الکعبة وان لا یجوز علی الصراط الا من کان معه کتاب بولایة علی فانه ردت علیه الشمس
بعد ما غابت حیث کان النبی علیه السلام نائما علی حجره ودعا له فردها الیه فصلی علی علیه السلام العصر فردت له وانه
انزل الله الیه سطلا علیه مندیل و فیه ماء فتوضأ للصلوة ولحق بصلوة النبی علیه السلام وان منادیا من السماء
نادی یوم احد لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی و روی انه نادی به المنادی یوم بدر ایضا.

ومخفی نماند که این حدیث مشتمل است بر پنج فضیلت و منقبت که هر کدام دلیلی جدا و حجتی است علیحده اول

انکه رسول خدا صلی الله علیه واله علی علیه السلام را بر دوش مبارک بر داشت تا انکه بتها را از بالای خانه مبارکه

بزیر انداخته همه را درهم شکست و دوم انکه از پل صراط گذشتن کسی را رخصت نیست مگر کسانی که نوشته و براتی

از ولایت و محبت علی داشته باشند سیم انکه رد شدن افتاب بعد از انکه فرو رفته بود چرا که پیغمبر

صلی الله علیه واله سر در کنار او گذاشته بخواب رفته بود و او نماز عصر نکرده بود و چون بیدار شد دانست که علی نماز نکرده

دعا فرمود و آفتاب برگشت تا او نماز عصر ادا نمود و فرو رفت و چهارم انکه یک صبحی محتاج بوضو شده بود

و آب حاضر نبود حق تعالی فرو فرستاد بسوی او سطلی و بر سر آن مندیلی بود و در ان سطل آبی از بهشت پس وضو از

برای نماز ساخت و دست و رو بمندیل خشک نمود و آن سطل باسمان رفت و او خود را بنماز پیغمبر رسانید

پنجم انکه منادی از آسمان ندا کرد در روز احد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و جمیع مردم

شنیدند و از رسول خدا پرسیدند فرمود که ملکی است بحکم خدا این ندا میکند و در روایتی دیگر انکه همین

منادی در روز بدر نیز این ندا کرده بود این مجمل معنی حدیث بود و مفصل هر یک انکه اول قصه

بت شکنی در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه واله از طواف خانه فارغ شده متوجه

شکستن بتانی شدند که در نواحی خانه چیده بودند و قدمهای آن اشکال در زمین محکم کرده بودند

بهیم نیزه که در هند برچه گویند و در دست مبارک داشت آنها را بر زمین می انداخت و میگفت

جاء الحق و زهق الباطل و ان بتان با انکه بسرب و قلعی و گچ و آهک بزمین چسپیده بود باشاره

آنحضرت بر قفا می افتادند و از ابن عباس مرویست که اشارت بطرف روی هر بتی کرد بقفا

افتاد و اشارت بقفای هر کدام کرد بر رو افتاد و در روایتی انکه سران نیزه بر چشم بتان میخلانید

تا کفار بدانند که از انها نفع و ضرری متصور نیست و چون بعضی از بتان را در مواضع بلند نصب

کرده بودند چنانکه دست کسی بانها نمیرسید امیر المومنین علیه السلام بوضع رسانید که پای مبارک

بر کتف من گذاشته آنها را فرو افکند و آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت حمل ثقل نبوت نیست

تو پا بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند شو و امیر المومنین امتثالا للامر و پای بر دوش آنحضرت

نهاده تا مرا بر زمین مرا انداخت درین حال از وی پرسید که یا علی خود را چگونه می‌یابی گفت یا رسول الله
چنان می‌بینم که حجابها مکشوف شده و گوئی سرم بساق عرش رسیده و بهر چه دست دراز کنم بدست درآید
فرمود که ای علی خوشا حال تو که کار خدا میکنی و خوشا حال من که بار حق میکشم و در روایتی آنکه گفت یا علی رسیدی
بآنچه میخواستی گفت آری بخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست بآسمان توانم رسانید پس چون بتها را
بر زمین انداخت در نزدیکی ناودان از جهت شفقت رسول الله در رعایت ادب خود را بر زمین گرفته تبسمی فرمود چون حضرت
از وجه تبسم پرسید گفت از آن میخندم که خود را از چنان جائی بلندی بر زمین انداختم و المی بمن نرسید حضرت فرمودند که چگونه الم
بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل فرود آورد و یکی از شعرای عرب ظاهرا حسان بن ثابت باشد این معنی را بنظم آورده
قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده والنبی المصطفی قال لنا
لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده
و معنی ابیات را عجمی بنظم آورده گفتی مرا که مدح علی گوی ای زهی گر زانکه بمیرد آتش هر دلی که بی ضیاست اقدام چون کنم
بمدح کسی کز و در گمرهی فتاده گروهی که او خداست بر کتف مصطفی ید قدرت نهاده حق شام وصال و این سخن
از قول مصطفی است جائی که حق بران ید قدرت نهاده بود از روی احترام بران پای مرتضی است
گفتم حدیث راست ولی مرد را خرد هر خارجی که بشنود از من حدیث رهست و این معنی که پای آنحضرت
بر جای ید قدرت بود بر مبالغهای شاعرانه حمل نباید نمود که نقل سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و موافق نفس الامر است
و تحقیقش چنانچه عرفا و محققان بیان نموده اند آنکه در شب معراج چون میان محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق
یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی در خلوتخانه خاص باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت
دهشتی و هیبتی زیاده از حد در وی نموده حرارتی بی اندازه از آن حادث شد که اگر دست رحمت الهی در آن وقت
بحر مقامی بر کتف آنحضرت نرسیدی شدت آن حرارت را طاقت بشری تاب نیاوردی و چون کتف آنحضرت محل اثر ید
قدرت گردید آن حرارت ناشیه از هیبت و دهشت از برکت فیضان رحمت رحمانی و توجهات ربانی و قطرات
امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله زایل گشته احساس برودت نموده و در هنگام شکستن بتان وقتی که
امیر المومنین علیه السلام متوجه شکستن بتها شده پای بر کتف مبارک آنحضرت نهاده بحسب اتفاق همان محل که

که دست رحمت الهی مس آن کرده بود بنای دین برهان موضع واقع شده و حسان با وجود آنکه صفحهٔ اعتقادش مرقوم
رقم نفاق و شقاق است و در زمرهٔ آنجماعت است که معاویه بوده اند و با او حشر خواهد شد آن قسم جوهری را در رشته
نظم کشیده و علمای طرفین در کتب خود درج نموده اند چه او در اثنای این عبارت نهایت مداحی با غایت عذر
تقصیر جمع کرده که ذاتی که طبقهٔ از عقلا و کثیری از عرفا در مرآت ملاحظهٔ ایشان آن ذات بصورت ربوبیت متصور
گشته بجهه عنوان پیرامون وحدت ذات احدی صفات او توان گردید و هرچه گفته شود تا بمرتبهٔ ربوبیت است
و در برابر مرتبهٔ معبودی بیقدر مینماید و نقل این مراتب نیز از سید کاینات از جمله اموریست که تا از جانب
الله مأمور بیان نشده باشد از تکلف کشف آن نکرده باشد والحق این کرامتی عظیم است که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت
را باین قسم ترقی امتیاز و اختصاص بخشیده چنانچه شاعری فرموده مرتضی آنکه شه مسند عالی نسبی است آفتابیست
که برج شرفش دوش نبی است واما ثانی که گذشتن از صراط است اهل سنت از انس روایت کرده اند که او گفت
از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ونصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من
معه کتاب ولایة علی بن ابی طالب یعنی هرگاه روز قیامت شود و قایم کرده شود پل صراط بر کناره دوزخ نمی توانند گذار
بر آن کردن و بر آن نمیتوانند گذشتن مگر کسی با او باشد نوشته و رخصت نامهٔ از دوستی و ولای امیرالمؤمنین علی
بن ابی طالب علیه السلام و انصار روایت کرده اند از مجاهد و او از ابن عباس که گفت از رسول الله صلی الله علیه واله
شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة الا من جاء بجواز من علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی علی
علیه السلام روز قیامت بر کنار حوض خواهد بود و جواز و نمیتوانند گذشت کسی که از پل صراط بگذرد و داخل بهشت شود
مگر آنکه رخصت از علی بن ابی طالب داشته باشد و آن حکایت مشهوره حارث همدانی که گفت مرا از دو چیز
واهمه است یکی وقت جان دادن و یکی از پل صراط گذشتن و دوستان آنحضرت فرمود که جمع دار که نمی میرد
کسی که مرا دوست دارد الا آنکه در وقت جان دادن مرا به بیند و از پل صراط من دوستان خود را
میگذرانم و من آتش را میگویم این را بگذار که دوست منست و آنرا بگذار که دشمن منست و من دوستان خود را
از آب حوض کوثر که خیال کنی تو آنرا که از یخ سردتر و از عسل شیرین تر است در آن روز از تشنگی خلاصی میدهم و این
معانی را در صورت نظم بعبارت تکلم نموده فرمود یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

وانت عند الصراط معترض فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للناصبين توقف للوض ذريه لا تقربى الزجلا

اسقيك من بارد على ظماء تخاله فى حلاوة العسلا نيز مويد مطلوب است و قاضى مير حسين شافعى در شرح

ديوان آورده و اين مختصر نيست از ان و اما سيم كه رد شمس است امير امام عبادى در كتاب مراسم الدين

و ابن فورك در كتاب فصول و ابن مغازلى در مناقب و صاحب كتاب اعتماد كه از فقهاى حنابله است و ابن ابى الحديد

معتزلى و غيرهم نقل كرده اند تفصيلش آنكه چون حضرت رسالت صلى الله عليه و آله از خيبر آمدند بطرف وادى

القرى ميل نموده در صهبا وقت نماز عصر سر مبارك در كنار امير المومنين نهاده بود كه اثر وحى ظاهر شد و زمان

نزول وحى ممتد گشت تا آفتاب غروب كرد و چون وحى منجلى شد حضرت پرسيد كه يا على نماز عصر كرده بودى گفت لى

يا رسول الله پس حضرت دست دعا بر داشت كه الهى اگر على در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده آفتاب را

از براى او باز گردان تا نماز عصر بگذارد و اسماء بنت عميس نقل كرده كه بعد از آنكه آفتاب غروب كرده بود ديدم

كه طالع شد و بر زمين تافت چنانكه همه كس ببينند و على نماز گذارد و در بعضى روايات آنكه حضرت سر در كنار امير

المومنين نهاده بخواب رفت و چون بيدار شد و دانست كه على نماز نكرده دعا كرد و آفتاب بر گشت بعد از

نماز غروب نموده غرض آنكه كسى در رد شمس خلاف ندارد و تفاوتى كه هست اينكه اينست آيا اينكه بجهت وحى بوده

يا خواب و بهر تقدير رد شمس بجهت خاطر آنحضرت شده و طحاوى كه از اكابر علماى حنفيه است گفته روات

اين حديث همه ثقه اند و از احمد بن صالح كه از اكابر اهل سنت است منقول است كه گفته اهل علم را سزاوار نيست

كه در حفظ اين حديث تغافل نمايند چرا كه از علامات نبوت است و مشهور است كه در انبياى سابق از براى

يوشع بن نون هم رد شمس شده بود و بعضى از علما بر آنند كه از براى سليمان عليه السلام نيز رد شمس شده و در وقتى

كه حضرت امير المومنين عليه السلام بطرف نهروان ميرفتند در ان راه هم يك بار در زمينى شوره شوره بوم افتادند

و تا از انجا بيرون رفتن آفتاب غروب كرد و حضرت على عليه السلام دعا نمود و آفتاب بر گشت و نماز را ادا نموده

غروب نمود و ابن فهد رحمه الله در عدة الداعى اين روايت را نقل نموده بلكه در اكثر كتب حديث

و تواريخ مذكور شده است و در كشف الغمه از سيد اسمعيل حميرى شعرى نقل كرده كه در باب رد شمس

هر دو بار بنظم آورده ردت عليه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب حتى تبلج نورها

تی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب و علیه قد ردت بابل مرة اخری و ما ردت لخلق منوب الا لیوشع

اوله من بعده و لردها تاویل امر معجب و اما حکایت سطل و مندیل این بطریق صحیح از روات اهل سنت از

انس مالک روایت نموده که صبحی بود که ابابکر و عمر بر در رسول الله صلی الله علیه و اله حاضر شدند رسول خدا بان

هر دو گفت که بروید بخانه علی و من نیز در عقب شما می آیم که آنچه امشب بر و واقع شده از و بشنوید انس گوید

من نیز همراه رفتم و چون دعا رسانیدند علی علیه السلام از خانه بیرون آمده گفت خیر است یا چیزی حادث شده ابو بکر

گفت خیر است درین بودند که پیغمبر صلی الله علیه و اله رسیده و گفت یا علی آنچه امشب بر تو واقع شده برای ایشان نقل

کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم آنحضرت فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی را

از کلمه راست شرم نمی آید شما هم در اظهار سخن حق و راست باشد شرم مکنید پس علی علیه السلام گفت مرا احتیاج بغسل

شد و آب حاضر نبود حسن را از پی آب برای فرستادم و حسین را براه دیگر و دیر آمدند و من دلگیر بودم که مبادا نماز

نرسم که ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد و سطل حاضر آمد مندیل بر آن مندیل را بر داشته سطل را پر آب

دیدم از آن غسل کردم و بمندیل بدن را خشک گردانیدم پس سطل و مندیل بطرف آسمان رفت و من

خود را بنماز رسانیدم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود آب کوثر بود و آنکه آورد جبرئیل و مندیل از

استبرق بهشت و سطل از سطلهای جنت بود کیست مثل تو یا علی درین شب حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده

و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف نقل کرده اند و تفاوتی که هست درین است که در بعضی وضو ساخت

و در بعضی غسل کردن واقع شده خلافی دیگر نیست و این حدیث را مثلی هم هست که در اکثر کتب معتبره مذکور است

و آن اینست که روزی جبرئیل نازل شده طشتی و افتابه از بهشت آورده رسول خدا گفت حق تعالی امر

نموده که شما با من افتابه بدست علی را بشوئید و چون علی علیه السلام را خبر داد گفت من با این خدمت اولی ام از شما

یا رسول الله و آنحضرت گفت اینکه جبرئیل که خبر میدهد حاضر است پس علی علیه السلام راضی شد رسول الله آب

میریخت و او دست می شست و لیکن آبی در طشت نمی نمود پس امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ازین همه آب که ریختی در طشت

اثری از آن نیست فرمود که یا علی ملائکه آنرا بجهت تبرک از یکدیگر می ربایند و اما حکایت لافتی الی قبل ازین تفصیل مذکور شده

و در زند اگر دند ملک روز احد کسی را حرفی نیست و خوارزمی و دارقطنی و ابن حجر و ابن حدید و اکثر اهل سنت در کتب خود نقل نموده اند.

وبسیاری از شعرای عرب آنرا بنظم آورده و اما روایت ندای بآن در روز بدر بعضی از مخالفین انکار آن نموده اند
و گفته که شمشیر از منبه بن حجاج بود و او روز بدر در لشکر کفار با آن تیغ با مسلمانان جنگ میکرد تا کشته شد و بعد از آن بدست
رسول آخر الزمان آمده چون میشود که تیغی که هنوز در دست او باشد ملک ندا کند و لا سیف الا ذو الفقار گوید جواب
اولا آنکه خوارزمی در مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز بدر از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم
که میفرمود نهد از رضوان ملک من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی این رضوان ملکی است از ملکهای
حق تعالی ندا میکند که لا سیف الخ و ثانیا آنکه شمشیری که در او بندها باشد مانند بندها که در پشت است آنرا ذو الفقار
میگویند یعنی صاحب بندها و آن لازم است که البته یک شمشیر باشد شاید چندین شمشیر اینچنان بوده باشد و بعد از آنکه تسلیم
کنیم که یک شمشیر بود که ذو الفقار نام داشت دار این آن کافر بود و در دست او بود منافاتی ندارد چرا که عدد
کشتهای امیر المومنین در روز بدر از سی و شش کس کمتر نیست باتفاق همه کس و بیشتر هم گفته اند منبه از آنهاست
که بدست آنحضرت کشته شد شاید در اول جنگ کشته شده باشد و تیغش بدست علی علیه السلام آمده و باقی کفار را بآن تیغ
کشته باشد و در اثنای آن که با آن تیغ حرب مینموده ملک این ندا کرده باشد و در بعضی روایات آمده که ذو الفقار
از آسمان نازل شد و ابن ابی الحدید در قصیده مشهوره اش بآن اشارت نموده گفته وحیث الومیض
الشعشعانی فایض من المصدر الاعلی تبارک مصدرا فلیس سواع بعد ذلک معظم ولا اللات مسجود الها و معفرا
یعنی تا برق تیغ تابنده او که از آسمان نازل شده بود در اهل زمین تابید نه سواع را کسی تعظیم کرد و نه
شخصی پیشانی پیش لات بر زمین نهاد و سواع و لات نامهای بتانیست که کفار تعظیم آنها میکردند و یکی از
اکابر در شرح این قصیده گفته ومیض برق است و آنرا استعاره بنور قدرت و شعشعانی یعنی پهن شده
و منبسط گشته و مصدر موضع صدور است که بمعنی رجوع باشد و مراد از اعلی علو شان است نه بلندی جهت
و تبارک یعنی بارک است و برکت نموده زیادتیست مراد آنکه آن مکان شریفی که فخر کرده بآن سدرة المنتهی
و فایض شده بر و نور از حضرت الهی که آن پشت مبارک رسول الله است صلی الله علیه و آله قدمگاه علی علیه السلام
شده و ملائکه را محل تعجب گشته و شرفی از آن زیاده نمی باشد و تا آنحضرت در آن وقت آن تابان را نشکست
دیگر کسی تعظیم آنها نکرد و حکیم در حدیقه گفته ذو الفقاری که از بهشت خدای بفرستاده بود ترک ردای.

و مولوی رومی در غزلی میگوید شعر حضرت شاهی که یک ذوالفقار زان گران از تن عمره گرفت ه تیغ علی
کوره و سندان ندید ه نی علی از دست آهنگر گرفت ه و بعضی از معاندین اهل سنت انکار آن نموده اند و گفته آن
مقصود رافضیان آنست که دروغی بر علی بندند تا فضیلت او را زیادت کنند و یکی از شیعیان متوجه
جواب شده و گفته آمدن ذوالفقار از آسمان در اخبار صحیحه واقع شده و این را طرفه نباید داشتن
که از آسمان تیغ آید چرا که بهتر از تیغ از آسمان چیزها آورده اند مانند قرآن و مرغ بریان و میوه بهشت و طعام
جنت و تیغ را همان حکم هست و تو هم میدانی که حامل تیغ علی بود نه غیر او و شیخ عبدالجلیل رازی در جواب گفته
که دروغ زن طایفه باشند که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را مخطی و آن ناصبیان اند چه میگویند
می شاید که خدا پیغمبران را بدوزخ کند و کافر را ببهشت و از برای داود و یوسف شعرها اثبات میل محبت کرده اند
و امام را جایز الخطا میدانند چون ذوالفقار از آسمان بیارند شنیده آید معجز رسول خوانند نه معجز علی و
درین تعجبی نیست چه از برای عیسی از آسمان مائده آمد و از برای پیغمبر ما طعام بهشت آمد شمشیر هم اگر بیارند عجبی
نباشد عجب آنست که واعظان و مذکران شما چون دره عمر را وصف میکنند یکی میگوید از پوست ناقه صالح
بود و یکی میفرماید از جلد کبش ابراهیم بود و دیگری از پوست گوسفند شعیب میدانند نمیدانم درین دو سه
هزار سال آن پوست را که نگه میداشت تا دره او شود و اگر آن روا است این را نیز روا باید داشت که
تیغی که مرتضی علیه السلام برای نصرت شریعت مصطفی بدان کفار را کشته و قلعهای کفر کنده و قواعد ممهد کرده اند خدای تعالی
از آسمان بمصطفی فرستد و او بداماد و پسر عم خود دهد یا دست از آن باید داشت یا انکار این نکرد و حدیث دیگر
در مسند احمد حنبل مذکور هست و در مناقب خوارزمی مسطور و در السنه اهل حدیث مشهور که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول
الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لکنه خاصف النعل و کان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله صلی الله
علیه و آله فی الحجرة عند فاطمة علیها السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب نموده فرموده که از شما
کسی باشد که قتال و جهاد کند با گروهی بر تأویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس از آن میانه ابوبکر
پرسید که من آنکس باشم یا رسول الله گفت نی بعد از و عمر گفت یا رسول الله من آنکس باشم فرمود که نی ولیکن

آنکه من میگویم خاصف نعل است یعنی آن شخصی که نعل را پینه میکند و اتفاقا در آنوقت امیر المومنین در
حجره فاطمه نعل رسول الله را که محتاج پینه زدن شده بود پینه میزد و تتمه این حدیث است و در صحاح مسلم و در
جمع بین الصحاح الستة حدیث جدا است و بسند جداگانه نقل شده که از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست و خوارزمی
باسناد خود از امیر المومنین نقل نموده که جمعی از قریش در رحبه جمع شدند و هر کدام حرفی میزدند تا آنکه رسول خدا را
غضبناک ساختند و آثار غضب در بشره مبارکش ظاهر شد پس گفت لتنتهن یا معشر قریش و لیبعثن الله علیکم
رجلا امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله هو ابو بکر قال لا فقیل عمر قال لا و لکنه
خاصف النعل فی الحجرة یا الذی فی الحجرة یعنی باید که باز ایستید شما ای گروه قریش ازین ایرادها و گفتگوها
و الا اگر ممنوع نشوید هر آینه برانگیزد حق تعالی بر شما مردی را از یاران من که دل او مطمئن و محکم شده
باشد در ایمان بخدا یعنی شکی و شبهه در خدا و رسول و روز قیامت نداشته باشد و گردنهای شما را بریده
باشد در راه خدای و چون حضرت این کلام را اتمام کردند شخصی پرسید که یا رسول الله آنکس ابو بکر خواهد بود فرمودند نی
و دیگری پرسید که پس عمر خواهد بود گفت نی و لکن خاصف نعل است در حجره یا آنکسی که در حجره خصف نعل میکند و اتفاقا
بند نعلین رسول الله صلی الله علیه و آله پاره شده بود و حضرت ولایت پناه علیه السلام الله بمرمت آن مشغول بود در حجره
فاطمه و هنوز بآن مشغول بود که این خبر باو رسید و در صحت این حدیث کسی را حرفی نیست و بین الفریقین مشهور
و معتبر است و قرآن را ظاهری و باطنی است ظاهرش تفسیر است و باطنش تاویل و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نظر بظاهر قرآن با کفار جهاد مینمود چه کفار در آنوقت بموجب ما انزل الله علی بشر من شیء میگفتند نفرستاده خدای
تعالی بر بشر هیچ چیز از آیات و احکام پس متعین شد قتال با ایشان تا ایمان آرند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بقتال کفار اشتغال نمود تا فوج فوج بدین اسلام در آمدند و اهل بغی و خوارج چون تاویل قرآن کردند بآن
تاویل مدعی خلافت از رای خود بودند و مطابق مشتهیات خود چیزی که موجب ضلالت از نهج هدایت بود
قرآنرا از مدلول خود گردانیدند امیر المومنین علیه السلام هم بسبب تاویل با ایشان قتال کرد و شافعی گفته است
که لو لم یقاتل امیر المومنین البغاة ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم یعنی اگر امیر المومنین علیهم السلام با اهل بغی
قتال نمیکرد و کسی نمیدانست که با ایشان چگونه قتال باید کرد و درین دو حدیث اشارتی روشن و نصی صریح است.

بر امامت مولای ما علیه السلام چه حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرموده لیبعثن الله علیکم رجلا یعنی هر آینه برانگیزاند و
بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرموده آن خاصف نعل است پس ظاهر شد که فرستاده خداست و ولایت او از جانب الله
و رسول صلی الله علیه و آله خبر داده و بموجب ما ینطق عن الهوی از پیش خود نگفته تا کسی بفرموده خدا فرموده دیگر آنکه
فرموده یضرب رقابکم علی الدین یعنی گردنهای شما بازاد در راه دین خواهد زد و گردن زدن در راه دین بعد از
رسول مخصوص بامام است و دیگری را نرسد که این کار تواند کرد و آن خاصف نعل است و باز فرموده یقاتل علی
تاویله کما قاتلت علی تنزیله کاف از برای تشبیه یعنی قتال او همچو قتال من باشد و این مقتضی مثلیت و شبیه بودن
برسول است صلی الله علیه واله پس او مثل و شبیه رسول است در ولایت این امر بل رسول را تولیت این امر نظر
نظاهر قرآن است و او را نظر بباطن و هرکه منکر تاویل باشد چنان است که منکر تنزیل بوده چه در هر دو صورت قتال در راه
دین است اول با رسول رب العالمین و آخر با وصی و امام و جانشین پس ظاهر شد که مراد حضرت از این دو حدیث امامت امیر
المومنین است نه خبر دیگر و سند حمیدی و محمد مکی و غیرهما از شعرا این معنی را بنظم آورده اند و یکی را حدیث لطیف است
و بیتی از آن این است شعر اذ قال احمد ان خاصف نعله لمقاتل بتاویل القران حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده
آنکه رسول خدا صلی الله علیه واله روزی دست امام حسن را بیکدست و دست امام حسین را بدست دیگر گرفته بود که من
احبنی واحب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیمه یعنی هرکه دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو را
و دوست دارد پدر این هر دو و دوست دارد مادر این هر دو را خواهد بود با من و در درجه من در روز قیامت
و هرکه با آنحضرت در درجه او باشد از آتش دوزخ بیقین دور خواهد بود و این مضمون را بنظم آورده اند شعر
لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة و این بیت ببرکت این پنج نام قطع نظر
از آنکه باعث نجات از آتش دوزخ است بهر مطلب که مکرر بخوانند باجابت مقرون است و مجرب و ایضا در مسند
احمد حنبل و در جمع بین الصحیحین و در جمع بین الصحاح الستة مذکور است که رسول الله صلی الله علیه واله روزی خطاب
با امیر المومنین علیه السلام کرده فرمود لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق یعنی یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسی که
مومن باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد دلش با زبان یکی نباشد و بزبان کلمه گوید لیکن در دل ایمان از خدا و رسول بیگانه باشد
هرکه زبانش ذکر و دل فکر تیغ باید زد دلش بر جگر چه منافق بقول خدای تعالی از رحمت الهی دور و بلعن ابدی گرفتار است

و در کتاب کشّی مسطور است که جابر ابن عبد الله انصاری در آخر عمر عصای بدست گرفته در کوچهای مدینه میگشت
و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادّبوا اولادکم علی حبّ علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی
شان امّه یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که از
قبول اینمعنی ابا نماید کافر است و همچنان خطاب با گروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار اولاد و فرزندان
خود را بمحبّت امیر المومنین پرورش دهید و بنور دوستی او مزین گردانید و هر کدام از اولاد که محبت آنحضرت
سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور از انجاست شعر محبت شه مردان مجو ز بی پدری که دست
غیر گرفته است پای مادر او و منافقان زمان حضرت جمعی بودند که اولا بطوع و رغبت با خلفای ثلث بیعت نمود
و ثانی الحال با طلحه و زبیر و معویه همراه شدند بر امام زمان خروج کردند مانند عمرو عاص و مغیره بن شعبه و ابو هریره و ابو
موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و سعد وقاص و حسان بن ثابت و اولا خلیفه دوم و عبد الله زبیر و مروان حکم و غیرهم
و ملخص کلام آنست که حکیم سنائی فرموده شعر جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست
و ارباب سیر نقل کرده اند که ابو دلف عجلی که از امرای نامدار است علوی او در تشیع بمرتبه بود که روزی در مجلس میگفت
هر که در تشیع غلو ندارد ولد زناست و پسرش با مصاحبان خود گفت که من در تشیع غلو ندارم و چون این حرف
باو رسید گفت الله اکبر راست میگوید که من مادر او را خریده استبرا ننموده با او مباشرت کردم و حرامزادگی
او از آنست امام حق کسی داند علی را کش نه اندر بستر مادر خطا نیست و از ام سلمه مرویست که گفت از رسول صلی الله
علیه و آله شنیدم فرمود لا یحب علیّاً منافق و لا یبغضه مؤمن و مسلم و ترمذی و نسائی که از اکابر محدثین اهل سنّت اند
از زرین بن حبیش که از بزرگان تابعین است نقل کرده اند که او گفت از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت و الذی
فلق الحبة و برء النسمة انه لعهد النبی الامّی الی ان لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق یعنی قسم با ان کسی که شکافند
و میرویاند دانه را و آدمی آفرید آدمی را یا آدم را از آدم که عهد کرد بنبی امّی با من و معهود است میان من و آن پیغمبری که
از مکه بود چه مکه را ام القری میگویند یعنی مادر شهرها و قریها و آنحضرت منسوب بانجاست که دوست نمیدارد مرا مگر کسی
که مؤمن باشد و دشمن نمیدارد مرا الا آن شخصی که منافق باشد و اگر سالک مسالک محبت و نفاق را تا دنی بصیرت
احتیاج باشد بواقعه لیلة العقبه و نفاق یاران رجوع نماید تا معنی نفاق را بداند و آن حکایت مفصلا انشاء الله اید شد

حدیث دیگر که ابوبکر احمد بن مردویه که نزد جار مذهب قول او حجت است روایت کرده حدیثی است که از اباذر
رحمه الله نقل نموده که او گفته روزی بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله رفتم و گفتم یا رسول الله من احب اصحابک
الیک فان وقع امر کنا معه او کانت نائبة کنا من دونه فقال هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما یعنی کیست دوسترین اصحاب
تو بسوی تو که اگر روزی کاری افتد ما نیز با او در ان شریک باشیم و اگر حادثه رو نماید از و دور نموده با او
همراه باشیم فظاهر مراد از امر فوت آنحضرت باشد یعنی اگر آن واقعه ناگزیر واقع شود ما با او باشیم پس آنحضرت در جواب
فرمود که آن علی است دوستر از همه کس نزد من اوست که او پیش از همه کس اسلام آورده و پیش از جمیع شما مطیع
و منقاد و فرمان برداری خدا و رسول نموده و بلوازم آن از مامورات و منهیات اشتغال فرموده و در این سوال
وجه دلالت این واضح است بر انکه مراد سوال کننده و جواب دهنده نیست الا خلافت چه اول پرسیدن که دوسترین
اصحاب تو کیست و بعد از ان گفتن که اگر امری باشد با او باشیم و اگر حادثه افتد از و جدا و دور نباشیم و جواب
آنحضرت اول بطریق اشاره که این است علی و پس فرمود که اقدمکم بجای دلیل است بر ان مدعی یعنی او راست اهلیت
تقدم بر جمیع امت اینها همه قرینه است بلکه صریح است بر انکه غیر از آنحضرت شایسته نیست اما از اهل عناد دور نیست
که گویند بایستی که پیغمبر در جواب ایشان بگوید که امیر بعد از من فلانی است تا نص صریح باشد و بعد از انکه میگفت
هم احتمال داشت که بگویند شاید مرادش امیر لشکر یا امارت جمعی باشد حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند خود
بچندین طریق نقل نموده انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله فرمود که من اذی علیا فقد اذانی ایها
الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی هرکه آزار کند علی را و برنجاند او را پس
بدرستی که ایذا و آزار کرده است مرا و حقا است که مرا رنجانیده باشد و بموجب لحمک لحمی و دمک دمی و
نفسک نفسی هرکه نفس او نفس رسول و گوشت او گوشت رسول و خون او خون رسول باشد یقین آزار
او آزار رسول خواهد بود و بعد از ان فرموده که ای گروه مردمان هرکه ایذای و اهانتی رساند علی را بر انگیخته
میشود در روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشرش با آن طایفه خواهد شد و داخل در امت پیغمبر آخر الزمان که انبیاء
سابق این آرزو میکرده اند نخواهد بود و در حدیث قدسی آمده که هرکه دشمنی کند با دوستی از دوستان من
با من دشمنی کرده است و هرگاه دشمنی با یکی از دوستان خدا ان ثمره دشمنی با سید اولیا و نفس مصطفی و

و زوج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و حسین شهید سید شهدا چه نتیجه و چگونه ثمره خواهد داشت و چون دوستی علی
موجب داخل شدن در بهشت و ایذاء او موجب دخول در آتش دوزخ است اقتدا باو واجب باشد و تابع شدن
او را همه لازم و تقدیم غیر براو موجب اهانت و آزار اوست و آزار او آزار خدا و رسول است و دیگر
اینکه ثابت شد که دوستی او موجب نجات است و دشمنی و آزار او باعث هلاک و طریق دوستی فرمان برداری
او و امر اوست و ترک مناهی او پس هر که بعد از رسول دیگری را بر او مقدم دارد فرمان برداری او نکرده و از راه
دوستی بدر رفته و در سلک دشمنان و موذیان او داخل شده و از طریق نجات دور افتاده و گمراه گشته
پس تقدیم آنحضرت عقلاً و سمعاً واجب باشد و قاضی میر حسین در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت
کرده است که در واقعه که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در موضعی استاده و علی علیه السلام در پهلوی
اوست پیش رفتم و با علی علیه السلام مصافحه کردم بخاطر رسید که در احادیث و اخبار شنیده ام که هر که با علی
مصافحه کند داخل بهشت شود پرسیدم که یا علی این حدیث صحیح است یا نه و آنحضرت گفت صدق رسول الله
هر که با من مصافحه کند داخل جنت میشود و ایضاً نقل کرده که از شافعی پرسیدم که در شان علی چه میگوئی گفت
در شان کسی چه توان گفت که او را سه چیز با سه چیز جمع شده باشد که از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم این
جمعیت دست نداده باشد جود و بخشش با فقر و درویشی و شجاعت و دلیری با رای و تدبیر و علم با عمل و این
بیت را خوانده انا عبد الفتی انزل فیه هل اتی الی متی اکتمه اکتمه الی متی یعنی من بنده آن جوانی ام که نازل
شده است در شان او سوره مبارکه هل اتی بسبب جودی که کرد تا کی پنهان توانم داشت دوستی او را
و دوستی او را تا کی توانم پنهان داشته حدیث دیگر احمد حنبل در مسند آورده که ابابکر و عمر خطبه کردند
و از رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را طلبیدند آنحضرت فرمود که فاطمه کوچک است بعد از آن علی علیه السلام
او را خطبه نموده قبول فرمود و او را بعلی تزویج کرد و در بعضی روایات اینکه چون ایشان خطبه نمودند
فرمود که انی انتظر امر الله فیه یعنی من در باب تزویج او انتظار امر الهی میکشم هر چه حق تعالی امر نماید بآن
عمل خواهم کرد و در سن سیدة النسا در حین تزویج خلاف کرده اند بعضی گفته اند پانزده ساله بوده و بعضی
کمتر و درین هم خلافست و اصح اقوال آنست که در آن وقت ده ساله بوده چه هشت سال با پدر بزرگوار در مکه بوده

و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد و آنکه در جواب ایشان فرمود کوچک است می‌شاید که دو خطبه کرده باشند و بار اول آن
جواب شنیده و میشود که چون ابابکر و عمر در شیخوخت و پیری خطبه کرده اند و عادت جاری شده است که در زنان شوهری
رعایت حال و زندان میکنند نسبت بایشان فرموده باشند که کوچک است و طفل و شما بزرگ سال اید و پیر و عمر زن و شوهر مناسبه
که نزدیک بهم باشد بهتر بتقدیر بایشان ندادن و بعلی علیه السلام عقد کردن صریح است در افضلیت آنحضرت و آن نکاح در
ماه رجب بود و در صحیح بخاری ظاهر میشود که در ماه صفر بوده چون آنحضرت خواستگاری فاطمه نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود مرحبا و اهلا از مال دنیا چیزی نزد تو هست گفت زرهی و اسپی دارم حضرت رسالت فرمودند که ترا اسب ضرور است
زره را بفروش و زره را بچهار صد و هشتاد درهم بعثمان فروخت و آن مبلغ را نزد رسول خدا آورده آنحضرت
مشتی از آنرا ببلال داد که بوی خوش بخرد و باقی را بام سلمه داد که در جهاز فاطمه صرف کند در این اثنا جبرئیل امین
نازل شده امر الهی آورد که فاطمه را بزنی بعلی بدهید و اصحاب را طلبیده خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ترغیب
نکاح خوانده فرمود که خداوند تعالی مرا امر فرمود که فاطمه را بعلی دهم و من او را بزنی بمهر چهار صد مثقال نقره
بعلی دادم ای علی راضی شدی گفت راضی شدم و در روایتی آنکه علی را امر نمود که خطبه خواند بعد از آن در حق ایشان
دعا فرموده گفت جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا پس امر کرد تا طبق خرما حاضر
ساختند و اصحاب خوردند و از یکدیگر می‌ربودند و آن سنت شد و چون نماز خفتن ادا فرمود فاطمه را
با ام سلمه بخانه علی علیه السلام فرستاد و خود از عقب رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورده
دعائی بر آن خوانده امر فرمود از آن آب وضو سازند و بخورند و مقداری از آن آب بایشان پاشید
اراده بیرون آمدن کرد و فاطمه بگریه افتاد حضرت رسالت فرمود که ای فاطمه ترا بکسی داده ام که اسلام
وی از همه پیشتر و حلم او از همه بیش و خلق او از همه بهتر و علم و عرفان او بحد او رسول از همه بیشتر است
و اگر او را مالی نیست بهترین اهل بیت منست و بخدا قسم که تزویج کردم ترا بکسی که سید دنیا و آخرت است
و عبارت آنحضرت اینست ایم الله الذی نفسی بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا و سیدا فی الآخرة و انه فی
الآخرة لمن الصالحین و در روایتی آنکه در آخر فرمود بعلک لا یقاس علیه احد من الناس یعنی شوهر تو
شوهریست که او را بدیگری از آدمیان قیاس نمیتوان کرد چنانچه گفته اند که بر پوست کسی که علی را نظیر ست

با او بگو که آب سبوی گلاب نیست ٭ در نزد کبریا بجز او فخر انبیا ٭ کس را مقام و مرتبه تو میراث نیست

و اکابر اهل سنت هم در کتابهای خود ذکر کرده اند که اکابر صحابه فاطمه رضی الله عنها خواستگاری

فرمودند و حضرت هر کدام را بر وشی عذر خواهی نمود و بعلی داد و مرج البحرین یلتقیان را ابن عباس

بعلی و فاطمه تفسیر نموده و برزخ را برسول و لؤلؤ و مرجان را بحسن و حسین سلام الله علیهم در سوره

مبارکه رحمان چنانچه قبل ازین هم گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود فاطمه را

نزد الله تعالی نه نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و رضیه و مرضیه و محدثه و زهرا و از انجهت

او را فاطمه گفته اند که چنانچه از شیر وا میکنند فرزند را او را از ازل از زهر شر و بدی وا کرده اند پس آنحضرت فرمود

که اگر امیر المومنین او را خواستگاری نمیکرد او را کفو نمیبود تا روز قیامت از آدم صفی با هر که آخرین فرزندان

او باشد و ملا نظیری در قصیده نیکو گفته است ٭ نبی که معجزه ماه دو پیکر آورده ٭ مثال نور خود و نور حیدر آورده

خدیجه نور نبی دیده در حسین و صبی ٭ بشادمانی داماد اختر آورده ٭ و زمخشری که او هم از معاندان اهل بیت است

و نیز جمهور اهل سنت ثقه مامون نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی

و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف

عنهم هوی یعنی فاطمه روح و باعث حیوه و زندگی دل منست و هر دو پسر او میوه دل منند و شوهر او روشنی

چشم منست و امامان که از نسل او بهم خواهند رسید امینان پروردگار منند و ریسمان کشیده شده میان

آفریدگار و آفریدهای او که هر که چنگ بایشان زند و متوسل شود نجات می یابد و هر که از ایشان دوری جوید

بخلاف راهی که ایشان میروند زود هلاک میشود و ناچار مکرر دد و ثعلبی که از مفسران اهل سنت است در تفسیر

قول حق تعالی که فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعا باسناد مختلفه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده

که آنحضرت فرموده یا ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر

من الاخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

یعنی ای گروه مردمان بدرستی که من گذاشتم در میان شما امتان از جنی و انسی دو چیز نفیس و دو خلیفه که

اگر پیروی این هر دو کنید و تابع این هر دو شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من تا روز قیامت و یکی ازین دو

بزرگتر از آن دیگریست و آن دو چیز یکی کتاب خداست که آن ریسمانیست کشیده شده میان آسمان و زمین
که هر که چنگ بدان زد گمراه نشود و یکی عترت من و اهل بیت منست هر که پیرو ایشان شود از بادیه هلاک
بمعمورهٔ نجات میرسد و این هر دو از هم جدائی ندارند و از یکدیگر دور نمیشوند تا روزی که در کنار حوض کوثر
بمن رسند و در جمع بین الصحیحین از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود اتما انا بشر یوشک
ان یاتینی رسول ربی فاجیبه و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا
به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی خبر انعنی بدرستی که من یکی از آدمیانم و نزدیک شده که رسول حق تعالی بطلب من آید
که در بستر را بدوست رساند و بموجب میفشان بال و پر ز آمیزش خاک پر تا کنبد ایوان افلاک اجابتکنم
و بجانب دوست پرواز نمایم و من میگذارم در میان شما امت که جن و انسید دو چیز نفیس مصون از حوادث که
حق تعالی حافظ است آن هر دو را که یکی از آن دو کتاب الله است و در وست هدایت و نور باید که متمسک بآن شوید
و بآن راه یابید و آنرا باعث نجات خود دانید و یکی دیگر از آن دو اهل بیت عترت منند باید که حق تعالی شمارا
در اهل بیت من خیر و خوبی که از ایشان غافل نشوید و به نیکی یاد نمائید و احمد حنبل در مسند خود از ابو سعید خدری نقل
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین و احدهما اکبر من
الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی
بدرستی که من گذاشتم در میان شما آن دو چیز که اگر تمسک بآن جوئید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد بعد از
من و آن دو چیز نفیس است که یکی از آن بزرگتر از دیگریست کتاب خدا است که ریسمانی است کشیده شده از آسمان
تا زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه وارد شوند بر من در کنار
حوض کوثر و ایضا احمد بن حنبل در مسند از جابر عبد الله انصاری نقل کرده که گفت روزی در عرفات در خدمت
رسول خدا بودم که علی علیه السلام در برابرش آمد فرمود که یا علی نزدیکتر آی و بمن نزدیکتر شو و چون نزدیک شد
فرمود که یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة یعنی یا علی آفریده شده ایم من و تو از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن توئی و حسن
و حسین شاخها اند که از آن شاخها بهم رسیده اند و هر که چنگ بشاخی از آن درخت زند و متوسل بآن شود حق تعالی

او را داخل میکردانند در بهشت عنبر سرشت خویش که از برای بندگان خود خلق کرده حدیث دیگر مسند احمد بن حنبل
باین کلام معجز بیان مزین شده که رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود که النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب ذهبوا
واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض و صدر الائمه موفق بن احمد مکی نیز این حدیث را
بهمین طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث آنکه ستارکان امانند مر اهل آسمانرا پس هرگاه که ستارکان از آسمان
بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت و اهل بیت من امانند اهل زمین را روزی که اهل بیت من در روی زمین
نباشند اهل زمین نیز معدوم خواهند شد که چنانچه بسبب وجود ستارکان خدای تعالی آسمانرا نگهداشته که بر زمین فرو
نیاید بجهت کمالهای نفسهای ایشان که محض لطف نامتناهی حضرت الهی اند و باز داشته شده است زمین که بجنبش
و اضطراب در نمی آید و اهل خود را بزودی بزوال و نکال زلزال گرفتار نمیسازد و چون بقول رسول رب العالمین وجود
ایشان باعث امن و امانست و پس اگر بحسب ظاهر از منصب و محل خود که خلافت و امامت است بسبب خلافت
و عناد معاندان ممنوع باشند تا مدتی پنهان و مستور کردند بجهت مصلحتی که آنرا حق تعالی میداند همان اثر بر وجود
با جود ایشان مرتب است و الی الان انتفاع خلق بما اثر وجود فایض الجود امام وقت و زمان علیه صلوات
الله الملک المنان مانند انتفاع با آفتابست در روز ابر و گویا مولوی رومی باین معنی اشاره نموده باشد در
آن بیت که میگوید شعر در بشر روپوش آمد آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب و هرگاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده باشد که اهل بیت من باعث امن و امان و موجب بقاء دنیا نوع انسانند و امیر المؤمنین
علیه السلام از باقی اهل بیت علیهم السلام در همه چیز زیادتی داشته باشد یعنی هم در او اکمل خواهد بود از برای
مدعای ما همین یک فضیلت کافیست و اثبات مطلوب را دلیلی وافی بمجاز آن محبت او را شربتی شافی
و اگر چه در کتب احادیث مخالف و موالف احادیث صریحه دالّه بر امامت آنحضرت بسیار است رعایة
للاختصار بهمین قدر اکتفا نمود و خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در متن تجرید اشاره ببعضی از این احادیث نموده
و بهمان الزام معاندین فرموده و گفته والعصمة والتنصیص مختصان بامیر المومنین علی علیه السلام للنص الجلی
فی قوله علیه السلام مخاطبا لاصحابه سلموا علی علی بامرة المومنین و انت الخلیفة من بعدی ولحدیث الغدیر المتواتر
ولحدیث المنزلة المتواتر ولقوله انت خلیفتی و وصیّی من بعدی و قاضی دینی یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص

ملاز

به آنحضرت و دیگری از صحابه نه معصوم بود و نه نصی در شان او واقع شده بود از جمله نصوص یکی آنکه خطاب باصحاب
خود نموده فرموده که سلام کنید بر علی بلفظ امیر المومنین و یکی آنکه او را گفت تو خلیفه منی و تو وصی منی بعد از من و یکی آنکه مردم را
در روز غدیر خم جمع نموده و منبر ساخت و خطبه خوانده و فرمود الست اولی بکم من انفسکم و چون بلی گفتند فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه الخ و یکی دیگر حدیث منزلتی که متواتر است آن نیز چون حدیث غدیر که بعلی علیه السلام خطاب فرموده گفت
انت منی بمنزلة هارون من موسی و یکی آنکه فرمود تویی خلیفه و وصی بعد از من و تویی قاضی دین من و دین در این
حدیث بکسر دال است یعنی حکم کننده در دین من بعد از من و چون هر یک ازین احادیث مفصلا مشروحا مذکور شده
در اعاده آن شروع نمیرود و ملا علی قوشچی حرفی که در برابر این ادله زده اینکه هر یک را خبر آحاد شمرده و منع تواتر
کرده و مبین شد که بشهادت علمای ایشان منع او مکابره است و در صحت هیچ یک حرف نیست و از جمله نصوص قرآنی
که خواجه بآن اشاره نموده یکی آیه انما ولیکم الله است و یکی آیه کونوا مع الصادقین و یکی آیه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم و تفسیر هر یک گذشت و این فصول صورت اتمام یافت و الله اعلم فصل پنجم
در ادله داله بر امامت آنحضرت سلام الله علیه که استنباط آن از احوال ظاهری و کمالات باطنی بدنی و نفسی
او علیه السلام شده و آن اگرچه بسیار است بجهت اختصار بده از ده فضیلت اکتفا می نماید چه اخطب خوارزمی در
مناقب از جمهور نقل کرده که از عبد الله بن عباس رحمه الله روایت نموده اند که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب
علیه السلام یعنی اگر درختان قلم باشند و دریا مداد و جنیان حساب کنند و انسان نویسنده نمیتوانند شمردن
فضایل و کمالات علی علیه السلام و از کسی که رسول خدا از برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد ذکر جمیع فضایل
او نمودن لیکن بجهت حجت همان قدر مذکور ان شاء الله نقل نموده میشود اول علم است و خلافی نیست
که جمیع خلق در جمیع علوم عیال آنحضرتند خواه در احکام شرعیه و قضایای نقلیه و خواه در علوم یقینیه و معارف
حقیقیه زیرا که او علیه السلام در غایت ذکا و زیرکی و فهم در حرف یاد گرفتن داشته و او را هیچ رسول الله
صلی الله علیه و آله معلمی و استادی بود و شبانه روز در خدمت آنحضرت بسر میبرد و یک لحظه و یک ساعت
از آنحضرت جدا نبود نه در روز و نه در شب و رسول الله را کمال محبت و شفقت با او بود و میل تمام

بیاد گرفتن او داشت و نهایت سعی و جد بجا می آورد تا آنکه بمرتبه رسید و آنحضرت فرمود انا مدینة العلم و علی بابها

و بار دیگر در حق او فرمود که اقضاکم علی یعنی در میان شما که اصحاب اید کسی نیست که در علم و در دین آن حکمها

که علی میکند تواند کرد یعنی او دانا تر و بر اجرای احکام الهی توانا تر است و ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه

میگوید جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظر اند و همه مردمان از ایشان

یاد گرفته اند شاگرد واصل بن عطا اند و او شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمد بن حنفیه و او از پدر یاد

گرفته و اما اشعریه بابی الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی جبائیست و او یکی از متعزلیانست و معلم معتزله

آنحضرت است و اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علم ایشان بحضرات ائمه ع میرسد و اصحاب ابو حنیفه از ابو حنیفه

و شافعی از محمد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد حنبل از شافعی او هم بابی حنیفه برمیگردد و ابو حنیفه از امام جعفر صادق

و امام جعفر علیه السلام منتهی بآنحضرت است و در صحابه از ابن عباس فقیه تری نبود و او شاگرد امیر المومنین است و علم تفسیر قرآن مردم

که از هر راه که روند بابن عباس میرسد و او از حضرت امیر شنیده و کسی با و گفت که نسبت علم تو با پسر عمت یعنی علی

علیه السلام در چه مرتبه است در جواب گفت همچو نسبت یکقطره بیحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است

که منبعش آنحضرت است چه شبلی و ابو یزید بسطامی و جنید و سری سقطی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان

ائمه علیهم السلام بوده اند و خرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی و پیری و مرشدی که بوده

بآنحضرت میرسد و اما علم نحو و عربیت همه علما معترفند و میدانند که [illegible] انشای اوست علیه السلام و ابو

الاسود دیلمی جامع آنست و او از آنحضرت مجملی شنیده تفصیل داد و بتدریج زیاد شد و اما علم کلام

خود اصل همه از کلام اوست و از خطبهای او تا اینجا مجمل از کلام ابن ابی حدید است و یقین است که جمیع

صحابه در مسایل و احکام رجوع باو مینمودند و حل مشکلات همه میکرد و هرگز او را بغیر از رسول خدا بدیگری

احتیاج نیفتاد که چیزی استفاده نماید یا بپرسد و از ابن عباس مرویست که شبی در خدمت آنحضرت بودم

از اول شب تا طلوع صبح در بای بسم الله سخن میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت و علم بلاغت خود جمیع

فصحا و بلغا کلام او را فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق میدانند و در صحیح مسلم مسطور است

که فرمود سلونی عن طرق السما فانی اعرف بها بطرق الارض یعنی سوال کنید از من راههای کوچهای

آسمان را پس بدرستی که با نهاد انا ترم از راههای زمین و ایضاً فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم کرد
بمن هزار باب از علم و من از هر بابی هزار باب دیگر استنباط و استخراج نمودم و ایضاً مشهور است که بر زبان معجز بیان
گذرانیده که لو شئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی نسخ من تفسیر فاتحة الکتاب
یعنی اگر خواهم آنقدر از تفسیر و تاویل و نکت و فواید بسم الله الرحمن الرحیم یا فاتحة الکتاب بیان نمایم که بنویسند و کتابها
و دفترها از آن ترتیب دهند هفتاد شتر را از آن گرانبار توان ساخت و میانه علمای متاخرین از فرق شیعه
و معتزله و اشاعره حتی خوارج خلافی مذکور نشده در اینکه جمیع علوم با نواعها از آنحضرت ماخوذ شده بلکه هر طبقه از
طبقات علما و هر طایفه از طوایف عرفا سلسله سند خود را بان حضرت متصل میسازند و مرتکب تصنیف و تالیف
میگردند و همچنین مشایخ صوفیه و ارباب کشف و مشاهده و اصحاب ذوق و مجاهده را رجوع و بازگشت با نحضرت است
و در مناقب خوارزمی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی علیه السلام تسعة و الناس جزء واحدا یعنی حکمت و معرفت و علم و
عرفان را قسمت نمودند به ده قسم پس عطا کرده شده بعلی علیه السلام نه جزو و یک جزو بجمیع مردمان دادند و هم
در مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابی طالب یعنی داناترین امت من بعد از من امیر المومنین علی است
علیه السلام و در مناقب در حدیث دیگر اقضی امتی علی بن ابی طالب واقع شده است یعنی حاکمترین
امت اوست و ابن طلحه شافعی شامی در کتاب خود از بیهقی که از جمله اکابر اهل سنت است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه
و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی
هر که خواهد نظر کند بآدم صفی علیه السلام در علم او یعنی در صفتی که بهترین اوصاف آدم است که آن عبارت
از علم اوست باید که نظر کند بعلی علیه السلام و مراد آنست که آدم علیه السلام بر دیگر انبیا چون بسبب علم رجحان
یافته و دیگری در علم مثل او نبوده اگر کسی خواهد که کمیت و کیفیت علم آدم معلوم وی گردد بعلم امیر المومنین
که مثل علم آدم است رجوع نماید چنانچه یکی از شعرا گفته شعر اگرچه هست بصورت ترا پدر آدم ولی کجا رسدش با تو

لاف بابابی و معنی تتمه حدیث انکه اگر کسی خواهد که حقیقت تقوای نوح نبی علیه السلام که بهترین صفات

او بود و بآن از زمره انبیا ممتاز است بداند بتقوای علی علیه السلام نظر کند مثل آنست و همچنین خلت ابراهیم

و هیبت موسی و عبادت عیسی علیهم السلام که هر یک از مقامات مذکوره یکی مخصوص است و علی علیه السلام

جامع صفات مذکوره است و هم او بطریق دیگر از ابی الحمرا نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و الی

نوح و یحیی بن ذکریا فی زهده و الی موسی فی بطشه و الی ابراهیم فی حلمه و در کشف الغمه بچند طریق نقل شده و در مناقب

نیز بدستور و روایت مذکوره با بعضی زواید در کتاب فردوس بر ینوجه مذکور شده که من اراد ان ینظر الی

اسرافیل فی رفعته و الی میکائیل فی درجته و الی جبرئیل فی عظمته و الی آدم فی هیبته و الی نوح فی صبره و الی

ابراهیم فی سخاوته و الی سلیمان فی ملکه و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی سیاحته و الی محمد فی شرفه و خلقه

فلینظر الی علی بن ابی طالب و مضامین مذکوره مفید انکه آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه است بوجهی که

که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفتی است از صفات انبیا پس باید که از جهت جامعیت افضل

زمره مقدسه نبویه باشد و از حدیث روز خندق هم این مستفاد میشود و صاحب مواقف استبعاد نموده

که بنا بر حدیث مذکوره لازم می آید که علی افضل انبیا باشد چه هر گاه با هر یک از انبیا در فضیلت مخصوصه

بان نبی مساوی باشد و اختصاص بفضایل دیگران داشته باشد لازم آید که افضل از همه انبیا باشد و این

خلاف اجماع است و نمیداند که در طریق دوست و دشمن روایتی مو[illegible] دال بر فضیلتی مخصوصه متصله بحضرت

رسالت صلی الله علیه و آله نقل شده باشد و معنی تواتر غیر از این نیست استبعاد فرمودن این مرد فاضل

و اعتراض بر کلام رسول کردن و با سیر صراحی دله نمودن است و خلاف اجماع که افاده نموده بنا بر قاعده

مقرره ایشان است که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز میشوند دست باجماع میزنند کدام اجماع و چه اجماع

و کی منعقد شد این اجماع بل خلاف قول او و درین مدت مدید باجماع فرقه امامیه ثابت است که

بنص و اجماع و روایات متواتره اثبات نموده اند که آن افضلیت امیر المومنین است از جمیع خلق الله

بغیر از رسول الله آنرا معتقد نام نهاده و ماده استبعاد کرده اند و از احادیث گذشته بوضوح پیوسته که

آنحضرت اعلم از کل است و هر که اعلم است بخلافت و امامت اولی است و عارف و معارف الهی شیخ عامر بصری

قدس سره در قصیدهٔ تائیه اشاره باین معنی نموده و در بیان اعلمیت آنحضرت فرموده شعر لذلک قد قال النبی
انا مدینة العلم فافهم والحسن کیاسته وان علیا بابها قل عرفته وهذا الکلام مفصح بالخلافة یعنی
از آنجهت که علم اولین و آخرین نزد رسول خدا بوده و او بعلی علیه السلام همه را تعلیم نموده فرموده که من مدینه
علمم و علی در آن مدینه است بدان و بشناس که این کلام مشعر بخلافت آنحضرت و موضح امامت او چه مراد از باب
نزد اولو الالباب حافظ چیزهاست که بآن چیز نتوان رسید الا از در و بدر رو نباشد مگر از دره هرگاه آنحضرت
حافظ علوم و حکم رسول باشد و رسیدن بآن علوم و حکم میسر نشود کسی را الا بسبب او و تابع بودن او و وجوب
وا از او اخذ نمودن لازم باشد و اینست حقیقت معنی امام و خلیفه نیست الا این شخص علیه السلام دوم زهد آنحضرت
هیچکس را خلاف نیست در آنکه آنحضرت زاهدترین اهل زمان بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق گفته‌ام
و از عمر بن عبد العزیز مرویست که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی علیه السلام ازهد من علی بن
ابی طالب یعنی ندانم و نمی شناسم درین امت بعد از رسول الله کسی که زاهدتر باشد از علی بن ابی طالب
و مشهور است که شخصی سوید بن عقله نام بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده دید که کاسهٔ دوغ ترشی که تغیر
در طعم و بوی او بهم رسیده بود با قرصی از نان جو که آرد آنرا نابیخته بودند و پوستهای جو بر روی نان ظاهر بود
و خشک شده نزد آنحضرت است و بزحمت تمام آنرا می شکند و با آن دوغ تناول مینماید سوید گوید مرا تکلیف نموده
گفتم روزه دارم فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل کند و داشته باشد
و روزه او را از خوردن آن طعام مانع آید بر حق تعالی لازم است که او را از طعام و شراب بهشت بخوراند
و بیاشاماند پس من بکنیز آنحضرت فضه نام که آنجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدای نمی ترسی که این آرد را پاک
ننموده و نخاله آنرا جدا نکرده نان می پزی گفت فدای او باد مادر و پدر من مرا امر نموده که با نخاله
نان بپزم و از پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر
نخورده تا بجوار رحمت الهی رفته و ملا علی قوشچی در شرح تجرید از عبد الله بن رافع نقل کرده که روزی بخدمت
آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کیسهٔ سر بمهر حاضر کردند در آنجا آرد جو بود با آن افطار نمود گفتم یا امیر المومنین
چرا کیسه را مهر کرده اید فرمود که حسنین روغنی یا چیزی داخل میکنند از ترس آن مهر میکنم و نعلینش از لیف خرما بود

و جامه را گاهی میپوشید و گاهی بلیف پینه میزد و دو جامه را انجبار در هم میخرید یکی را بقنبر میداد و یکی را خود میپوشید

و اگر احیانا آستین جامه از دست دراز تر میبود یکبار دیگر بتیشه جدا میکرد و میگفت این زیادتی بکار دیگر

می آید و سر آستین را همچنان نگو که بریده بود میگذاشت عمر را از آن عزیزتر میدانست که صرف دوختن سر آستین

نماید و نان خورش آنحضرت سرکه بود یا نمک یا صعتر و اگر برانها زیاده نمودی از سبزیها و گیاهای زمین نانخورش

ساختی و از گوشت نخوردی مگر گاهی و آنهم بسیار کم و فرمودی شکم خود را مقبره حیوانات مسازید و غلاف شمشیرش

از لیف بود و جامه را کوتاه پوشیدی و در پشت و انقدر پینه زدی که گفتی از رافع آن شرمنده شدم و اخطب

خطبای خوارزم از عمار یاسر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی بدرستی

که حق تعالی زینت داد ترا زینتی که هیچ بنده را بچنان زینتی مزین نساخته که آن دوستر است بسوی

حق تعالی از همه چیزها و آن زهد تست در دنیا و دشمن داشتن تو دنیا را زاهد کرده حق تعالی ترا در دنیا

و دشمن گردانید ترا با دنیا و دوست گردانیده ترا بفقرا و راضی ساخته تابع بودن ایشان ترا

و امام بودن ترا ایشان را یا علی خوشا حال کسی که دوست دارد ترا و تصدیق تو کند و وای بر کسی که

که دشمن دارد ترا و تکذیب نماید پس آنکسی که ترا دوست دارد و تصدیق کند برادر است در دین تو

و شریک تست در بهشت تو و اما آنکه ترا دشمن دارد و تکذیب کند سزاوار است که حق تعالی روز قیامت

او را در مقام کذابین بدارد و بعذاب آن طایفه معذب گرداند [illegible] مناقب خوارزمی مذکور است

که عدی بن ثابت گفته که در خدمت امیر المومنین علیه السلام بودم که شخصی از برای آنحضرت پالوده آورد

و اباء نمود از آنکه از آن تناول نماید و گفت چیزی که رسول خدا از آن نخورده باشد دوست نمیدارم که از آن

بخورم و ایضا در همان کتاب مسطور است که شخصی گفته بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که قبائی پوشیده بود و شان

از او کوتاهی است که در هند انرا چه نه گویند گفت بهترین جامها آنست که عورت را بپوشد و سرما و گرما

را دفع کند چنانچه ملا جامی در نصیحت پسرش گفته مو غرض از جامه دفع حر و برد است نگذارد میل زینتم که

مردمست و هم او نقل کرده که آنحضرت را دیدند در بازار که شمشیرش را در دست داشت و میفروخت

و میگفت من یشتری منی سیفی هذا فلو کان عندی اربعة دراهم اشتری بها ازاراً ما بعته یعنی ملکیت

بخود از من شمشیر مرا اگر نزد من چهار درهم میبود که جامه میخریدم این شمشیر را نمیفروختم و هم از آنحضرت
مرویست که فرمود ترک کردم دنیا را بجهت آنکه ثباتی و تمامی ندارد و تعب بسیار در جمع آوردنش
است و شریکانش خسیس اند ترکت الدنیا لقلة بقائها و کثرة عنائها و خسة شرکائها و در خطاب بدنیا فرموده
که یا دنیا یا دنیا غری غیری طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیها یعنی ای دنیا دیگر را فریب ده که من فریب
تو نمیخورم ترا سه بار طلاق گفته ام و امید بازگشت نمانده است مر السوی تو و شاه طاهر دکنی این را
در قصیده مشهوره اش باین نحو ادا نموده که بیوه دهر جو اهلیت تجویز نداشت بانیا منقضیا طلقها
ثم ترک سیوم آنکه آنحضرت اعبد ناس بود و عبادت هیچکس بعبادت آنحضرت نرسیده صائم النهار
و قائم اللیل روزها روزه داشتی و شبها در عبادت پروردگار بروز آوردی شبانروزی هزار رکعت نماز
کردی و حتی در لیلة الهریر نماز نماز او فوت نشده از ابن عباس مرویست که گفت در روز حرب دیدم
که بآسمان نظر میکنند گفتم چه میبینی یا امیر المومنین فرمود می بینم که ظهر داخل شد که نماز کنم بانه گفتم درین
قسم وقتی گفت ما با ایشان مقابله بجهت نماز میکنیم چرا اخذ را از عبادت الهی در اول وقتش غافل
شویم و پیشانی مبارک از بسیاری سجود چون زانوی شتر پینه کرده بود و از کلام معجز نظام آنحضرت است
که فرموده که والله ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک لکن رأیتک اهلا للعبادة فعبدتک
یعنی عبادت نمیکنم ترا ای الهی از جهت آنکه از آتش دوزخ تو میترسم و نه از برای آنکه بهشت تو مشتاقم
و طمع در آن دارم لکن ترا یافتم که سزاواری پرستش و مستحق معبودیتی از آنجهت عبادت تو میکنم و غرض
قربت الی الله است که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور بنده نباشد و این در غایت اشکال است لهذا یکی از
عرفا فرموده که نماز آن بود که گر دائم همه کس در جهان نماز کند و چه آنحضرت در وقت نماز تا بحدی
مستغرق ذات الهی میشد و بنحوی متوجه جناب احدیت میگشت و چنان از ما سوی الله غافل و ذاهل بود که پیکان
از بدن مبارکش بیرون میکشیدند و خبر دار نمیشد و مخالف و موالف همه این حکایت را نقل کرده اند و ملا
جامی در تحفه بنظم آورده که شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف به تنش جا گرفت و چون میدانستند که از برآوردن پیکان آزار بسیار می یابد صبر نمودند تا چون

مشغول بنماز شد آن موضع را شکافته پیکان را بر آوردند و خبر نشد و چون از نماز فارغ شد دید که جای نماز
گلهای خون دارد پرسید که این خونها چیست و چون صورت حال باز گفتند قسم خورد و گفت که اَلَم آن تیغ
ندانم خبر اگر چه زمین نیست خبر دار تر ۴ از جمله عبادتهای آن حضرت یکی آنکه از کسب دست مبارک هزار
بنده خریده آزاد نموده و در هنگامی که در مکه در شعب بودند مزدوری میکرده و اوقات چند کس
که یکی رسول خدا بود میگذرانیده چه بسبب دشمنی کفار قریش کار بر ایشان تنگ بوده و از ممر دیگر رزق بدست نمی
آمده و مشهور است که امام چهارم امام زین العابدین صلوات الله علیه اعبد زمان خود و از بسیاری سجود که پیشانی و دیگر
اعضا را بر زمین نهاده بود در نماز هم اعضا پینه کرده بود و ذو الثفنات نش میگفتند یعنی صاحب پینه‌ها و مع هذا هر گاه
بصحیفه که در آن عبادت امیر المؤمنین بود چه نگاه میکرد آه میکشید و تأسف میخورد و میگفت انّی اتّی بعبادة علیّ یعنی
کجاست عبادت من و کجاست عبادت علی علیه السلام و از امام هفتم امام موسی کاظم علیه الصلوة و السلام مرویست
که فرمود آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حاصل که بار عشق
الهی را آن حضرت بر طاق نهاده که نزدیک آن نتوانستند عابدان پیرامون نتوانستند گشت زاهدان و از
تحمل آن عاجزند ملائکه مقربان و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن حضرت اعرف بود بجلال قدس و جمال ملکوت
و مشتاق ترین همه خلق بوصول و رسیدن بعالم جبروت و آن قربی که او را ابدا بود دیگری را نبود و آن نه
که او در عبادت حق تعالی طاقت داشت هیچکس نداشت چنانچه گفته اند محبت قرب زبعد افزونست چرا از
بیت قریم خونست چهارم حلم است و حلم آن حضرت تا بمرتبه بود که ابن ملجم لعنه الله با آنکه آن حضرت را چنان
ضربتی زده بود امام حسن را وصیت فرمود که او را یکضرب بیشی مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعامی و
شرابی که من میخورم با وی هم بدهید و با آنکه میدانست که از وجه بظهور خواهد آمد از عطائی که بدیگران میکرد او را محروم
نساخت و ملا علی در شرح میگوید که در حرب معاویه پیشی گرفتند لشکر معاویه بر کنار فرات و آب را از لشکر امیر المؤمنین
منع کردند بار معویه و چون لشکر حضرت ایشان را از آب دور کردند خواستند که آب منع کنند آن حضرت راضی نشد
لشکر را از آن نهی فرمود و در روز جمل چون مروان اگر فتند با آنکه عداوت او را با خود میدانست و میفرمود
که بعد ازین از وی بامت چها خواهد رسید و بقصد او شمشیر کین بر کمر بوده و در فتنه انگیزی تقصیری نکرده با اینها

١ نیز او را که تهمت حلم را کار فرموده ایضا عبد الله زبیر را که در آن روز نسبت بآنحضرت بی ادبیها کرده بود و
پدر مثل او که از حرب پشیمان شده تحریص بر قتال و جهاد کرده و هر چه لایق بحال خودش بود نسبت بآنحضرت در
آنروز بفعل آورده و گفته مع هذا حلم ورزیده و از عفو نموده در گذرانید و اهل بصره با آنکه شمشیر بر روی او
کشیده بودند و دشنامها داده و بی ادبیها کرده حکم کرد که کسی متعرض مال و اولاد ایشان نشود و با عایشه
بکمال مهربانی نمود و زنان همراه کرد که بمدینه اش رسانیدند و از سعد بن عاص که با او از بدیها و بدذاتی چیزی نمانده
بود که بفعل نیاورده باشد چون بر او دست یافت عفو نمود و مطلقا مؤاخذه نکرد و بقول حکیم سنائی که گفته شعر
او ز خصمان سپر نیفکندی ✿ حلم را کار بست بکجذی ✿ در عوض دشنام دعا و بجای غضب حلم را کار فرمود
چنانچه خود فرموده است شعر یا رب زدنی الیوم حلما فاننی ✿ اری الحلم لم یندم علیه حلیم یعنی بار الهی زیاده
ساز حلم مرا که من شنیده ام که هیچکس از حلم و بردباری پشیمانی نکشیده است و حکایت آن کبری که خیو بر روی
مبارکش انداخت خود مشهور است و محتاج بیان نیست پنجم جود و کرم آنحضرت است و دوست و دشمن را
اتفاق است برآنکه سخی ترین خلق الله او بود علیه السلام چنانچه مکرر جمیع مال و ما یحتاج خود را در راه خدا داد که هیچ
چیزی را باقی نگذاشت و بدست مبارک خود باغی ساخته بود و مبلغهای کلی حاصل آن بود و تمام را بفقرا میرسانید
و جمیع از این صفت بود و حکایت نزول هل اتی و انما ولیکم الله که قبل ازین مذکور شد و از جمله سخاوتهای
آنحضرت جود بنفس و جان عزیز است که جان خود را بذل نمود بجهت خشنودی حق تعالی و در شب فرار بر فراش
رسول الله خوابید و خود را فدای رسول کرد و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد
یعنی و از مردمان کسی است که میفروشد نفس خود را و جان عزیز را بذل میکند در راه الله تعالی و آن بغیر از
امیر المومنین علیه السلام نبود و از دیگری این نحو کاری بظهور نیامده مشهور است که باغی در مدینه داشت
که همه کس را آرزوی آن بود بدوازده هزار دینار فروخت و جمیع آنرا در مسجد بر فقرا و مساکین بخش نموده
بخانه آمد و هیچ چاشتی نمانده بود فاطمه علیها السلام گفت تو میدانستی که حسنین دو روز است که چیزی نخورده اند
و تو نیز و من همان حال داریم از این باغ ما را دو سیر آرد نصیب نبود گفت حاجتی که ذل سؤال در چهره ایشان ظاهر
نتوانستم کرد مانع آمد که از آن چیزی بخانه آرم و چون این صفت در آنحضرت کامل است و دوست و دشمن همه

کتابها را از آن پر کرده اند بقول آنکه گفته است مشتی نمونه خرواریست بهمین اکتفا نمود ششم شجاعت است

و اجماع کافه ناس است که امیر المؤمنین شجاعترین خلق بود ابن ابی الحدید در شرح میگوید که پادشاهان فرنگ و روم

صورت آنحضرت را در عبادتخانهای خود کشیده اند و میکشند با شمشیر حمایل و ملوک دیلم صورت او را در سپرهای

خود بواسطه فتح و نصرت دشمن و تبرک میکشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر پسرش ملکشاه صورت

آنحضرت بوده است و فلاسفه با آنکه معاندند با دینها و اهل دعوت با آنکه منکر نبوت اند همه او را بجهت این

صفت دوست داشته اند و میدارند و تعظیم نام و صورت آنحضرت میکنند و کفار بهر مذهبی که باشند از نام او

استمداد میجویند و در کتب مسطور است و از جمهور مشهور که هرگاه کفار در روزهای جنگ علی را علیه السلام از

دور میدیدند بعضی ببعضی وصیت میکردند دیگر امید نجات نداشتند و چنانچه گفته است بسر دست بردی

که بر جا ستی بخود شکستی که بر پا ستی اگر بعد از جنگ خود را زنده میدیدند تعجب میکردند و بعد از حکایت خیبر و قلع

و کیفیت آسمان و حدیث خندق ظاهر دیگر این مطلب را احتیاج بدلیل و گواه و بینه و برهان نخواهد بود

هفتم مستجاب بودن دعای آنحضرت است چه رسول الله صلی الله علیه و آله در روز مباهله گفت من دعا کنم

و تو آمین گو و دو مرتبه رد شمس و دو نوبت که دعا نمود آفتاب برگشت و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب زیاده شود

و چون از زیادتی شکوه کردند باز نمود تا کم شد و بر انس بن مالک چون کتمان شهادت کرد دعا کرد که برص

پیدا کند که پنهان نتواند کرد و مبروص شد و یکی از بنی امیه با او در گفت و گو بی‌ادبانه سر کرده بود باو

گفت اخسأ و این لفظیست که بر سگ اطلاق میکنند فی الحال آن مرد صورت سگ پیدا کرد و آخر

چون زن و فرزندش جزع میکردند باز دعا فرمود و بصورت اول شد و بسر بن ارطاة را دعا کرد که دیوانه

شود و شد و اگر چه این مرتبه نسبت بکمالات آنحضرت سهل است چون دیگری را نبوده و این دلیل افضلیت است

مرقوم شد هشتم خبر دادن آنحضرت از غیب و آن اگر چه از حصر بیرونست بدو کلمه مشهورتر است زینت

بخش این رساله میشود یکی آنکه چون متوجه صفین بودند تشنگی بر حیوانات و لشکر غلبه نموده دیری دیدند

از راهب آن دیر طلب آب کردند گفت تا آب سه فرسخ راه است و در هر یکماه از برای من اندکی آب می آورند

اگر بشما دهم خود تلف میشوم پس حضرت امیر از راه بدر رفته اطراف را ملاحظه فرمود و زمینی را نشان داد که بکنند

کندند سنگی عظیم پیدا شد گفت سنگ را بردارید و آب بخورید خلق کثیر آن شدند که سنگ را حرکت دهند
نتوانستند و در خرایج گفته که عدد آنها که خواستند سنگ را حرکت دهند سیصد کس بودند و عدد لشکریان
نود هزار و چون همه عاجز آمدند خود از اسب فرود آمده سر انگشت خنصر گرفتا آن سنگ را حرکت داده برداشت
دیدو را افکند الحق پیدا شد آبی از عسل شیرین تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را
آب دادند و مشکها را پر کردند و باز امر نمود که سنگ را بجای خود نهند چون مقدور نشد بنفس نفیس
متوجه شده سنگ را بجای خود نهاد و خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند یارانی
که همراه بودند هر چند تفحص آن کردند آن مکان را نیافتند و راهب از دیر فرود آمده پرسید که این
نبی است گفتند نه وصی نبی است آمد و در دست آنحضرت مسلمان شد و گفت از پدران ما رسیده بود
که در حوالی این دیر آبیست و از آن نشان ندهد الا نبی یا وصی نبی و پدران من در آرزوی دیدن
این شخص تا حال درین دیر بسر برده اند [illegible] و این دولت نصیب من شد پس در خدمت حضرت بصفین
رفت و شهادت یافت و این حدیث در کشف الغمه و مناقب و دیگر کتب بطرق مختلفه مذکور است دیگر آنکه
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المومنین ندا کرد که هر کرا بر رسول خدا دینی باشد بیاید و هر که می آمد و
[illegible] آن گوشه مصلای خود را بر میداشت اگر حق میبود موافق طلب او در زیر مصلی میبود
بآن شخص میداد و الا فلا و چون این خبر فاش شد ثانی با اول گفت که ما را نیز درین باب فکری باید کرد که نام
ما پست شد بعد از مشوره باهم قرار دادند که ایشان نیز ندا کنند و منادی ایشان هم ندا کرد و چون خبر
بامیر المومنین رسید فرمود که زود باشد که ازین عمل پشیمان شوند پس روز دیگر اعرابی آمد و از جانشین رسول
خبر پرسید نشان بابی بکر دادند اعرابی پرسید که تو وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و خلیفه اویی گفت بلی چه
میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول ضامن شده بود که بمن بدهد بمن حواله کن پرسید که چه ناقه و چرا ضامن
شده بود گفت رسول خدا هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم را ضامن شده که بدهد ابابکر بعمر گفت در جواب
فکری کن عمر گفت اعراب جاهلان می باشند از و طلب گواه کن چون از و گواه طلبید اعرابی گفت آیا مثل من از
محمد آویی طلب شهود میتواند کرد و الله و الله ما انت وصی رسول الله و لا خلیفته بخدا قسم که تو وصی و خلیفه او

او نیستی و از آن مجلس دل آزرده و غمناک بر آمد سلمان فارسی با عرابی برخورده گفت بیا با من تا او وصی رسول
نشان دهم و چون بخدمت آن سرور رسید گفت انت وصی رسول الله فرمود بلی با کشا و بلی چه میخواهی همان حرف
را اعاده نمود حضرت باو گفت اسلمت انت و اهلک یعنی مسلمان شدهٔ تو و اهل بیت و خویشان تو اعرابی
چون این سخن شنید در پای حضرت افتاده می بوسید و میگفت شهادت میدهم که تو وصی رسول خدا و خلیفهٔ او
چه میان ما و رسول خدا این شرط شده بود و ما همه مسلمان شده ایم پس حضرت امام حسن را طلبید و گفت
یا سلمان برو در فلان وادی ندا کنید و یا صالح و چون جواب شنوی بگو امیر المومنین فرموده که هشتاد ناقه
که رسول الله ضامن شده تسلیم این اعرابی نمائی و چون حضرت امام حسن با سلمان و دیگر مردمان رفتند
و ندا فرمود در جواب شنیدند که السمع والطاعة یعنی شنیدیم و فرمان برداریم و در حال زمام ناقه از سنگ
بر آمد حضرت امام حسن علیه السلام از او گرفته بدست اعرابی داد و شتران بهمان هیئت و نشان بر می آمدند
تا هشتاد عدد تمام شد و اعرابی انها را صاحبی نموده راه قبیلهٔ خود را در پیش گرفته بمنزل خود رسید و
در کتاب خرایج آورده که شخصی بخدمت آنحضرت آمده گفت من از دوستان شما ام فرمود که دروغ
میگوئی مخنث و دیوس و ولد زنا مرا دوست نمیدارد و دید از چند روز در جنگ صفین پیش آمد و همان
مرد از مددکاران معویه بود و آنجا کشته شد و بجهنم رفت و در همان کتاب نقل کرده که آنحضرت در وقت
رحلت فرزندان خود را جمع نمود دوازده پسر بودند گفت حق تعالی دوست دارد که من سنت یعقوب
نبی عمل نمایم که او در حال رحلت گفت بفرزندان خود که دوازده بودند که من وصیت میکنم شما را به یوسف
اطاعت امر او نمائید و از فرمان او بدر مروید منهم شما را وصیت مینمایم بحسن و حسین بشنوید وصیت مرا
و اطاعت نمائید این هر دو را پس یکی از پسران که عبد الله نام داشت گفت با وجود محمد بن حنفیه
پس حضرت باو گفت در حضور من و در حیات من جرئت مینمائی و خلاف قول من میگوئی گویا می بینم
که ترا در خیمه کشته اند و هیچکس نمیداند که کشنده تو کیست و چون زمان مختار ثقفی شد بنزد مصعب زبیر
رفت و سرداری لشکر او را گرفت که با لشکر او مختار محاربه نماید در اثنا و راه شبی در خیمه خود کشته شد
و چون صبح دیدند که برنمی آید کشته اش یافتند و هیچکس ندانست که قاتل او کیست و ابن طلحه شامی در کتاب

نقل کرده از صاحب تاریخ فتوح شام که چون خوارج بر قتال امیر المومنین یکدل شدند و آن حضرت بقصد قتال
ایشان سوار شد سواری دوانیده آمد که یا امیر المومنین خوارج از قصد شما خبر یافته از نهر عبور کردند
و روی بانهزام نهادند و آنحضرت فرمود که تو دیدی که ایشان عبور کردند گفت بلی فرمود بآن خدائی که محمد را
براستی بخلق فرستاد که ایشان عبور نکردند و نخواهند کرد و بقصر بنت کسری نخواهند رسید که تمام مدت من مقتول شوند
الا کمتر از ده کس که فرار نمایند و کشته نشوند از اصحاب من مگر کمتر از ده کس چون بکنار نهر رسید چنانچه خبر
داده بود بظهور آمد و ایضا از جندب بن عبد الله ازدی روایت کنند که گفت با علی بودم در حرب جمل
و صفین و چون در نهروان نزول کردیم شکی در دلم افتاد که این جماعت قرّاء و زهاد و عباد را با ایشان
قتال کردن مشکل است صبحی از خیمه با نیزه و مطهره آب از لشکر دور رفتم نیزه را بر زمین زده سپر را سایه بان
کرده نشستم و متفکر بودم که ناگاه علی علیه السلام را گذر بر من افتاده پرسید که با تو آب هست گفتم بلی مطهره را
بدو دادم طهارت ساخته در زیر سپر من نشست ناگاه دیدیم که سواری می آید و احوال او می پرسید فرمود
اشاره کن تا بیاید اشارت کردم سوار آمده گفت یا امیر المومنین قوم از نهر عبور کردند و نهر را بریدند فرمود
که عبور نکردند آنمرد گفت والله که کردند باز فرمود که نکردند درین اثنا دیگری آمده گفت قوم از نهر گذشتند
فرمود نگذشتند گفت والله که نیامدم تا رایات ایشان را در آنجانب ندیدم فرمود که نگذشته اند اینجا جای ریختن
خونهای ایشان است پس برخاست و من هم برخاستم و با خود گفتم الحمد لله که حق تعالی مرا بحال این مرد بینا
گردانید یا دروغ است بر خلاف واقع گفتن یا آنچه میگوید از روی حجت و دلیل میگوید یا امریست که رسول
با او خبر داده بار خدایا این عهدیست که بتو میسپارم که فردا در قیامت از من سوال کنی که اگر من قوم را
یافتم که عبور کرده اند اول کسی که با وی قتال کند من خواهم بود و اگر عبور نکرده باشند در خدمتش بجان
میکوشم و چون بکنار نهر رسیدیم دیدیم که رایات بحال خود است پس آنحضرت قفای مرا گرفته کشید و گفت
یا برادر ازدی امر من و حال من بر تو روشن شده یا نی گفتم بلی یا امیر المومنین فرمود که الحال تو میدانی پس
در معرکه رفتم و چندی از خوارج کشتم و کوشش کردم تا فارغ شدیم و این خبر در میان نقله اخبار شایع است
و دیگر ابن شهرآشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون امیر المومنین علیه السلام بکوفه رسید جوانی از اصحاب.

او رغبت نکاح کرده زنی را تزویج نمود روزی آنحضرت نماز صبح گذارده یکی را گفت که برو بفلان موضع
که آنجا مسجد بیت خانه ایست که مردی و زنی در آنجا آواز بلند کرده اند هر دو را نزد من آر او رفته هر دو را
آورد آنحضرت فرمود امشب چه سبب نزاع شما را دراز کشید جوان گفت یا امیر المومنین من این زن را خواستم
و تزویج کردم چون با او خلوت نمودم یافتم در نفس خود نفرتی از او که مانع آن شد که من توی نزدیکی کنم و اگر
توانائی میداشتم هم در شب او را بیرون میکردم پس بر من غضب کرد و میان ما نزاع شد تا این زمان که امر
تو در رود یافت آمدیم بخدمت تو آنحضرت فرمود بحضار مجلس که بعضی از سخنان ها باشد که در حضور مردم نتوان
گفت که نخواهند که کسی بشنود حضار برخاسته تمام بیرون رفتند و غیر از آن دو کس دیگری آنجا نماند آنحضرت
بزن گفت این جوان را می شناسی گفت نی فرمود که من خبر کنم ترا از حالی که او را بشناسی اما وقتی که راست
بشنوی خشک نشوی گفت نی یا امیر المومنین فرمود که تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی فرمود که ترا ابن عمی بود که
با هم میل و رغبت داشتید گفت بلی فرمود که پدر تو ترا از وصل منع میکرد و او را از تو و ترا از وی بدر از بلی
و از جوار خود او را اخراج نمود از برای این گفت بلی فرمود که فلان شب تو بیرون رفتی بقضای
حاجت او ترا گرفت و ما کراه با تو نزدیکی کرد و تو از وی بار گرفتی و پنهان نگاه داشتی از مادرت چون
وضع حمل تو نزدیک شد مادرت را از خانه بیرون کرد در شب و ترا وضع حمل شد کودک را در جامه او را
در خرقه پیچیده در خارج جدران جائی که آنجا قضای حاجت میکردند آنجا گذاشتی سگی آمده او را بو کرد
و تو ترسیدی که او را بخورد سنگی انداختی آن سنگ بر سر طفل آمده سرش شکست تو و مادرت رفتید و مادرت
از جامه خود پاره جدا کرده سر او را بست بعد از آن او را گذاشتید و راه خود گرفتید و دیگر حال او را ندانستید
که چه شد دختر چون اینها از آنحضرت شنید ساکت شد آنحضرت فرمود که بحق تکلم کن گفت بلی و الله یا امیر
المومنین که این امر را غیر مادر من ندانسته از من آنحضرت فرمود که حضرت ذو الجلال مرا مطلع ساخت
برین احوال دیگر فرمود چون شما او را گذاشتید در صباح آن شب بنو فلان آمدند و او را برده تربیت
کردند تا بزرگ شد و آمد با ایشان بکوفه و این همان مرد است که ترا خواست اکنون این پسر تو است و جوان
گفت سرت را بگشا چون گشود اثر شکستگی بر سر او ظاهر بود آنگاه فرمود که این پسر تو است حق تعالی نگاه داشت

او را از بیجهتی حرام کرده شده بود پس فرزند خود را بگیرد و برو که در میان شما نکاح صورت ندارد و دیگر خبر دادن آنحضرت است

میثم تمار و قنبر غلام آنحضرت و کمیل بن زیاد و رحمهم الله را بانیکه حجاج لعنه الله هر کدام را بچه طریق شهید خواهد کرد و

دیگر آنکه در کشف الغمه مذکور است که چون بصحرای کربلا رسید و از سفری مراجعت نموده بود ایستاده زار زار میگریست

و چون از سبب آن پرسیدند فرمود که این زمین کربلاست وجمعی درین مکان کشته شوند که داخل شوند بهشت را بیحساب

و محل خیمه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و از گریه آنحضرت علیه السلام رفقا نیز بهایهای گریستند

پس روانه شد هیچکس تاویل قول آنحضرت را نمیدانست تا آنکه واقعه هایله شاه شهدا اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه

روی نمود و در آن وقت هر که از همراهان مانده بود دانست که مراد آنحضرت علیه السلام این واقعه بوده است و دیگر خبر دادن

عمارت بغداد و مدت پادشاهی بنی عباس و احوال ایشان از ابتدا تا آمدن مغول و منتهای احوال بنی عباس و لهذا

هلاکوخان بغداد را محاصره نمود اهل حله آمدند و نوید فتح دادند و خط امان گرفتند و آنچه آنحضرت فرموده بود بعرض

هلاکو رسانیدند و تفصیل آن در محل خود مذکور است و بعضی از معاندان درین مقام مناقشه کرده اند که موجب نص

قرآنی که و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله عنده علم الساعة و دیگر آیات و اله برهینی علم غیب مخصوص

بخدای تعالی است پس غیر حق تعالی را جایز نباشد که گوید از غیب خبر داد چنانچه در احادیث نبوی هم منع از آن

وارد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله نسبت میدهید موهم اینست که از غیب خبر داده باشد جواب از طرف ازل آباء آدم صفی و پیش

از آدم نیز تا آنروز که جبرئیل را تعلیم نمود و جمیع ملائکه را تسبیح و تهلیل فرمود و از طرف ابد تا روز قیامت و

حساب و کتاب و میزان و صراط و تقسیم دوزخ و بهشت همه را با ونسبت میدهید که میدانسته و از آن خبر داده

و خبر معراج و سیب و شیر نزد شما معروفست و آنکه میگوئید علی میگفت من بطرق السماء اعرف و کوچهای آسمان را

به از کوچهای مدینه می شناسم مشهور و نفی بشریت او خود نمیکنید پس لازم می آید که بشر را اخبار از غیب

ممکن باشد و جواب آنکه از آیه فهمیده میشود که علم غیب را نمیدانند مگر الله تعالی و ما گفته ایم که آنحضرت خبر از غیب

داده و خبر دادن از غیب یا بتعلیم الهی است یا بالهام یا بمطالعه لوح محفوظ یا باستنباط و استخراج از جفر جامع و

اینها با مدلول آیات منافات ندارد و مدعای ما آنست که نفس قدسیه آنحضرت استعداد آن داشت که بروا از

جانب الله یکی ازین طرق فایض شود و اطلاع بر امور غیبیه بهم رساند بخلاف دیگران که اهلیت و استعداد این

این نداشتند چه این امر مخصوص نفوسی است که منظور نظر یزدانی باشند و ممتاز بعنایت سبحانی چنانچه خود جل
ذکره فرموده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیه یعنی مطلع نگرداند بر غیبی که
مخصوص بعلم اوست کسی را مگر آن را که بپسندد از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد با معجز
وی بود مراد حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و بعد از اوصیای او که از و تعلیم گرفته اند و حفظ دین مبین اند
و بعضی تخصیص داده اند که اطلاع بر مغیبات رسول را بی واسطه بشر است و اوصیا را بواسطه نبی و چگونه نفی خوارق
عادات او را خصوصاً امیر المومنین علیه السلام توان کرد که مخالف و موالف در کتب خود آن قدر ذکر کرده اند
که از حیز حصر و عد بیرون است و این رساله گنجایش ذکرش از آنچه مذکور شد ندارد اگر کسی بیشتر خواهد بکتب
مبسوط رجوع نماید منهم جهاد است دوست و دشمن را اتفاق است که استحکام بنای دین مصطفوی
بشمشیر آبدار دشمن شکار مرتضویست حتی آنکه ملائکه کرام تعجب مینموده اند از ثبات قدم او در معارک
و انداختن خود را در مهالک چه در غزای بدر که ازا داهیهٔ عظمی گفته اند و اول حربی بود که مسلمانان
بآن مبتلا شدند هیچ نوفل بن خویلدی که چون حضرت رسول چون او را در میدان دید فرمود اللهم اکفنی نوفلا
یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چون حضرت امیر او را بقتل آورد باز فرمود که الحمد لله الذی اجاب
دعوتی فیه یعنی حمد مر خدای را که دعای مرا در حق او اجابت رسانید و هیچ ولید بن عتبه و عاص که یک از صنادید
و مبارزان قریش که در میان عرب بشجاعت مشهور بودند بقتل میرسانید تا بسی و شش رسید و عدد کشتگان
همه مسلمانان بمدد ملائکه برابر بعدد کشتگان آنحضرت بودند و در غزای احد که جمیع مسلمانان راه فرار پیش
گرفته و شیطان در مدینه ندا کرد که محمد کشته شد و در میدان بغیر از آن شیر بیشه شجاعت و بردلی کسی نماند
فوج فوج را که بقصد کشتن رسول الله می آمدند شکست میداد و ملک از آسمان ندای لا فتی الا علی و لا
سیف الا ذو الفقار بگوش مردم میرسانید و جبرئیل برسول الله گفت ملائکه تعجب آمده اند از مواسات
که علی با تو کرد رسول الله فرمود ما یمنعه من ذلک هو منی و انا منه پای مردی قایم کرد تا کفار بهزیمت شدند
و در غزای خندق که کفار از سه طرف بمدینه آمدند چنانچه حق تعالی فرموده اذ جاءوکم من فوقکم تا آخر آیه مسلمانان
کمال ترس و بیم داشتند عمرو بن عبدود را کشت و بیشتر ایشان را شکست داد و مرویست که ربیعه سعدی

بخدمت حذیفه یمانی رفت و گفت یا اباعبد الله اگر ما از علی علیه السلام چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند شما در

باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطرت هست که من آنرا نقل کنم و زبان ایشان کوتاه شود حذیفه گفت

بدان خدائی که جان من بدست اوست که اگر عمل تمام امت محمد را در ترازوی بگذارند و عمل روز خندق علی را

در سر دیگر البته عمل علی علیه السلام زیادتی خواهد کرد پس ربیعه گفت این را از ما کی میشنوند حذیفه گفت

چون نشنوند و حال آنکه من و ابابکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو مبارز میطلبید و همه کس سرها بزیر افکنده

بودیم و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر او رفت و او را بدوزخ فرستاد والله که عمل او زیاده است

بر عمل اصحاب محمد تا روز قیامت و در غزای خیبر خود فتح بدست قلعه کشای آنحضرت شد که مثل مرحب دلاوری را

کشت و چنان دری را کند هفتاد کس حرکتش میدادند و در غزای حنین که مسلمانان بکثرت و بسیاری خود مغرور

قوی دل بودند چنان شکستی بر مسلمانان افتاد که از رسول صلی الله علیه و آله بغیر از نه کس از بنی هاشم نماندند و حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام جمعی کثیر از شجاعان کفار را بقتل آورد که یکی سردار ایشان بود ابوجرول نام با

جمعی ها بار دیگر تا فتح روی نمود حق تعالی آیه فرستاد که ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین یعنی بعد

از آنکه همه گریخته بودند من آرام و اطمینان رسول و مومنان فرستادم مراد از مومنان امیرالمؤمنین است

که سبب آن فتح شد و همچنین در غزای بنی المصطلق که مالک و پسر او که هر دو مشهور بودند و چند کس دیگر

بتیغ آنحضرت کشته شدند و دشمن شکست یافت و در قتال ناکثین یعنی جمل که نکث عهد و بیعت کردند

و بناکثین مشهور شدند و قاسطین که جنگ معویه و لشکر شام باشد چه قاسط بمعنی ظالم است که چون ظلم

عظیم بر آل محمد روا داشتند مسمی باین اسم شدند چنانچه حق تعالی فرموده واما القاسطون فکانوا لجهنم

حطبا یعنی اما ستمکاران پس باشند آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود و مارقین

که مراد خوارج اند و مرق و مروق بیرون رفتن تیر است از کمان و این قوم چون از دین بیرون

رفتند چنان که تیر از کمان بیرون رود آنها را مارقین گفته اند آنچه از آنحضرت درین سه واقعه بظهور آمده

از شجاعت و پردلی کتابها از آن ترتیب داده اند و تفصیل هر قتال در محل خود مسطور است از ابوبکر

انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی بر دور گرد آمده

حرف علی علیه السلام میان آمد یکی از آن میان بجوش آمد عمر گفت که او بخود مغرور و معجب است عمر او را منع کرد و
گفت کسی را با آن صفتها نسبت کرده است والله که اگر شمشیر او نمیبود عمود اسلام استحکام نمییافت و حاکمترین
امت است و در دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در دین اوست و چون آن شخص اینها از
عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم نداشتند گفت بجهت کمی سن او و دیگر اینکه بنی عبد المطلب را دوست میداشت
و بین الفریقین مشهور است که شکستی که در روز حنین بلشکر اسلام رسید از رهگذر عین و از شومت چشم
بد بود ولیکن باعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت عاین یعنی چشم زننده ابوبکر بود و بعضی از اهل سنت
نسبت بدیگری میدهند چه لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بعضی ده هزار مرد و بعضی بیشتر گفته اند
که دوازده یا شانزده هزار باشد و چون ابوبکر آن لشکر با آنحضرت و شوکت دید گفت لن نغلب الیوم
من قلة یعنی ما امروز از جهت کمی لشکر و دشمن بسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و چون این خبر بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله رسید نه پسندید او از بسیاری لشکر تعجب نمود و چشم او باعث چنان
چشم زخم شد که لشکر بشکستگی رسیدند و بدفعات میکند نشستند و لشکر دشمن با آنکه چهار هزار کس
بودند سر راه بر ایشان گرفته جمعیت چنان را بنحوی متفرق ساختند که با رسول الله بغیر از نه کس نماند
چنانکه حق تعالی فرمود که و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز حنین که آن وادی است میان مکه و طایف رسول الله صلی الله علیه و آله
در آنجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود و بعجب آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد
از شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی و فراخی که داشت
پس پشت بدشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید و چنانچه گذشت
امیر المومنین علیه السلام پای ثبات افشرد تا فتح نمود لهذا یکی از فضلا گفته که کان ابوبکر الذی عانهم
و علی علیه السلام اعانهم یعنی بود ابوبکر آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که همه گریخته پشت دادند و بود
علی علیه السلام آن صفدری که بعد از شکست لشکر اعانت و یاری فرمود تا فتح میسر شد و ابن ابی الحدید
معتزلی نیز اعتقادش آنست که عاین ابوبکر بوده و در قصیده اشارت بان نموده گفته است که

و اعجبت انسانا من القوم کثرة فلم تغن شیئا ثم هرول مدبرا وضاقت علیه الارض من بعد رحبها
والنص حکم لا یدافع بالمرا یعنی و تعجب آورد یک آدمی را ازین جماعت بسیاری لشکر خودش و دفع
نکرد آن کثرت چیزی را از غلبهٔ دشمن پس گریخت و رفت بهروله در حالتی که پشت داده بود و هروله بر
انگشتان پا بزمین رساندن و بتندی رفتن است و تنگ شد برو زمین با وجود فراخی و نص الهی را حکمی است
که دفع نمیشود بمجادله و مراد از نص آیهٔ و یوم حنین است و مراد بهروله مردود مجادله است تصریح در بیت بکثرت سرور و
نشو است و قرینه بر اینکه مراد ابی بکر است ابیات سابقه و لاحقه است و اگر کسی گوید که گریختگان بسیار بودند
ابن ابی الحدید چرا ابابکر را بذکر مخصوص ساخت جواب انکه رد بر آنان کرده که او را افضل از امیر المومنین
میدانند و مناقب ظاهرهٔ مشهورهٔ امیر المومنین را و مثالب یقینیهٔ باهرهٔ ابابکر را بنظم آورده تا افضلیت در حد
ظهور رساند و ملا علی قوشچی نیز باعتقاد ابن ابی الحدید است چه در شرح گفته وقد سار النبی فی عشرة آلاف من
المسلمین فتعجب ابوبکر من کثرتهم وقال لن نغلب الیوم لقلة فانهزموا باجمعهم یعنی و بتحقیق که راهی شد و شروع بسیر
کردن نمود رسول الله صلی الله علیه و آله با ده هزار کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر از بسیاری آن لشکر
و گفت مغلوب نخواهیم شد امروز از سبب کمی لشکر پس انهزام یافتند تمامی و چنان گریخته میرفتند که رو واپس
نمیکردند و یکی از معاندین از روی استبعاد گفته که چون نسبت عاین بودن و چشم کردن بابی بکر توان داد
و حال انکه او در آن روز شیخ مهاجرین و صاحب رایت بود چرا اصحاب خود را چشم زند و میر نور الله رحمه الله
در احقاق جواب داده که مخفی نیست که انکه رسیدن چشم متفرع برین قسم تعجبات میشود و این امری نیست
اختیاری که صاحبش خود را از آن دور دارد و پیری و جوانی درین دخلی ندارد که تو گوئی شیخ مهاجرین
بود و اصحاب خود را چون چشم زند و بالجمله چشم زدن از تنگ چشمی و رذالت طبع میخیزد که تنگ حوصلگی و دنائت
طبیعت منبع آنست و ابوبکر از آن خالی نبود چه با انکه از قبیلهٔ تیم بود و آن از اراذل قبایل قریش بود بود در
جاهلیت گاهی معلم طفلان و گاهی خیاط بود و پدرش ابی قحافه اول قمری و امثال آن شکار میکرد
و معاشش میگذرانید و چون کور شد از این خرمان اجرت میگرفت و ندا که هر که گرسنه بلند برمانده او حاضر
شود و لهذا چون خبر خلافت او بپدرش رسید استبعاد نمود و گفت الهی تو بلند از اسبت میکنی

بلند میکردانی و چون وجه پرسید که بچه ترتیب ترا خلیفه نمودند و ابوبکر گفت بجهت کبر سن و پیری گفت پس مرا

بایستی خلیفه میکردند که از تو اسن‌ترم و این حسن ظنی که تو بابی بکر داری که شیخ مهاجرین است فایده نمیدهد که شیطان

هم معلم ملکوت بود و بلعم باعور صاحب و رفیق موسی عمده عاقبت خیر نیست هر کرا باشد والسلام و هشتم نسب

شریف آنحضرت است که کسی در شرافت نسب باو نمیتواند رسید چنانچه خود فرموده که نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد

یعنی اهل بیت رسولیم کسی را در نسب ما قیاس نمیتوان کرد جاحظ که از متعصبان اهل سنت است و عداوت علی را

جزو ایمان شمرده اند درین قول تصدیق آنحضرت کرده و گفته چون قیاس توان کرد با ایشان کسی را و حال آنکه رسول خدا

صلی الله علیه و آله یکی از ایشان است و مراد از اطیبان که در حدیث واقع شده علی و فاطمه است و سبطان حسن و حسین اند

و شهیدان حمزه عم حضرت و جعفر ذوالجناحین است که برادر مرتضی علی است و سید الوری عبد المطلب است و ساقی الحجیج

عباس است و هم از ایشانند و مراد از مهاجر و انصار کسان اند که با ایشان از مکه بمدینه رفته باشند و یاری و مددکاری

ایشان نموده صدیق کسی است که ایشانرا تصدیق کرده باشد و فاروق آنکه میان حق و باطل در ایشان فرق کرده باشد

و حواری و دوستدار ایشان است و ذوالشهادتین آنکه شهادت از برای ایشان داده و هیچ خیری در دنیا

نیست مگر آنکه در ایشان یا از ایشان یا از برای ایشان باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که من دو چیز

در میان شما گذاشته میروم یکی کتاب خداست که ریسمانیست کشیده از زمین تا آسمان هر که چنگ در آن زند

رستگار میشود و یکی عترت و ذریت من و لطیف خبیر مرا خبر داده که این هر دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض

کوثر بمن رسند و اکراه ایشان چون دیگران میبودند عمر بن خطاب در وقتی که اراده دامادی او داشت نمیگفت

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود کل سبب و نسب منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی یعنی

هر سببی و نسبی که باشد بریده میشود و برطرف میگردد در روز قیامت مگر حسب و نسب من و اگر ما اراده کنیم

که از مقامات کریمه و مناقب سنیه و حالات شریفه علی بن ابی طالب بیان نماییم طومارها پر شود و عمر بآخر رسد

و بیان آن نشده باشد چه مولد و منشأش کریم است و اصل و نسبش صحیح است و علم و عملش بسیار است و از همه

بیشتر با زبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب و رسول را حبیب خلقتش با خلقتش مساوی و ظاهرش

با باطن موافق تواند بود با گذشتگان همسان گذشته اش با آینده همعنان تا اینجا کلام جاحظ است کسی که دشمنی از

از احوال او چنین گوید ببین که دوست در اوصاف او چه خواهد گفت و اینکه نام جاحظ بدشمنی مذکور شده حمل بر تعصب

وعناد نشود چه از جمله خبرهای که از و بظهور آمده یکی آنست که در زمان مامون خلیفه بامید آنکه تقربی حاصل کند

اظهار نمود و ادعا فرمود که امامت بارث است و وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله عم او عباس بود و علی را نمیرسید

که طلب خلافت نماید پس اگر آنچه در مدح آنحضرت گفته است بموجب یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بزبان

گفته و دلش از آن بی خبر است حق تعالی حقی بر زبانش جاری کرده تا روز قیامت بر و حجت باشد و اگر ازبابت

معاویه است که با خواص اصحاب که جی نشست مداحی میکرد و یک یک از صفات کمال آنحضرت را میشمرد و چون بعوام

میرسید امر بحرب و قتل علی مینمود و بر سر منبرها حکم بسب و لعن آنحضرت میکرد هر دو اقتدا بشیطان کرده اند که تسبیح

و تقدیس حق تعالی میکرد و سجده آدم را ترک میداشت مخالفت امر خدا مینمود و بلعن و طرد راضی شده ملعون

و مطرود گشته و این عمل را محبت نام نهاده اللهم العنه والعن من یتبعه لعناً ابدیاً سرمدیاً الی یوم القیمة و در

تصانیف اهل سنت مذکور است که عند الروافض محب علی من کان مبغض الصحابه یعنی نزد رافضی دوست

علی کسی است که دشمن صحابه رسول صلی الله علیه و آله باشد و این غلط است چه رافضیان محب علی کسی را میدانند

که دشمن باشد با آن صحابه که حق ایشان را غصب کرده و مستحق ایشان را محروم ساخته و ظلم و ستم باهل بیت

رسول روا داشته و عقل سلیم و طبع مستقیم این را منکر نیست چه محبت دوست با محبت دشمن جمع نمیشود

چنانچه محققی فرموده شعر لو وعدوی ثم تزعم انتی ؛ صدیقک ان الرای عنک لعازب ؛ دوست داری

دشمنم را آنگهی گوئی که من ؛ دوست میدارم ترا این دوستی از عقل نیست ؛ و دیگری گفته ؛ دشمنم را

دوست میداری و میگوئی که من ؛ دوست دارم من ترا این دوستی ناید بکار ؛ و مشهور است

که شخصی بمرتضی علی علیه السلام گفت که انا احبک واتولی عثمان فقال اما الآن فانت اعور فاما ان تعمی واما ان

تبصر یعنی من دوست دارم ترا با عثمان نیز محبت دارم فرمود که الحال اعوری یا بینائی اختیار کن یا

کوری یا رومی رومی باش یا زنگی زنگ و چنانچه اجتماع نقیضین محال است در یکدل محبت کسی با محبت

کسی که دشمن او باشد محال است پس اولی آنست که برادران مسلمان چنانچه از خدا بیکی و از رسول

بیکی اکتفا کرده اند از امام دینی و اهم بیکی قرار دهند و چشم امداد و اعانت در روز محشر از و داشته باشند

از دوئی و دوبینی بکذرند و دعوی دو محبت که باهم راست نمی آید نکنند و السلام و چنانچه در نسب کسی با آنحضرت
ملحق نمیتوانند شد در اولاد و در زوجیت نیز کسی با او نمیتواند رسید چه فاطمه که سیده نساء عالمین است زوجه اوست
و از ابن عباس مرویست که چون فاطمه بخانه امیر المومنین میرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش میرفت
و جبرئیل علیه السلام از دست راست و میکائیل علیه السلام از دست چپ و هفتاد هزار ملک از پی سر
که تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند تا صبح هرگاه ابن عباس این حدیث را از خاتم الانبیا شنیده باشد البته
صحابه دیگر که دعوی اختصاص و هم مجلسی و همنشینی آن سرور کرده اند شنیده اند و مع هذا چنانچه صاحب کتاب ملل
و نحل از نظام نقل کرده و دیگران نیز در کتابهای دیگر آتش در خانه او زدن و در بر شکم او کوفتن و استخوان
پهلوش را شکستن و جنین را سقط ساختن و از حسن و حسین و علی و عباس که در آن خانه بودند ترحم نکردن
و از خدا و رسول و روز قیامت نیندیشیدن را با ایمان و اسلام و مجالشینی رسول جمع نمودن خالی از اشکالی
نیست و سبطان آنحضرت که حسنین باشند علیهما السلام اشرف [illegible] باشند بعد از رسول خدا و اخطب خوارزم
در مناقب از ابن مسعود روایت کرده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت الحسن
و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از براء بن
عازب نقل کرده که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در حالتی که حسن را علیه السلام بر دوش
داشت اللهم انی احبه فاحبه یعنی خداوندا من این را دوست دارم تو هم دوستش دار و ایضا از اسامة بن
زید روایت نموده که فرمود در وقتی که هر دو را بر زانوی مبارک داشت هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم
انک تعلم انی احبهما فاحبهما این هر دو پسران من و پسران دختر منند خدایا تو میدانی که من دوست
میدارم این هر دو را تو نیز هر دو را دوست دار سه بار پی در پی گفت و من شنیدم و از جابر بن عبدالله
انصاری مرویست که بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حسن و حسین علیهما السلام
را بر دوش داشت و میگفت نعم الجمل جملکما و نعم العدلان انتما یعنی خوش بارکشی است بار برده
دار شتر شما و بهترین بارها است بار او که شما هر دو اید و صاحب کتاب نهایت الطالب حنبلی بسند
خود از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلی الله علیه و آله بودم در حالتی که حسین علیه السلام را

بر ران راست و ابراهیم پسرش را بر ران چپ داشت و گاهی این را میبوسید و گاهی آن را میبوسید که جبرئیل
نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این هر دو را بتو نمیگذارم یکی را فدای دیگری کن
پس بهر کدام نگاه کرد و گریست و فرمود که مادر ابراهیم کنیز است اگر بمیرد غیر از من کسی اندوهگین نخواهد شد
و مادر او فاطمه است و پدرش که گوشت و خون منست اگر بمیرد فاطمه و علی و من همه را اندوه و گریان باید
بود برگزیدم حزن خود را بر حزن ایشان و او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فوت شد
و بعد از آن هر وقت که حسین علیه السلام را میدید میگفت فدیت من فدیته یا ابراهیم انی فدائی کسی شوم که ابراهیم
فدای او کرده ام و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی فما بکت علیهم السماء و الارض گفته است که گریه آسمان
سرخی اوست که پیش از واقعه حسین این سرخی نبوده و در مسند احمد حنبل آورده که کسی که در ماتم
حسین بگرید اگرچه یکقطره باشد بهشت او را واجب میشود و بعد از و امام زین العابدین اعبد و ازهد
اهل زمان بود و بعد از و امام محمد باقر را رسول الله سلام رسانیده و بعد از آن امام جعفر صادق اعلم
و ازهد اهل زمان بود و از هر خبری که داد البته وقوع یافت لهذا صادقش میگفتند و بعد از و امام
موسی کاظم و بعد از و امام رضا و بعد از و امام محمد جواد و بعد از و امام علی نقی هادی و بعد از و امام
حسن عسکری صلوات الله علیهم هر کدام در وقت خود افضل و ازهد و اعلم مردمان بودند و همچنین
صاحب عصر و زمان سلام الله علیه هیچکس در هیچ صفت کمال بر ایشان سبقت نگرفته است و هیچ احدی
در هیچ صفتی با ایشان برابری ننموده است و میان مخالف و موالف اتفاقست در آنکه بفضل و زهد
و تقوی و دیگر صفات کمال ایشان احدی را نسبت نمیتوان نمود غرض که چنانچه آنحضرت در نسب شریف
ممتاز است در زوجه و اولاد هم ممتاز است و چنانچه در شجاعت و علم و زهد و جهاد کسی با و نمیرسد در
نسب اولاد هم شخصی را با او برابری ممکن نیست و بقول آنکه گفته است او برتر از آنکه عقل گوید بالاتر
از آنکه روح جوید از مثل و مانند بری است چنانچه ملا محتشم کاشی رحمه الله گفته است شعر حجة الله علی
الخلق علی متعالی که در آینه شکل شریکش نبود ادراک پس تقدیم غیر و تقدیم مفضول بر فاضل و
ترجیح مرجوح باشد یازدهم در محبت حضرت خوارزمی در مناقب نقل کرده است از انس مالک

واحمد حنبل در مسند خود از حذیفه یمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
وبغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی دوستی علی حسنه ایست وثوابیست که با آن هیچ گناهی مضرت بنده
نرساند وبغض ودشمنی آنحضرت گناهی است که با وجود آن هیچ حسنه وثوابی نفع بآن شخص نرساند
وایضا دریں در کتاب مسطور است که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لم یخلق الله النار یعنی اگر
جمع میشوند مردمان بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد وایضا نقل کرده اند که مردی
بسلمان فارسی رضی الله عنه گفت که چه محبت بسیار است که ترا با علی بن ابی طالب است گفت بلی شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت که من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی کسی
که دوست دارد علی را پس بدرستی که مرا دوست دارد وهرکه دشمن دارد علی را پس بتحقیق که مرا دشمن
دارد وایضا در مناقب خوارزمی منقولست بسند خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که گفت از رسول الله
صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود الا من احب علیا قبل الله منه صلاته وصیامه وقیامه واستجاب دعاءه الا
ومن احب علیا اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الا ومن احب آل محمد امن من الحساب والمیزان
والصراط الا ومن مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند حق تعالی از و نماز
او را وروزه او را وقیام او را در شب بعبادت حق تعالی ومستجاب میگرداند دعای او را بدانید
که هر که دوست دارد علی را عطا میکند حق تعالی بهر رگی که در بدن او هست شهری در بهشت بدانید که
هر که دوست دارد آل محمد را پس ایمن است از حساب ومیزان وصراط بدانید که هر که بمیرد بر دوستی
آل محمد پس بدرستی که من ضامنم او را بدخول در بهشت با پیغمبران بدانید که هر که دشمن آل محمد را می آید
روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته است که آیس من رحمة الله یعنی این مرد از رحمت الهی
نومید است ومایوس نعوذ بالله منه وقبل ازین نیز در بیان محبت آل رسول در تفسیر قل لا اسئلکم تا
آخر آیت گذشت که محبت آل رسول علیهم السلام اجر وجزء رسالت است ودر کتاب جمع بین الصحاح
الستة از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود احبوا الله تعالی لما یغذوکم

به من نعمه ولما هو اهله واحبونی لحب الله تعالی واحبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست دارید حق تعالی را جهت
نعمتهای او که بشما رسیده از وجود حیات ولوازم آن واز برای آنکه او سزاوار دوستی است
واهلیت واستحقاق دوست داشتن دارد ودوست دارید مرا بجهت دوستی الله که فرستاده
اویم وچون او مرا دوست دارد شما هم دوست دارید اهل بیت مرا ودوست دارید بدوستی من که هر که اهل بیت مرا
دوست دارد مرا دوست داشته وهر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است چه دوست
دوست است وایضا در جمع بین الصحاح الستة از معویه بن وحید قشیری روایت کرده که گفت از رسول
خدا صلی الله علیه واله شنیدم که خطاب بعلی علیه السلام نموده میگفت لا یبالی من مات وهو یبغضک مات یهودیا
او نصرانیا یعنی باک ندارد دیر وایش نیست آنکه بمیرد در دشمن داشته ترا آنکه بر دین یهودان بمیرد
یا بر دین نصرانیان ودر قیامت حشرش با اینها باشد یا آنها وایضا در آن کتاب از انس مالک نقل
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه واله گفت یا علی کذب من زعم انه یبغضک ویحبنی یعنی یا علی دروغ
میگوید کسی که گمان دارد که او ترا دشمن دارد ومرا دوست دارد که دوستی من با دشمنی تو
جمع نمیشود البته با من هم دشمنست وایضا در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر خدا صلی
الله علیه واله بعلی خطاب کرده فرمود انت سید من فی الدنیا وسید من فی الآخرة من احبک فقد احبنی ومن
احبنی احب الله عز وجل وعدوک عدوی وعدوی عدو الله ویل لمن ابغضک یعنی یا علی بهتر وبزرگتر آنکسانی
که در دنیا آمد وسید وبهتر آنانی که در آخرت شد آنکه ترا دوست دارد ~~مرا او آنکه~~ پس بتحقیق که دوست دارد
مرا وآنکه دوست دارد مرا دوست دارد حق تعالی را ودشمن تو دشمن منست ودشمن من دشمن خدا
وای بر آنکسی که دشمن دارد ترا وایضا در همان کتاب از ابی هریره نقل کرده که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله دید فاطمه را با علی وحسن وحسین وچون چشمش بر ایشان افتاد فرمود که انا حرب لمن حاربکم
وسلم لمن سالمکم یعنی من دشمنم آنکسی را که با شمایان دشمن است ومطیع ومنقادم یعنی دوست وفرمان
بردارم کسی را که مطیع ومنقاد ودوست وفرمان بردار شمایانست ودر مناقب خوارزمی مسطور است
بروایت جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه واله که گفت جبرئیل از